



دانشگاه قم

دانشکده الهیات

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان:

بررسی فقهی حقوقی طرق جدید اثبات قتل

استاد راهنما:

دکتر سید محمد جواد وزیری فرد

استاد مشاور:

دکتر حمیده عبداللهی

نگارنده:

اعظم محمدیکی

آذر / ۱۳۹۲

تقدیم به:

پدر مهربانم؛ که چین‌های پیشانی‌اش تاوان پیشرفت من است

به مادرم؛ اسوه‌ی صبر و پارسایی که بی‌منت عمرش را به فداکاری صرف نمود

و همسرم که از تمام لحظاتی که متعلق به خودش بود خالصانه چشم پوشی کرد

سپاس

لازم می‌دانم مراتب تشکر خود را از استاد محترم جناب آقای دکتر سید محمد جواد وزیری فرد که در تمام مراحل انجام این پروژه راهنمای اینجانب بودند، اعلام دارم. بدون راهنماییهای دلسوزانه و تشویقهای مدبرانه این بزرگوار انجام این پژوهش میسر نمی‌شد. همچنین از سرکار خانم دکتر حمیده عبداللهی بعنوان مشاور که با راهنمایی خود مرا مورد لطف قرار داده‌اند کمال قدردانی را می‌نمایم.

چکیده

مسائل قضایی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است چون با حیثیت، آبرو، جان و مال مردم سر و کار دارد. از جمله جرایم علیه اشخاص قتل می‌باشد که در قوانین کشورها جرم محسوب شده و دارای مجازات است و به طرق مختلفی اثبات می‌شود. در این حوزه هر چیزی نمی‌تواند به عنوان دلیل یا وسیله اثبات مورد استفاده قرار گیرد بلکه هر سیستم حقوقی اصول، مبانی، قواعد و چارچوب خاصی دارد. در این پژوهش ضمن بررسی نظرات موجود در باب حجیت علم قاضی، ادله حجیت مطلق علم قاضی (اعم از حقوق‌الله و حقوق‌الناس) نیز تبیین شده است. سپس به بررسی برخی از مصادیق طرق جدید اثبات قتل از جمله آزمایش خون، آزمایش DNA، انگشت‌نگاری، تحقیقات محلی و ... پرداخته شد. با توجه به پیشرفت روز-افزون دانش بشری، استفاده از این دستاوردهای علمی در قالب سازمان‌هایی چون پزشکی قانونی، تشخیص هویت و ... در کنار دادگاه و استفاده از کارشناسان مختلف در رشته‌های پزشکی، پلیس علمی، عکاسی، ژنتیک، اسلحه‌شناسی و غیره همگی بیانگر این موضوع است که امروزه این دلایل راه مطمئنی برای حصول علم قاضی به شمار می‌روند.

واژگان کلیدی: ادله - دلیل - اثبات - قتل - علم قاضی

فهرست مطالب

۱	مقدمه.....
۳	فصل اول: کلیات.....
۴	مبحث اول : تبیین مفاهیم.....
۴	گفتار اول: مفهوم قتل.....
۶	گفتار دوم: اقسام قتل.....
۹	گفتار سوم: تبیین مفهوم دلیل و ماهیت آن.....
۱۲	گفتار چهارم: تقسیم دلیل.....
۱۵	گفتار پنجم: مقایسه ادله‌ی اثبات دعوی در دعاوی حقوقی و کیفری.....
۱۶	گفتار ششم: مفهوم و ماهیت اثبات.....
۱۷	گفتار هفتم: اهمیت اثبات.....
۱۸	گفتار هشتم: اثبات در فقه اسلامی و قوانین موضوعه.....
۱۸	گفتار نهم: سیستم حاکم بر ادله‌ی اثبات دعوی.....
۱۹	مبحث دوم: بررسی بستر تاریخی قتل.....
۱۹	تاریخچه قتل عمد.....

- فصل دوم: امکان تعمیم علم قاضی به طرق جدید اثبات قتل ۲۴
- مبحث اول: حجیت مطلق علم قاضی ۲۷
- نظر شیخ طوسی ۲۸
- نظر ابن زهره ۲۹
- نظر ابن ادریس ۳۰
- نظر محقق حلی ۳۱
- نظر علامه حلی ۳۱
- نظر فخر المحققین ۳۲
- نظر شهید اول ۳۲
- نظر شهید ثانی ۳۳
- نظر شیخ مرتضی انصاری ۳۳
- نظر امام خمینی (ره) ۳۴
- نظر آیت الله خویی ۳۴
- مبحث دوم: عدم حجیت مطلق علم قاضی ۳۵
- توجیه شهید ثانی ۳۵
- مبحث سوم: حجیت علم قاضی فقط در حقوق الناس ۳۶
- نظر شیخ طوسی ۳۶

- ۳۸..... نظر ابوصلاح حلبی.....
- ۳۹..... نظر ابن حمزه طوسی.....
- ۳۹..... نظر شیخ طوسی در نهاییه.....
- ۴۰..... نظر محقق حلی در مختصر.....
- ۴۰..... آراء فقهای اهل سنت.....
- ۴۲..... مبحث چهارم: دلایل حجیت مطلق علم قاضی.....
- ۴۶..... مبحث پنجم: جایگاه و اعتبار علم قاضی در قوانین موضوعه.....
- ۴۶..... گفتار اول: جایگاه علم قاضی.....
- ۴۷..... گفتار دوم: اعتبار علم قاضی در حقوق موضوعه.....
- ۵۰..... مبحث ششم: بررسی مفهوم علم.....
- ۵۰..... گفتار اول: مراد از علم در قضا و داوری.....
- ۵۲..... گفتار دوم: مفهوم علم عادی.....
- ۵۳..... گفتار سوم: ارزش یابی علم عادی.....
- ۵۴..... مبحث هفتم: اطمینان در عرف فقها و حقوقدانان.....
- ۵۶..... مبحث هشتم: کشف واقع و یقین فلسفی یا فصل دعاوی و علم عادی.....
- ۵۹..... مبحث نهم: طریقت یا موضوعیت داشتن علم قاضی.....
- ۶۰..... مبحث دهم: اصول اساسی سیستم ادله‌ی اثبات دعوی در فقه امامیه.....

- گفتار اول: طریقت ادله‌ی اثبات دعوی ۶۰
- گفتار دوم: صلاحیت قاضی در تعیین ارزش اثباتی ادله ۶۰
- فصل سوم: بررسی مصادیق طرق جدید اثبات قتل ۶۲
- مبحث اول: معاینه‌ی محل جرم و تحقیقات محلی ۶۵
- گفتار اول: معاینه‌ی محل قتل ۶۶
- گفتار دوم: معاینه‌ی محل در فقه اسلامی ۶۷
- گفتار سوم: دلیل معاینه‌ی محل ۶۸
- گفتار چهارم: تحقیقات محلی و شهادت مطلعین ۶۹
- مبحث دوم: پزشکی قانونی ۷۰
- گفتار اول: سابقه و حجیت پزشکی قانونی ۷۱
- گفتار دوم: پزشکی قانونی در فقه و حقوق اسلامی ۷۵
- گفتار سوم: میزان اعتبار پزشکی قانونی ۷۸
- گفتار چهارم: آزمایش‌های پزشکی ۷۹
- گفتار پنجم: معاینه اجساد ۹۱
- گفتار ششم: تشخیص اصالت سند ۱۰۱
- گفتار هفتم: نوارهای صوتی و تصویری و عکس ۱۰۲
- مبحث سوم: تعیین هویت (تشخیص هویت) ۱۰۵

- گفتار اول: انگشت نگاری و نقش آن در تعیین هویت..... ۱۰۶
- مبحث چهارم: تشخیص جرم با کالبد شکافی..... ۱۱۱
- گفتار اول: تشخیص جرایم پزشکی..... ۱۱۲
- گفتار دوم: تشخیص و احراز آسیب‌های نامحسوس با آزمایش‌ها..... ۱۱۲
- مبحث پنجم: کارشناسی..... ۱۱۳
- گفتار اول: نظریه کارشناسی..... ۱۱۳
- گفتار دوم: مستندات فقهی نظریه کارشناسی..... ۱۱۴
- نتیجه‌گیری..... ۱۱۸
- فهرست منابع و مأخذ..... ۱۲۰
- فهرست منابع عربی..... ۱۲۰
- منابع فارسی:..... ۱۲۶

قتل از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین جنایاتی است که امنیت اجتماع را دستخوش اختلال کرده و همواره تنفر و انزجار افراد بشر را برانگیخته است. در حقوق کیفری اسلام طرق معینی برای اثبات قتل مقرر گردیده که عبارتند از: اقرار، بینه، قسامه (در صورت تحقق لوث) و علم قاضی. ادله اثبات در فرایند دادرسی نقش اساسی دارد. ادله در گذر زمان همچون سایر بخش‌های دادرسی و مثل خود جرم و مجازات، دچار تحول و تغییراتی شده است که در دوره معاصر از این ادله تحت عنوان "ادله علمی" یاد می‌شود. امروزه برخلاف جوامع سنتی، بزه‌کاران و مجرمان بویژه مجرمان حرفه‌ای با استفاده از پیشرفت‌هایی که در عرصه‌های مختلف زندگی نصیب بشر گردیده است به شیوه‌ی فنی دست به ارتکاب جرم می‌زنند. از این رو مبارزه با آن‌ها با استفاده از ادله سنتی اثبات جرم (اقرار، بینه) عملاً بی‌فایده است و هرچه کشف جرم از راه‌های علمی، قانونی و اصولی انجام شود، هم نسبت به مجرم احقاق حق می‌شود و هم تاثیر تربیتی و اجتماعی مجازات از بین نمی‌رود. با توسعه و گسترش علوم تجربی و تکنولوژی در زمینه‌های مختلف، شیوه‌های نوینی مانند پزشکی قانونی (کالبد شکافی جسدی که علت فوتش مشکوک است)، تشخیص هویت از طریق DNA و انگشت نگاری، علوم آزمایشگاهی (برای تعیین گروه خونی، نوع سم و مصرف الکل و مواد مخدر و...)، معاینه محل وقوع جرم، خط‌سناسی جهت تشخیص تحقق یا عدم تحقق جعل، عکس و فیلم‌های تهیه شده از مجرمین در حین ارتکاب جرم و غیره برای اثبات قتل پدید آمده‌اند که همه در کشف حقیقت و حصول اقتناع وجدان قاضی و اتخاذ تصمیم عادلانه‌ی وی مؤثرند و می‌توانند به عنوان طرق جدیدی برای اثبات دعاوی کیفری قرار بگیرند و در رسیدن به حق و عدالت و کشف حقیقت مفید واقع شوند و امروزه در نظام‌های مختلف حقوقی و همچنین در کشورهای اسلامی و حتی در ایران به وفور از آن‌ها در حل و فصل پرونده‌ها استفاده می‌شود. ولی از جهت دیگر التزام به شرع، مقتضی تحصیل جواز تمسک به این گونه طرق جدید اثبات قتل است. از این رو لازم است که در مورد آن‌ها از منظر فقه جزایی اسلام بحث و بررسی صورت بگیرد تا

جواز به کارگیری و اعتبار و عدم اعتبار آن‌ها روشن شود و لازمه آن نخست تبیین جایگاه ادله در فقه اسلامی است که در این راستا به این نکته می‌رسیم که ادله در حقوق الناس طریقت دارد و برای احقاق آن می‌توان از هر تلاش مشروع و منطقی سود جست ولی در حقوق الله ادله‌ی اثبات جرم موضوعیت دارد و از ادله غیر منصوص نمی‌توان استفاده کرد مگر در پرتو علم قاضی و آن هم بر مبنای فقهایی که آن را حجت می‌دانند. لذا در تحقیق حاضر با بررسی اقوال و ادله حجیت علم قاضی، مصادیق طرق جدید اثبات جرم و چگونگی تعمیم آن‌ها به طرق شرعیه اثبات جرم مورد بررسی و تحلیل فقهی و حقوقی قرار می‌گیرند.

فصل اول: کلیات

مبحث اول : تبیین مفاهیم

برای ورود به هر مبحث علمی لازم است ابتدا واژگان اصلی و کلیدی آن تعریف شود تا بحث ابتدا روشن و مقصود نگارنده از بکار بردن آن‌ها مشخص شود. بدین منظور با توجه به آنچه لغت شناسان و اصحاب فرهنگ‌ها و معاجم آورده‌اند و نیز از دیدگاه فقها و حقوقدانان به شرح و توضیح واژگان می‌پردازیم.

گفتار اول: مفهوم قتل

۱- مفهوم لغوی قتل

«قتله، یقتله، قتلاً و تقتالاً»^۱ به معنی کشتن^۲ و به عبارت دیگر قتل ازاله روح است از بدن مانند مرگ، اما چون کشنده اطلاق شود «قتل» گویند و به اعتبار از بین رفتن حیات «موت» نامند.^۳

قتل را این گونه نیز تعریف کرده‌اند: «قتله إذا ماته بضرب أو حجر أو سم أو علء»^۱ زمانی که او را بمیراند (بکشد) با ضربه‌ای یا سنگی یا سمی و یا با سببی دیگر.

^۱ جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی المصری، لسان العرب، (نشر ادب، ۱۴۰۵ ق)، ج ۱۱، ص ۵۴۷

^۲ علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، (تهران: انتشارات سیروس، ۱۳۳۹ ش)، ج ۲۱، ص ۱۶۲؛ محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ نهم، (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش)، ج ۲، ص ۲۶۳۹

^۳ سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، چاپ نهم، (تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴ ش)، ج ۵، ص ۲۳۱

به عنوان نمونه واژه قتل به معنای مذکور در قرآن چنین آمده است: «فطوعت له نفسه قتل أخیه فقتله...»^۲ پس نفس (اماره) اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت.

در آیه دیگری نیز آمده است: «فهزموهم بإذن الله و قتل داوود جالوت...»^۳ پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت...

لازم به ذکر است که واژه قتل علاوه بر معنای مذکور در معانی مجازی همچون لعن و نفرین، مخلوط کردن با چیزی، آمیختن، فرو نشانیدن، کم کردن، تسلط داشتن و احاطه پیدا کردن نیز آمده است. اما منظور از قتل که در این تحقیق از آن بحث می‌شود معنای حقیقی آن یعنی کشتن و ازاله حیات می‌باشد.

۲- مفهوم قتل در اصطلاح فقه

معنای اصطلاحی قتل از معنای لغوی آن جدا نیست. البته اغلب فقها قتل را تعریف نکرده‌اند بلکه تنها متعرض تعریف قتل عمدی شده‌اند و تعاریفی که در کتب اصطلاحی فقهی از قتل ارائه شده همان معنای لغوی قتل می‌باشد. یعنی در اصل - قتل - کشتن و از بین بردن روح می‌باشد.^۴ به عبارت دیگر قتل فعلی از افعال انسان می‌باشد که توسط آن (فعل) حیات از بین می‌رود.^۵

۳- مفهوم قتل در اصطلاح حقوق

این طور به نظر می‌رسد که قانون مجازات اسلامی تعریف دقیق و مشخصی از قتل ارائه نکرده است و شاید این به دلیل تبعیت از کتب فقهی باشد، زیرا فقها معمولاً در کتاب‌های فقهی بدون اینکه واژه قتل را تعریف کنند، احکام قتل را بازگو کرده‌اند. ولی در هر صورت

^۱ محمد بن احمد الازهری، معجم تهذیب اللغة، (بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۲۲ ق)، ج ۳، ص ۲۸۸۵؛ جمال الدین محمد بن مکرم ابن منظور الافریقی المصری، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۴۷

^۲ مائده / ۳۰

^۳ بقره / ۲۵۱

^۴ محمود عبدالرحمن عبدالمنعم، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، (قاهره: دارالفضیله، ۱۴۱۹ ق)، ج ۳، ص ۶۹

^۵ وزاره الاوقاف و الشئون الاسلامیه، الموسوعه الفقهیه، (الکویت: دارالصفوه)، ج ۳۲، ص ۳۲۱

قتل در اصطلاح حقوقدانان این طور تعریف شده است: «لطمه به حیات دیگری وارد ساختن، خواه به واسطه عمل مادی یا فیزیکی باشد، خواه به واسطه ترک فعل مثل اینکه مادری به طفل شیرخواره خود که تحت حضانت اوست شیر ندهد تا او بمیرد و به هر حال باید قصد داشته باشد.»^۱

همچنین می‌توان گفت: «آدم کشی عنوانی است برای جرم قتل به معنی گرفتن روح و جان آدمی از بدن وی و کشتن فردی از افراد بشر، که در حقوق ایران آدم کش را «قاتل» و کشته شده را «مقتول» گویند.»^۲

به تعبیر دقیق تر «قتل عبارت است از سلب حیات انسان زنده توسط انسان دیگر»^۳

گفتار دوم: اقسام قتل

الف- اقسام قتل در فقه

فقها قتل را از جهاتی به اقسام مختلفی تقسیم کرده‌اند:

۱- تقسیم قتل بر دو قسم

مالک معتقد است قتل یا عمد است و یا خطا است. شبهه عمد یا شبهه خطا وجود ندارد.^۴ مالک می‌گوید: عمد هر فعلی است که توأم با سوء نیت بوده و نتیجه اش مرگ مجنی علیه است، چه جانی قصد قتل داشته یا نداشته و سایر موارد قتل خطا است. فرقه ظاهریه نیز معتقدند که قتل بر دو قسم است یا عمد است و یا خطا؛ زیرا در قرآن غیر از این دو قسم، قسم دیگری ذکر نشده است.

کسانی که شبهه عمد را نفی نموده و قتل را به دو قسم می‌دانند به دو دلیل استناد کرده‌اند:

^۱ محمد جعفر لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، چاپ هشتم، (تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۶ ش)، ص ۵۲۸

^۲ عباس ایمانی، فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری با دیباچه محمد علی اردبیلی، (تهران: نشر آریان، ۱۳۸۲ ش)، ص ۱۴۶

^۳ محمد حسین شاملو احمدی، فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی، (اصفهان: نشر دادیار، ۱۳۸۰)، ص ۳۳۹

^۴ ابن رشد، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، چاپ اول، (بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۱۶ق)، ج ۲، ص ۳۹۷

الف- یک دلیل این است که بین خطا و عمد یعنی بین قصد قتل و یا عدم آن واسطه وجود ندارد.^۱

ب- دلیل دیگر این است که در قرآن کریم فقط قتل عمد و قتل خطا ذکر شده و این قسم نص قرآن بوده و به غیر آن دو، نصی وارد نشده و کسی که بر این دو قسمی را اضافه نماید بر نص اضافه نموده است.^۲

۲- تقسیم قتل بر سه قسم

فقه‌های امامیه متفقند که قتل بر سه قسم است؛ قتل عمد، قتل شبهه عمد و قتل خطای محض. در برخی از کتب فقهی این سه قسم به این صورت ذکر شده است: عمد محض، خطای محض و عمد شبیهه به خطا. همچنین جمهور فقه‌های اهل سنت و مشهور آنان مثل شافعی و حنبلی پیرو این تقسیم هستند.

همان طور که بیان شد اکثر علمای شیعه قتل را به سه دسته تقسیم کرده‌اند و دلایل و مدارک خویش را اجماع فرقه^۳ و اخبار ایشان و همچنین روایتی از عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) بیان کرده‌اند.

برخی مذاهب اهل سنت که قتل را سه قسم می‌دانند، استدلالشان این است که:

الف- غیر از خدا کسی از نیت‌ها مطلع نیست و حکم کسی که با وسیله‌ای که غالباً نمی‌کشد و قصد زدن دیگری را می‌نماید، بین عمد و خطا مردد است. از این جهت که قصد زدن را نموده است به عمد شبیهه است و از این جهت که با چیزی که معمولاً با این گونه وسیله، قصد قتل نمی‌کنند به خطا شباهت دارد.^۴

^۱ همان

^۲ عبدالقادر عوده، التشریح الجنائی الاسلامی، چاپ سیزدهم، (بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۵ق)، ج ۲، ص ۹۳

^۳ شیخ طوسی، الخلاف، (قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق)، ج ۳، ص ۱۱۸

^۴ ابن رشد، پیشین

ب- روایتی که عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) نقل نموده که فرمودند: «الا ان قتل الخطا شبه العمد ما كان بالسوط و العصا و الحجر ديته مغلظه مائه من الابل»^۱

ج- اجماع صحابه بر این است که اقسام قتل این سه قسم می‌باشد؛ زیرا علی (ع)، عمر، عثمان، زید بن ثابت و ابوموسی اشعری، شبه عمد را یکی از اقسام قتل دانسته و در بین صحابه کسی مخالف آن نیست.^۲

۳- تقسیم قتل بر چهار قسم

اکثر فقهای مذهب حنفی قتل را به چهار قسم تقسیم نموده‌اند: قتل عمد، شبه عمد، خطا و مثل خطا^۳

۴- تقسیم قتل بر پنج قسم

بعضی از فقهای حنفی قتل را به پنج قسم تقسیم می‌کنند: «عمد، شبه عمد، خطا، ملحق به خطا و خطا به تسبیب»^۴

فرق این تقسیم با تقسیمات سابق این است که در این تقسیم میان مباشرت و تسبیب فرق قائل شده است و آن را قسم جداگانه‌ای می‌دانند.

ب- اقسام قتل در قانون مجازات اسلامی

ماده ۲۰۴ قانون مجازات اسلامی: قتل نفس بر سه نوع است: عمد، شبه عمد، خطا

ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی: قتل در موارد زیر قتل عمدی است:

الف- مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد یا افرادی غیرمعین از یک جمع را دارد خواه آن کار نوعاً کشنده باشد خواه نباشد ولی در عمل سبب قتل شود.

^۱ عبدالقادر العوده، پیشین

^۲ شیخ طوسی، پیشین؛ عبدالقادر العوده، پیشین

^۳ الدردیر ابوبکر بن مسعود کاشانی حنفی، بدائع الصنائع، (بیروت: مکتبه العلمیه، بی تا)، ج ۷، ص ۶۱۶

^۴ شیخ عبدالغنی الغنیمی الحنفی، الباب فی شرح الكتاب، (بیروت: بی تا، ۱۴۰۵ ق)، ج ۲، ص ۱۴۳

ب- مواردی که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هرچند قصد کشتن شخص را نداشته باشد.

ج- مواردی که قاتل قصد کشتن را ندارد و کاری را که انجام می‌دهد نوعاً کشنده نیست ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری و یا ناتوانی یا کودکی و امثال آن‌ها نوعاً کشنده باشد و قاتل نیز به آن آگاه باشد.

گفتار سوم: تبیین مفهوم دلیل و ماهیت آن

الف: مفهوم دلیل

دلیل در لغت به معنای راهنما، رهنمون، علامت، حجت و برهان است و معنای دیگر این کلمه، (ما يستدل به) یعنی آن چه که برای اثبات امری و یا کشف حقیقی به آن استدلال شود^۱ جمع دلیل ادله و ادلاء است. دلیل در زبان فارسی به معنی طریق و راه نیز به کار برده شده است. گاهی کلمه طریق و دلیل را به جای یکدیگر استعمال می‌کنند. پس معلوم می‌شود که این دو لفظ مترادفند. در قانون مجازات اسلامی بیشتر از کلمه طریق استفاده شده است. مثلاً گفته شده است، طرق اثبات قتل عبارت است از: اقرار، بینه، قسامه و علم قاضی.

در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی بیشتر لفظ دلیل به کار رفته است. مثلاً گفته‌اند: دلیل اثبات دعوی عبارت است از: اقرار، شهادت و... پس دلیل یا طریق، چیزی است که طرفین دعوا به آن استناد و استدلال می‌کنند. تعریفی که در قانون آیین دادرسی از دلیل کرده از معنای لغوی آن دور نشده است. در ماده (۱۹۴) آمده است: دلیل، عبارت از امری است که اصحاب دعوا به آن استناد می‌نمایند.

گرچه جمع دلیل، ادله است، اما مشاهده شده است که قانون‌گذار چه در قانون مدنی و چه در قانون آیین دادرسی مدنی به جای ادله که جمع دلیل است کلمه دلایل را به کار برده

^۱ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۴۹؛ فرهنگ دهخدا واژه دلیل؛ غلامرضا انصاف‌پور، فرهنگ کامل فارسی، (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۲ ش)، ص ۴۴۵

است. مثل ماده (۱۹۵) و (۱۹۶) قانون آیین دادرسی مدنی و ماده (۱۲۵۸) قانون مدنی. با کلمه دلایل شروع می‌شوند و حال آنکه کلمه دلایل جمع دلالت است و دلالت مصدر است و گاهی هم اسم مصدر است. دلالت، حالت دلیل و حیثیت دلیل است یعنی حیثیت چیزی است که علم به آن، موجب علم به چیز دیگری می‌شود. در زبان فارسی گاهی این دو کلمه به جای هم به کار برده می‌شوند. سعدی هم گفته است: دلایل قوی باید و معنوی^۱

در اصطلاح حقوقی از دلیل تعاریف متعددی شده است؛ از جمله گفته شده: آنچه وجدان دارس را در اثبات ادعا قانع می‌کند، در علم حقوق اصطلاحاً دلیل نامیده می‌شود.^۲

در تعریف دیگری آمده است: دلیل چیزی است که برای اثبات امری در خصوص دعاوی به کار می‌رود.

قوانینی که جنبه اثباتی دارند و کاشف از امری می‌باشند، دلیل نامیده می‌شود.^۳

در دوائر المعارف بریتانیکا دلیل در لغت به معنی راهنما و نشانه است و در اصطلاح، وقایعی است که به ذهن کسی متبادر می‌شود تا به یاری آن‌ها بتواند در موضوع مورد اختلاف اتخاذ تصمیم نماید.^۴ وقایع در این تعریف اعم است از معاینه محل یا اشیای حاصل از جرم یا سند، گواهی یا اماره یا کارشناسی یا حوادث و پیش آمدها^۵

صرف نظر از دیدگاه‌های کاملاً شخصی، تعریف دلیل در امور حقوقی و کیفری می‌تواند تفاوت‌هایی را دربر داشته باشد. با مراجعه به ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی که در آن «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا، به آن استناد می‌نمایند» به وضوح مشخص می‌شود که این تعریف بیشتر ناظر به امور و دعاوی حقوقی

^۱ روشنعلی شکاری، ادله اثبات دعوی، (به اهتمام یاسر صحرايي اردکاني)، چاپ اول، (تهران: نسل نیکان، ۱۳۸۱ش)، ص ۱۱ و ۱۲

^۲ سید محسن صدرزاده افشار، ادله اثبات دعوی در حقوق ایران، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش)، ص ۳

^۳ جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۳۰۹

^۴ صادق باقری و دیگران، ادله اثبات دعاوی کیفری، (مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۷ش)، ص ۶۶

^۵ حسینقلی حسینی نژاد، ادله اثبات دعوی، چاپ اول، (تهران: دانش نگار، ۱۳۸۱ش)، ص ۹۷

است. چه در این نوع از دعاوی، قاضی اصولاً نقش حکم را ایفا می‌کند و صرف نظر از موارد استثنایی، عملاً وظیفه‌ی او اظهارنظر بر مبنای دلایل ارائه شده از سوی اصحاب دعواست.

بنابراین همان گونه که در اغلب کشورها شاهد آن هستیم، قاضی خود در مقام تحصیل دلیل به سود یکی از اصحاب دعوا بر نمی‌آید. به همین دلیل گفته می‌شود قاضی حقوقی بر مبنای «حقیقت صوری» اتخاذ تصمیم می‌کند و بدین ترتیب طبیعی است که دلیل در ماده‌ی ۱۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان امری که اصحاب دعوا برای اثبات مدعای خود ارائه می‌دهند، تعریف شود.

اما در امور کیفری و از آن جا ارتکاب جرم، موجبات اختلال در نظم جامعه و امنیت عمومی را فراهم می‌کند و هدف دعوی کیفری کشف حقیقت و دستیابی به مجرم واقعی به منظور اعمال مجازات قانونی است، علاوه بر دادستان یا شاکی، خود قاضی کیفری نیز در صورت لزوم باید به تکمیل دلایل و حتی تحصیل دلایل کاملاً جدیدی که بتواند در سرنوشت محاکمه موثر باشد، بپردازد.

از جمله دلایل وجود این چنین تفاوتی بین نقش قاضی حقوقی و کیفری را می‌توان اولاً در این امر جستجو کرد که برخلاف امور حقوقی در دعاوی کیفری معمولاً ادله‌ی اثبات، قبل از ارتکاب جرم تهیه و تمهید نمی‌شود. ثانیاً متهمان در اغلب موارد و در صورت امکان در صدد امحای دلایلی برمی‌آیند که بتواند بزهکاری آنان را به اثبات رساند. و بدین ترتیب تردیدی نیست که فعال بودن قاضی کیفری و تدارک ادله‌ی اثبات جرم و به ویژه تسریع در امر تحصیل و تسجیل دلیل در مراحل ابتدایی تعقیب، از لوازم کشف حقیقت و اجرای عدالت محسوب می‌شود. به عبارت دیگر قاضی کیفری جز در موارد استثنایی موظف به محصور ساختن خود در چهارچوب ادعاها و دلایل ارائه شده از سوی اصحاب دعوا نیست و در صورت لزوم، خود می‌تواند اقدام به کشف حقیقت کند و در جهت آن چه «حقیقت مادی» نامیده می‌شود گام بردارد.

از آن چه گذشت، مشکلات ارائه‌ی تعریفی جامع و مانع از دلیل بر ما آشکار می‌شود و به همین جهت است که تعاریف عدیده‌ای از سوی مولفان ارائه شده است. برای مثال حقوق‌دانانی که ویژگی‌های دلیل در حقوق اسلامی را مدنظر داشته‌اند به ارائه‌ی این تعریف پرداخته‌اند: «دلیل به چیزی گفته می‌شود که ذهن آدمی را از مجهول به معلوم رهنمون گردد، خواه به طور قطعی باشد و خواه به طور ظنی^۱...»

تعریف زیر نیز می‌تواند از جمله تعاریفی باشد که بتوان ارائه کرد: «در امور کیفری دلیل عبارت از هرگونه وسیله‌ای است که وجود یا عدم امری و یا صحت و سقم ادعایی را اثبات کند» و یا «دلیل عبارت از هر وسیله‌ای قانونی است که مقامات قضایی را در کشف حقیقت و حصول اقتناع وجدانی و اتخاذ تصمیم عادلانه یاری بخشد.^۲»

گفتار چهارم: تقسیم دلیل

ادله از نظر قوانین مدنی و کیفری شامل موارد زیر است:

۱- به لحاظ ماهوی یا شکلی بودن دلایل

دلایل را می‌توان از دو دیدگاه نگریست:

الف) از نظر ماهیت: هرگاه اعتبار، قدرت اثباتی و میزان حجیت دلیل ملاک قرار گیرد در این صورت دلایل از جمله قوانین ماهوی خواهد بود.

ب) از لحاظ شکلی: هرگاه شرایط، نحوه‌ی جمع‌آوری و به کارگیری دلیل در دادرسی‌ها ملاک قرار گیرد؛ در این صورت دلایل از جمله قوانین شکلی خواهد بود.

به همین سبب است که قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی که اولی مربوط به حقوق ماهوی و دومی ناظر به حقوق شکلی است، هر یک موادی از مقررات خود را به دلایل

^۱ محمد جعفر لنگرودی، حقوق اسلام، (انتشارات گنج دانش، ۱۳۵۸ ش)، ص ۴۵

^۲ محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، چاپ پنجم، (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴ ش)، ج ۲، ص ۱۹۹ تا ۲۰۱

اختصاص داده‌اند؛ بدون اینکه در قلمرو هم وارد شوند. یکی اعتبار و میزان حجیت دلایل را بیان می‌کند و دیگری طرز اقامه و به کارگیری آن‌ها را قانونمند می‌نماید.

مرحوم سید حسن امامی در این باره چنین توضیح می‌دهد: «عده‌ای معتقدند ادله اثبات دعوا از نظر ارزشی که باید به آن داده شود از موضوعات حقوق مدنی می‌باشد و عده‌ای دیگر برآنند که ادله اثبات دعوا از آن نظر که مورد استناد متداعیین در دادگاه می‌باشد و دادرسی به آن رسیدگی می‌نماید از موضوعات آیین دادرسی مدنی به شمار می‌رود.»^۱

۲- به لحاظ امر یا امور مورد اثبات

ادله به این اعتبار به دو دسته ذیل تقسیم می‌شود:

الف) ادله اثبات دعوی: این قسم، دسته‌ای از ادله است که نوعاً برای اثبات دعوی و تعیین حقی در مراجع قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد و جایگاه بحث، نقد و بررسی و نفی و اثبات آن، آیین دادرسی مدنی و آیین دادرسی کیفری می‌باشد.

ب) ادله اثبات احکام: آن دلایلی که برای اثبات احکام و موضوعات- نه دعاوی- کاربرد دارد، در اصطلاح حقوقی، ادله احکام نامیده می‌شود که در حقوق اسلامی به کتاب، سنت، عقل و اجماع منحصر است و جایگاه طرح و بررسی آن‌ها، دایره منابع حقوق اسلامی یا علم اصول می‌باشد.^۲

یا به تعبیری دیگر، هر دعوی که مطرح می‌شود، دارای دو جنبه اساسی است: جنبه موضوعی و جنبه حکمی.

جنبه موضوعی دعوی مربوط به اعمال حقوقی یا مادی است که سبب طرح دعوی را تشکیل می‌دهد. این جنبه در حقیقت مبنا و پایه نخستین دعوی است.

^۱ سید حسن امامی، حقوق مدنی، (انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷ ش)، ج ۶، ص ۲؛ محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، (تهران: سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش)، ج ۵، ص ۶۸

^۲ سید حسن امامی، پیشین، ص ۱

جنبه حکمی دعوی راجع است به قوانین، مقررات، قواعد و اصول کلی که وضعیت و احکام حقوقی یا مادی را معین می سازد.

به عبارت دیگر آنچه که در ادله اثبات دعوی می تواند منحصرأ دارای جنبه موضوعی باشد، وجود و عدم نفس دلیل است که باید به وسیله طرفین دعوی نشان داده شود؛ ولی ارائه دلالت و یا شرایط دلالت دلیل، غالباً مربوط به جنبه حکمی آن خواهد بود.

تفکیک جنبه موضوعی دعوی از جنبه حکمی آن، در پاره‌ای موارد از ظرافت و دقت خاصی برخوردار است. ضابطه‌ای که می تواند به طور کلی اساس این تفکیک قرار گیرد این است که تشخیص جنبه حکمی در حوزه صلاحیت قانونگذار و مفسر قانون یعنی حقوقدان است؛ در حالی که احراز جنبه موضوعی در صلاحیت مراجع دیگر است.

پس از تفکیک مزبور باید بگوییم: دلایلی که جنبه موضوعی دعوی را اثبات می کند، ادله اثبات دعوی نامیده می شود، و دلایلی که جنبه حکمی آن را نشان می دهد، ادله اثبات احکام خوانده می شود.^۱

۳- به لحاظ درجه اعتبار

ادله اثبات دعوی از نظر میزان اعتباری که در دادرسی برای هر یک از آن‌ها در نظر گرفته شده است نیز به دو قسم تقسیم می شود:

الف) ادله قانونی: گاهی حدود ارزش و اعتبار ادله، از پیش توسط خود قانون گذار معین می شود و قاضی باید در چهارچوب خاصی و در موارد بخصوصی از آن‌ها برای فصل دعوی استفاده نماید؛ به این نوع ادله، ادله قانونی گفته می شود: مثلاً به موجب قانون ثبت اسناد و املاک، اثبات معاملات راجع به غیرمنقول فقط به وسیله سند رسمی ممکن خواهد بود.

ب) ادله اخلاقی یا وجدانی: در موارد زیادی، دادرس برای کشف واقع و تحصیل اقناع وجدان برای فیصله دادن به دعوی، آزادی عمل دارد و می تواند برای رسیدن به واقع، از

^۱ مهدی شهیدی، مجموعه مقالات حقوقی، چاپ دوم، (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۰ ش)، ج ۱، ص ۸۰-۷۹

هرگونه دلیل استفاده کند و میزان اعتبار دلیل را نیز خودش تعیین نماید. حقوقدانان این قسم ادله را ادله اخلاقی یا ادله وجدانی نام گذاری کرده‌اند.^۱

گفتار پنجم: مقایسه ادله اثبات دعوی در دعاوی حقوقی و کیفری

ادله اثبات دعوی در دعاوی حقوقی و دعاوی کیفری از جهاتی با همدیگر تشابه و از جهات دیگری تمایز دارد.

۱- جهات اشتراکات ادله در دعاوی حقوقی و کیفری

ادله در هر یک از دعاوی حقوقی و کیفری، امر معلومی است که غالباً که توسط یکی از اصحاب دعوی در مراجع قضایی برای آشکار ساختن حقیقت امر مجهول مورد ادعا به کار می‌رود.

۲- جهات تمایز ادله در دعاوی حقوقی و کیفری

الف) از جهت شخص استفاده کننده: جمع آوری و تهیه ادله در حقوق خصوصی و دعاوی حقوقی به عهده اصحاب دعوی می‌باشد. آن‌ها موظفند برای اثبات آنچه ادعا دارند، دلایل کافی و معتبر فراهم آورده، ادعای خود را به اثبات برسانند اما در دعاوی کیفری جمع-آوری ادله به عهده دستگاه قضایی می‌باشد.

دکتر محسن صدرزاده افشار در این زمینه می‌نویسد: «دادرس حقوقی برخلاف دادرس کیفری یا اداری، نمی‌تواند ادله لازم را در مورد صحت یا عدم صحت ادعا، رأساً فراهم کند.^۲

ب) از جهت هدف استناد: هدف اصلی بهره‌گیری از ادله در دعاوی حقوقی، فصل خصومت بین اصحاب دعوی و تأمین منافع خصوصی آنان می‌باشد.^۳ اما در دادرسی های امور کیفری، موضوع مهمتری هدف نهایی می‌باشد؛ زیرا عمل مجرمانه علاوه بر شخص مجنی علیه، به نظم و امنیت عمومی خلل وارد می‌کند و منافع عمومی جامعه را مورد تهدید و تجاوز قرار

^۱ صادق باقری، پیشین، ص ۷۳-۷۲

^۲ سید محسن صدرزاده افشار، پیشین، ص ۶

^۳ ایرج گلدوزیان، حقوق کیفری تطبیقی، چاپ اول، (تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش)، ج ۱، ص ۳

می‌دهد. به همین دلیل دادرس با تلاش‌هایی که برای کشف حقیقت انجام می‌دهد، در پی جلوگیری از جرایم و جنایات، اعمال مجازات یا اصلاح مجرم است.^۱

گفتار ششم: مفهوم و ماهیت اثبات

اثبات در لغت به معنی ثابت گردانیدن، پا برجای کردن و وجود امری را ثابت کردن می‌باشد.^۲ در اصطلاح فقه مرحله علم به چیزی را اثبات می‌گویند و چون در علم خطا هم واقع می‌شود بنابراین ممکن است مرحله اثبات مطابق واقع نباشد. این واژه در مقابل ثبوت بکار می‌رود.^۳ ثبوت تحقق امر در مرحله داخلی و واقعی است و اثبات تحقق امر در مرحله استدلال می‌باشد. مرحله ثبوت حق مرحله وجود واقعی حق است و مرحله اثبات مرحله نمایاندن و محرز ساختن آن، در دادرسی است. دارنده واقعی حق اگر حقش در معرض انکار قرار گیرد باید دلیل آن را ثابت کند و اگر دلیل نداشته باشد مانند کسی است که اصلاً حق ندارد در این صورت با اینکه در مرحله ثبوت، صاحب حق بوده در مرحله اثبات دارنده حق شناخته نمی‌شود.

به طور کلی ادله از جهت اثر اثباتی دو دسته‌اند: یک دسته ادله‌ای هستند که برای دادگاه مفید قطع واقع می‌شوند یعنی علم قاضی را به دنبال خود دارند و تحصیل علم قاضی مرحله اوج و تکامل در یک دادرسی است یعنی اگر قاضی به مرحله‌ای از اثبات حق رسید که علم و یقین پیدا کرد بدون هیچگونه نگرانی حکم صادر می‌کند.

دسته دیگر که شامل اکثر ادله می‌شود آن‌هایی هستند که فقط مفید ظن واقع می‌شوند، مانند اقرار و شهادت، که دادرس از مودای گواهی یا اقرار، هیچگاه علم قطعی و یقینی حاصل نمی‌کند بلکه استفاده ظن می‌نماید ولی با این وجود به حکم قانون قاضی باید در مقام جهل به موضوعات، به ظن حاصل از اقرار و شهادت توجه کند و آن را کاشف از واقع بداند.^۴

^۱ همان

^۲ محمد معین، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰

^۳ محمد جعفر جعفری لنگرودی، پیشین، ص ۵

^۴ سید جلال‌الدین مدنی، *ادله اثبات دعوی*، چاپ نهم، (انتشارات پایدار، ۱۳۸۵ ش)، ص ۱۵ و ۱۶

عبدالرزاق سنهوری در «الوسیط» مفهوم اصطلاحی اثبات را چنین بیان می‌کند: «الاثبات بمعناه القانوني هو اقامه الدليل امام القضاء بالطرق التي حددها القانون على وجود واقعه قانونيه ترتبت آثارها»^۱

(اثبات) عبارت است از اقامه دلیل در برابر محکمه- به کیفیتی که قانون معین کرده- بر وجود یک واقعه قانونی که آثاری بر او مترتب است.

اما به نظر می‌رسد که بهترین تعریف این است که بگوییم دلیل اثبات، عبارت است از راهنمایی اندیشه‌ی دادرس برای کشف موضوع قضایی به طریق و کیفیتی که قانون تعیین کرده است و موضوع قضایی عبارت است از حادثه و واقعه مادی که به موجب قانون منشأ حق می‌گردد و یا تصرف قانونی که به موجب قانون منشأ حق می‌گردد. بنا بر این تعریف، سوگند و قسم جزء مصادیق دلیل اثبات نمی‌باشد و حق هم همین است. چرا که سوگند و قسم کشف از حقیقت نمی‌کند بلکه دعوی را فیصله و قطع می‌کند و لذا در روایات و اخبار ما سوگند در مقابل دلیل و بینه قرار گرفته است و آنچه که در قانون مدنی و در ماده ۱۲۵۸ آمده که قسم را در عداد ادله اثبات آورده صحیح نبوده و اشتباه به نظر می‌رسد.^۲

گفتار هفتم: اهمیت اثبات

اهمیت اثبات، واضح است؛ زیرا حق و عدالت که موضوع اصلی دادخواست هستند بدون معیار دلیل و اثبات از هر ارزش و قیمتی به دورند، همواره حق توأم با دلیل و اثبات است و در صورت نبود آن دو با عدم یکسان می‌باشند. از این رو گفته شده: نظریه اثبات از مهمترین مسائل حقوقی است و از نظر شمول، در حقوق، بی نظیر است و تنها نظریه‌ای است که در تمام قضایا به آن نیازمند هستیم. بنابراین باید به قواعد و ارکان اثبات، عنایتی خاص شود.

^۱ عبدالرزاق سنهوری، الوسیط، (بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا)، ج ۲، ص ۱۲

^۲ علی اکبر محمودی دشتی، ادله اثبات دعوی، (قم: موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت(ع)، ۱۳۸۴ ش)، ص ۵ تا ۷

گفتار هشتم: اثبات در فقه اسلامی و قوانین موضوعه

اصولاً در دادرسی اسلامی مقصود و مطلوب قاضی کشف واقع و دست‌یابی به حقیقت است. در دادرسی اسلامی با توجه به اصل برائت و نص «و لا تقف ما لیس لک به علم» و حدیث «ادروا الحدود بالشبهات» و مدرک شرعی «احتیاط در دماء» قاضی باید به واقعیت امر دست یافته و دلیل کاشف از حقیقت باشد و به قاضی اطمینان بخشد که جرم رخ داده و متهم مرتکب آن شده است. به عبارت دیگر قاضی باید با هدایت دلایل اثباتی یقین پیدا کند که متهم گناهکار است.^۱

فقه اسلامی نیز در مورد اثبات، تفاوتی با قوانین وضعی ندارد بلکه همواره سعی و تلاش بر این بوده که برای رعایت مصالح عمومی و حفظ نظم و عدالت از هر راهی که ممکن است جرم را ثابت نمود تا حقی از کسی ضایع نگردد.

گفتار نهم: سیستم حاکم بر ادله‌ی اثبات دعوی

به نظر می‌رسد برای فهم این که ادله اثبات دعوی در فقه امامیه و قوانین موضوعه، تابع کدام یک از دو سیستم ادله‌ی قانونی یا ادله‌ی اقلناعی است، باید به ویژگی‌های شاخص آن توجه کرد. ادله اثبات دعوی در نظام قضایی شیعه و قوانین موضوعه ایران، دارای خصوصیات است که شائبه پیروی از سیستم ادله قانونی را در بدو امر در ذهن ایجاد می‌کند. در فقه و قانون موضوعه، بعضی ادله به دعاوی خاص اختصاص دارد؛ مثلاً قسامه فقط برای اثبات ادعای قتل و جرح - آن هم در صورت فراهم شدن شرایط ویژه‌ای - کارایی دارد^۲ و یا برعکس مواردی هست که در دعوایی فقط از طریق دلیل یا ادله خاصی قابل اثبات می‌باشد؛ عقود راجع به اموال غیرمنقول و همچنین هبه، صح و شرکت، طبق قانون ثبت اسناد و املاک، فقط به وسیله سند رسمی قابل اثبات می‌باشد.

^۱ محمود آخوندی، پیشین، ص ۸۵؛ سید جلال مدنی، پیشین، ص ۳۰۱

^۲ روح‌ا... موسوی خمینی، *تحریر الوسیله*، (قم: دارالعلم، ۱۳۷۰ ش)، ج ۲ (کتاب النکاح)، ص ۴۷۳

موارد زیادی- هم در فقه و هم در قانون- وجود دارد که دقیق ترین و جزئی ترین شرایط را برای ادله اثبات برخی از دعاوی ذکر کرده و نحوه تصمیم گیری قاضی را دقیقاً معین کرده است. این نوع دقت و وسواس در موارد زیادی به چشم می خورد، اما در جرایم موجب دبه، قصاص و حد، بخصوص زنا، لواط و... از شدت بیشتری برخوردار است. این امور، از خصوصیات سیستم ادله قانونی است. شاید به دلیل وجود همین خصوصیات بوده است که دکتر گلدوزیان ادله اثبات دعوی در فقه و قانون موضوعه را تابع سیستم ادله قانونی دانسته است^۱، اما خصوصیات اساسی تر و عام تری نیز وجود دارد که نشان می دهد ادله اثبات دعوی در فقه و قانون موضوعه با سیستم اقناع وجدان قاضی سنخیت بیشتری دارد^۲.

مبحث دوم: بررسی بستر تاریخی قتل

تاریخچه قتل عمد

الف- مجازات قتل، قبل از اسلام

در بین انواع قتل، قتل عمد، جرمی بسیار قدیمی است که از زمان پیدایش انسان بر روی کره زمین وجود داشته است. اولین قتل عمدی توسط فرزند حضرت آدم، قابیل صورت گرفت. قابیل در اثر اختلاف با برادرش هابیل، او را تعمداً کشت و بدین وسیله برای همیشه در طول تاریخ به عنوان اولین قاتل شناخته شد.

در اجتماعات نخستین بشری، قتل عمد یک پدیده خصوصی میان انسان ها تلقی می شد و جامعه در آن دخالتی نداشت بلکه اولیای مقتول با کشتن یک یا چند نفر از اقوام قاتل یا شخص قاتل، خود را ارضا می کردند یا مالی می گرفتند و رضایت می دادند.

^۱ ایرج گلدوزیان، پیشین، ص ۸۲

^۲ مهدی نجابتی، پلیس علمی (کشف علمی جرایم)، چاپ اول، (تهران: سازمان سمت، پاییز ۱۳۸۱ ش)، ص ۲۹۲ تا ۲۹۳

در دین یهود نیز قصاص نفس به عنوان مجازات قتل عمدی پذیرفته شده و گذشت و عفو قاتل برای اولیای دم میسر و ممکن نمی‌باشد. و بنابراین روشن و واضح است که در دین یهود در هر صورت حکم قاتل منحصرأً قصاص بوده و هیچ اغماضی در کار نیست.^۱

در آیین مسیحیت برای جرم قتل، قصاص مقرر نشده و در مقابل برخلاف دین یهود به عفو سفارش شده است و این امر مبین آن است که انجیل طریق مسالمت آمیزی را نسبت به آیین یهود دارد. انجیل از اولیای دم مقتول می‌خواهد که جانی را مورد عفو و بخشش قرار داده و گذشت نمایند.

ب- مجازات قتل، بعد از اسلام

با توجه به جایگاه و موقعیت انسان در جهان بینی اسلامی، وجود ارزش و احترام خاص، برای انسان و نوع بشر واضح می‌باشد. از همین روست که در قرآن کریم کشتن یک نفر، تجاوز به جامعه جهانی قلمداد شده است، چنانکه در سوره مبارکه مائده آیه ۳۲ چنین آمده است: «هر کس نفسی را بدون حق قصاص و یا بی آنکه فساد و فتنه‌ای در زمین کند بکشد چنان باشد که همه مردم را کشته است.»^۲ و به همین جهت کیفر و عقوبت جرم قتل عمد در شریعت اسلام شدیدترین کیفر و عقوبت‌ها در دنیا و عقبی می‌باشد. ولی در عین حال دین مقدس اسلام از راه صلح و صفا نیز وارد شده و مردم را به سازش و بخشش نیز توصیه نموده است همانطوری که در قرآن کریم چنین آمده است: «... اگر صاحب خون از قاتل که برادر دینی اوست بخواهد که بگذرد بدون دیه و یا گرفتن دیه، پس به درستی کاری است نیکو، پس قاتل دیه را در کمال رضا و خشنودی ادا کند و در این حکم، تخفیف و آسانی امر قصاص و رحمت خداوندی است...»^۳ ضرورت وجود قصاص در دین اسلام آن چنان تبیین شده است که آن را برای تداوم حیات و زندگی اجتماعی لازم می‌شمارد. به طوری که در آیه ۱۷۹ سوره بقره چنین آمده است که: «خردمندان، حکم قصاص برای حفظ حیات شما است، شاید

^۱ محمد هادی صادقی، حقوق جزای اختصاصی، چاپ هفتم، (تهران: نشر میرزا، ۱۳۸۳ ش)، ج ۱، ص ۲۸

^۲ «من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا»

^۳ بقره/ ۱۷۸

پرهیزگار گردید.»^۱ با ملاحظه آیات قرآن در رابطه با قتل چنین نتیجه گرفته می‌شود که هیچ مکتب و آیینی به اندازه سیستم کیفری دین اسلام برای حیات انسان و قتل و مجازات آن اهمیت قائل نشده است.

همچنین با مقایسه میان ادیان به این نتیجه می‌رسیم که اسلام راه حل متعادلی را در قبال جرم قتل برگزیده است؛ زیرا همان طوری که دیدیم در دین یهود فقط قصاص تجویز شده بود و در خصوص عفو و دیه حکمی مقرر نگردیده و در آیین مسیحیت به عفو و بخشش سفارش شده بود. ولی دین اسلام هم قصاص را به عنوان مجازات جرم قتل مقرر کرد و هم عفو و دیه را در صورت صلح و سازش طرفین پذیرفت.

ج- سیر تحول مجازات قتل در ایران

در ایران باستان، در زمان حکومت اشکانیان، سلوکیان، مادها و غیره، حقوق ایران به اراده شاه متکی بود. در دوره هخامنشی و در دین زرتشت، سزای قتل، لواط، زنا و رشوه اعدام بود و در دوره ساسانیان، حقوق ایران ریشه مذهبی داشت و مجازات اعدام نیز اجرا می‌شد.^۲

پس از حکومت اسلام و قبل از آن که پارلمان تشکیل شود و قانون مجازات عمومی به تصویب برسد، حاکمان و قضات محلی برپایه احکام شرعی قصاص، حکم می‌کردند و پس از تصویب قانون مجازات عمومی ماده ۱۷۰ قانون مقرر داشت: «مجازات مرتکب قتل عمدی اعدام است مگر در مواردی که قانون استثنا شده باشد»

مکتب های علمی کیفری در برابر مجازات اعدام واکنش های مختلفی نشان دادند.

مکتب کلاسیک: پیروان این مکتب عقاید متفاوتی درباره اعدام دارند. ژان ژاک روسو، مجازات اعدام را برای بقای جامعه ضروری می‌داند و افراد جامعه به موجب قرارداد اجتماعی، چنین حقی را برقرار کرده‌اند.

^۱ «و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب لعلکم تتقون»

^۲ مرتضی راوندی، سیر قانون و دادگستری در ایران، (نشر چشمه و کتابسرای بابل، ۱۳۳۸ ش)، ص ۱۸

مکتب عدالت مطلقه: کانت که از طرفداران مشهور این مکتب است هدف مجازات را نفع اخلاقی می داند یعنی چون مجرم، مرتکب تقصیر شده است باید مجازات شود هرچند این مجازات، اعدام باشد. ژوزف دومستر نیز صرف نظر از اختلافی که در مبنای مجازات با کانت دارد اما با مجازات اعدام موافق است.

مکتب دفاع اجتماعی: این مکتب هدف مجازات را تربیت و اصلاح مجرم می داند، بنابراین مجازات اعدام نمی تواند این هدف را تأمین کند.

به دنبال این نظریه های حقوق دانان بود که بسیاری از کشورهای جهان، مجازات اعدام را لغو کردند و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ لغای این مجازات را تأیید کرد.

قانونگذار ایران گرچه در حد زیادی تحت تأثیر این مکاتب و نظریه ها قرار گرفت و مجازات های شرعی مانند: رجم و قطع عضو را از قوانین حذف کرد اما مجازات اعدام برای قتل عمدی که یک مجازات شخصی نیز به حساب می آمد کماکان اثر خود را حفظ کرد هرچند احکام آن با احکام شرعی قصاص تفاوت داشت. مثلاً اثبات قتل از طریق قسامه و نظایر آن ها وجود نداشت. پس از پیروزی انقلاب، قانونگذار اسلامی سعی کرد متن قانون مجازات را به شکل ترجمه ای از نظریه های مشهور فقهی درآورد و حتی در فصل بندی مواد نیز همان فصل بندی کتاب های فقهی را رعایت کند.

نخستین قانونی که در این زمینه به تصویب رسید قانون حدود و قصاص و مقررات آن مصوب ۱۳۶۱/۶/۳ بود که به صورت آزمایشی و برای مدت پنج سال به تصویب کمیسیون امور قضایی مجلس شورای اسلامی رسید اما تا سال ۱۳۷۰ مورد عمل قرار گرفت. در سال ۱۳۷۰ قانون یاد شده با تغییرات جزئی به صورت قانون مجازات اسلامی کنونی درآمد.

فقه های مسلمان مجازات از جمله قصاص را یکی از مسائل اجتماعی اسلام می دانند که قرآن بر آن تصریح دارد و بسیاری از احکام آن را، به صورت تعبدی از آیات قرآن به دست آورده اند. اما از نظر علمی، همواره در میان حقوق دانان و به خصوص حقوق دانان غربی پیرامون

مشروعیت و عدم مشروعیت قصاص و اعدام بحث بوده است و گروهی آن را مجازات خشن و سختی می دانند که مناسب انسان امروزی نیست و با سایر مسائل اجتماعی همگونی ندارد. علاوه بر این هدف مجازات را که اصلاح مجرم است تأمین نمی کند؛ زیرا مجرمی باقی نمی ماند تا اصلاح شود و فقهای مسلمان این پاسخ ها را که بر مبنای عقل و خرد انسان است کافی ندانسته و عموماً به مکتوم بودن فلسفه تشریح آن برای آدمیان تأکید می ورزند.^۱

^۱عباس زراعت، شرح قانون مجازات اسامی بخش قصاص (جرائم عمدی علیه تمامیت جسمانی)، (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۹ ش)، ص ۳۶-۳۹

فصل دوم: امکان تعمیم علم قاضی به طرق جدید اثبات قتل

در فقه و حقوق موضوعه برای اثبات قتل ادله‌ی محدود و مشخصی که عبارتند از: اقرار، بینه، قسامه (در صورت تحقق لوث، برای اثبات قتل و جرح) و علم قاضی، بیان شده است. از نظر فقه و فقها چهار دلیل ذکر شده، حجیت تجویز تمسک برای کشف حقیقت و اثبات قتل را دارند، لکن با پیشرفت و گسترش علوم تجربی در زمینه‌های مختلف، روش‌های علمی و تجربی جدیدی مانند پزشکی قانونی (کالبد شکافی جسدی که علت فوتش مشکوک است)، انگشت نگاری، تشخیص هویت ژنتیکی، علوم آزمایشگاهی (برای تجزیه ی لکه ی خون، تعیین گروه خونی، نوع سم و مصرف الکل و مواد مخدر)، خط شناسی جهت تشخیص تحقق یا عدم تحقق جعل، عکس و فیلم‌های تهیه شده از مجرمین در حین ارتکاب جرم و غیره برای اثبات جرم و قتل پدید آمده‌اند که همه در کشف حقیقت و حصول اقناع وجدان قاضی و اتخاذ تصمیم عادلانه‌ی وی مؤثرند و می‌توانند به عنوان ادله‌ی جدیدی برای اثبات دعاوی کیفری قرار بگیرند در رسیدن به حق و عدالت و کشف حقیقت مفید واقع شوند زیرا با توجه به ضرورت مبارزه با جرم و جنایات و مجهز شدن دستگاه قضایی به تکنولوژی روز به منظور قلع و قمع مجرمین و جلوگیری از جرایم سازمان یافته و حفظ حقوق آحاد شهروندان، استفاده از راه‌های علمی اثبات جرم یک ضرورت و از نظر فقه اسلامی دارای اعتبار است. ولی از جهت دیگر التزام به شرع، مقتضی تحصیل جواز تمسک به این گونه ادله‌ی جدید اثبات قتل است. از آنجا که بسیاری از این طرق در اعصار پیشین وجود نداشته یا شناخته شده نبوده، سببی برای تعرض و اشتغال ذهن فقها برای بحث از تجویز یا عدم آن تمسک به این گونه ادله نبوده است اما در عصر حاضر با پیدایش شیوه‌های جدید کشف حقیقت بازخوانی طرق شرعیه

اثبات قتل (علم قاضی) به منظور امکان تعمیم به طرق جدید اثبات قتل ضرورت پیدا کرده است لذا قبل از ورود به بررسی مصادیق جدید اثبات قتل لازم به نظر می‌رسد اقوال و ادله حجیت علم قاضی مورد بررسی و تحلیل فقهی و حقوقی قرار بگیرد.

یکی از راه‌های اثبات قتل، علم قاضی است، در این فصل درصدد اثبات حجیت علم قاضی هستیم، که آیا علم قاضی حجت است یا خیر؟ چنانچه ثابت شود که قاضی می‌تواند به استناد علم خود، حکم صادر کند، علم قاضی قوی‌ترین دلیل بر این است که ادله شرعی اثبات جرم، خصوصیتی ندارند و محصور و معدود نیستند بلکه جنبه‌ی طریقی دارند.

جواز استناد قاضی به علم خود از دیر باز میان فقها مورد بحث بوده است. آنان در این مسأله اتفاق نظر داشته‌اند که چنانچه قاضی امام معصوم (ع) باشد، جایز است به علمش استناد کند. اما اگر معصوم نباشد اجمالاً می‌توان گفت که بین فقهای شیعه در این مسأله اختلاف نظر و تفاوت آراء وجود دارد که بعد از جمع بندی در این باره به پنج قول و دیدگاه متفاوت برمی‌خوریم:

۱- مشهور بین فقهای امامیه این است که حاکم می‌تواند در همه دعاوی و جرایم اعم از حق الله؛ چون شرب خمر و زنا و حق الناس؛ نظیر قصاص و قذف به استناد علم خود قضاوت کند.^۱

۲- ابن جنید اسکافی بر این عقیده بوده که قاضی مطلقاً نمی‌تواند مطابق علم خود قضاوت کند.^۱

^۱ سید مرتضی علم‌الهدی، الانتصار، (قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق)، ص ۴۸۶؛ شیخ طوسی، الخلاف، ج ۶ کتاب القضاء مسأله ۴۱؛ همو، المبسوط فی الفقه الامامیه، (تهران: مکتبه المرتضویه، بی تا)، ج ۸، ص ۱۶۶؛ نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، (تحقیق و تصحیح عبدالحسین محمد علی بقال)، چاپ دوم، (قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۹ ق)، ج ۴، ص ۶۷؛ حسن بن یوسف مطهر حلی، تحریر الاحکام، چاپ اول، (موسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ ق)، ج ۲، ص ۱۸۳؛ محمد بن حسن بن حلی معروف به فخر المحققین، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، چاپ اول، (قم: مطبعه العلمیه، ۱۳۸۷ ق)، ج ۴، ص ۳۱۲؛ زین‌الدین جبعی عاملی (شهید ثانی)، مسالک الافهام، (قم: موسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ ق)، ج ۱۳، ص ۳۸۴ تا ۳۸۵؛ محمد حسین نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، چاپ هفتم، (قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ ق)، ج ۴۰، ص ۸۸؛ مرتضی انصاری، مکاسب القضا و الشهادات، (قم: المکتبه الفقهیه، ۱۴۱۵ ق)، ص ۹۴؛ روح-... موسوی خمینی، پیشین، ص ۴۰۸

۳- قول به تفصیل (بین حق الله و حق الناس) که به ابن جنید نسبت داده شده است به این معنی که قاضی فقط در حق الله می‌تواند به استناد علم خود داوری کند نه در حق الناس.^۲

۴- نظر بعضی دیگر نیز تفصیل است، برعکس نظر پیشین: «قاضی می‌تواند به استناد علم خود در حق الناس داوری کند نه در حق الله»^۳

۵- شیخ طوسی در بعضی از آثارش، بین حدود و غیرحدود، فرق گذاشته است و در حدود، قضاوت به استناد علم قاضی را جایز نمی‌داند.^۴

مبحث اول: حجیت مطلق علم قاضی

قول به حجیت علم قاضی به طور مطلق، از آن سید مرتضی است. وی این نظریه را در دو مبحث قضا و شهادت در کتاب انتصار چنین بیان کرده است:

«و مما ظن ائمه اهل البيت و اهل الظاهر يوافقونها فيه، القول بأن للامام و الحکام من قبله، أن يحكموا بعلمهم في جميع الحقوق و الحدود من غير استثناء و سواء علم الحاكم ما علمه و هو حاكم أو علمه قبل ذلك و قد حكى أنه مذهب لأبي ثور...^۵»

مسأله: از جمله آرای که گمان می‌رود تنها دیدگاه فقهای شیعه امامیه باشد و پیروان مکتب ظاهریه نیز با آنان هم نظر شده‌اند، این دیدگاه است که امام معصوم و کلیه قاضیان و حاکمان منصوب از ناحیه وی می‌توانند با استناد به علمشان و بر مبنای آن در تمام مواردی که مربوط به حقوق و حدود می‌شود بدون هیچ استثنایی، حکم صادر کنند، خواه حاکم و قاضی

^۱ سید مرتضی، پیشین، ص ۴۸۸

^۲ شهید ثانی، پیشین، ص ۳۸۴

^۳ محمد بن علی ابن حمزه طوسی، الوسیله الی نیل الفضیله، چاپ اول، (قم: کتابخانه آیت... مرعشی، ۱۴۰۸ ق)، ص ۴

^۴ محمد بن حسن بن طوسی، پیشین، ج ۸، ص ۱۲

^۵ سید مرتضی، پیشین، ص ۲۳۷ و ۲۳۸

در زمانی که منصب قضاوت را داراست، علم پیدا کنند و خواه پیش از آن علم حاصل کرده باشد. نقل شده که این رأی، دیدگاه ابو ثور می‌باشد.^۱

سید مرتضی در این مساله به چند مورد از قضاوت های امیرمومنان علیه السلام استدلال کرده است؛ از جمله: قضاوت امیرمومنان علیه السلام در ماجرای اعرابی که مدعی بود هفتاد درهم به پیامبر داده است و آن را مطالبه می کرد. قضاوت حضرت امیر علیه السلام در مورد اعرابی دیگری که شترش را به پیامبر فروخته و بهای آن را هم گرفته بود؛ سپس ادعا می کرد هم شتر و هم بهای آن مال او است.

ایشان پس از استدلال به این احادیث گفته است: افزون بر اجماع مکرر در این مساله، آیاتی چند از قران کریم نیز بر صحت و درستی ادعای ما دلالت دارد؛ از جمله این آیه: «الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلده؛ زن و مرد زناکار را صد ضربه شلاق بزنید.^۲

و نیز آیه: و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما؛ دست مردان و زنان سارق را قطع کنید.^۳

بر اساس این دو آیه، هر که را امام مطمئن شود سارق یا زانی است خواه قبل از منصب قضاوت باشد و خواه بعد از آن، بر او واجب است که بر اساس حدود تعیین شده در آیه، قضاوت کند.

نظر شیخ طوسی

شیخ طوسی در کتاب خلاف نیز همین دیدگاه را پذیرفته و در مبحث «آداب القضاء» اظهار داشته است:

حاکم (قاضی) می‌تواند در تمام احکام، چه مالی و چه حدود و قصاص و چه حقوق الله و حقوق الناس با استناد به علم خود قضاوت کند. حکم در همه‌ی این موارد یکسان است.

^۱ همان، ص ۳۲۶ و ۳۲۷

^۲ نور / ۲

^۳ مانده / ۳۸

فرقی نمی‌کند که قاضی بعد از منصوب شدن به مقام قضاوت و از موضع و جایگاه اعمال ولایت، علم پیدا کرده باشد یا پیش از منصوب شدن که در موضع اعمال ولایت نیست برای وی علم حاصل شده باشد. حکم در همه این موارد یکسان است. پیروان مذهب شافعی در این مسأله در حقوق الناس دو دیدگاه ارائه داده‌اند.

آنگاه مرحوم شیخ طوسی پس از بیان دیدگاه‌های اهل سنت اظهار داشته است: دلایل اثبات ادعای ما اجماع فقهای شیعه و اخبار و احادیثی است که آنان نقل کرده‌اند و نیز آیاتی چند از قرآن است از جمله: یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق^۱ ای داود، تو را در زمین جانشین خود قرار دادیم، پس بین مردم به حق داوری کن.

نیز آیه‌ای که خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید: و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط^۲ اگر بین مردم به قضاوت نشینی، بین آنان به قسط و عدل حکم کن. قاضی که بر اساس علم خود حکم صادر می‌کند، بی شک بر اساس عدل و انصاف حکم نموده است.^۳

این عبارت شیخ آشکارا بر دو نکته دلالت می‌کند: علم قاضی در مقوله قضاوت و داوری که به طور مطلق حجت است و دیگری ادعای اجماع فقهای شیعه بر این حجیت.

نظر ابن زهره

ابوالمکارم ابن زهره نیز در غنیه همین نظریه را پذیرفته و بر آن ادعای اجماع می‌کند.

وی در مبحث قضای غنیه اظهار داشته است:

قاضی می‌تواند در همه امور بر اساس علم خود حکم دهد چه در خصوص اموال و چه حدود و قصاص و غیر اینها. از سوی دیگر چه در مواردی باشد که در ضمن ولایت داشتن به علم رسیده و چه قبل از آن. دلیل ما اجماع فقهای شیعه است.^۴

^۱ ص/ ۲۶

^۲ مائده/ ۴۲

^۳ محمد بن حسن بن طوسی، الخلاف، ج ۶ کتاب القضاء مساله ۴۱

^۴ ابوالمکارم بن زهره، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، (قم: چاپ ابراهیم بهادری، ۱۴۱۷ ق)، ص ۴۳۶

دلالت عبارت ابن زهره بر حجیت علم قاضی و همچنین ادعای اجماع مانند عبارات خلاف شیخ طوسی است.

نظر ابن ادریس

ابن ادریس در سرائر نیز همین دیدگاه را پذیرفته و در انتهای مبحث حدود از کتاب مذکور گفته است: «هرگاه قاضی به آنچه مقتضی صدور حکم است، علم پیدا کند کافی است و دیگر نیازی به اقرار و بینه و قسم ندارد. خواه در زمانی که منصب قضاوت دارد و خواه قبل از آن علم پیدا کرده باشد زیرا عالم با تکیه بر علم خود به واقع امر، هنگام صدور حکم طبق مقتضای علم خود، آرامش نفس خواهد داشت.»^۱

ابن ادریس پس از آن که در اثبات و تایید مدعای خود به دلایل گوناگونی تمسک می‌کند و به شبهات و اشکالات دیدگاهش پاسخ می‌دهد، به این جا می‌رسد که گفته است: «رأی درست فقهای ما آن است که در موجبات حدود، از این نظر فرقی میان حدود و دیگر احکام شرعی وجود ندارد که حاکم شرع منصوب از ناحیه امام می‌تواند مانند امام بر اساس علم خود داوری کرده و حکم صادر نماید، همان گونه که در مسائل دیگر غیر از حدود پیش از این گفته شد، چرا که دلایل هر دو یکسان است، به این معنا که تمام ادله مربوط به مباحث غیر حدود، در مبحث حدود نیز وجود دارد. تفاوت قائل شدن بین این دو مبحث، مخالف و مناقض ادله ذکر شده است.»^۲

چنان که ملاحظه می‌شود، عبارت ابن ادریس به صراحت بیان می‌دارد که بین حقوق الله و حقوق الناس هیچ تفاوتی وجود ندارد.

^۱ ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادریس حلی، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، (قم: موسسه نشر اسلامی،

۱۴۱۰ ق)، ج ۳، ص ۵۴۲

^۲ همان، ص ۵۴۴ و ۵۴۵

وی در مبحث «القضایا و الاحکام» می‌گوید: «رأی ما آن است که قاضی می‌تواند بر اساس علمش در تمام موارد حکم صادر کند.»^۱

عبارت وی در این جا نیز عمومیت دارد و شامل همه موارد اعم از حقوق الله و حقوق الناس می‌شود و از سویی از ظاهر واژه «عندنا» برمی‌آید که این رأی، نظر همه فقهای شیعه امامیه است.

با توجه به این صراحت بیان و تعمیمی که در کلام ابن ادریس مشاهده می‌شود، ندانستیم چرا فخر المحققین در کتاب «ایضاح الفوائد»^۲ به ابن ادریس نسبت داده که وی در این مسأله قائل به تفصیل بین حقوق الله و حقوق الناس است.

نظر محقق حلی

محقق حلی نیز در شرایع الاسلام در مبحث قضا پس از بیان اعمال و آداب مستحب آن با طرح مسائلی فرموده است: «امام علیه السلام می‌تواند بر اساس علم خود در تمام موارد قضاوت نماید. اما دیگر قاضیان در حقوق الناس می‌توانند به استناد به علمشان حکم صادر کنند. اما در مورد حقوق الله تعالی دو دیدگاه وجود دارد که صحیح ترین آن دو قول، جواز قضاوت در حقوق الله است.»^۳

نظر علامه حلی

علامه حلی نیز در چند کتاب خود قائل به حجیت علم قاضی شده است. وی در مبحث قضا از کتاب قواعد فرموده: «امام علیه السلام می‌تواند با استناد به علمش در مطلق موارد حکم کند. اما غیر او در حقوق الناس می‌تواند به استناد به علمش قضاوت کند. در حقوق الله نیز بنا به قول صحیح تر می‌تواند قضاوت کند.»^۴

^۱ همان، ج ۲، ص ۱۷۹

^۲ فخر المحققین، پیشین، ص ۳۱۳

^۳ محقق حلی، پیشین، ص ۷۵

^۴ حسن بن یوسف بن مطهر حلی، قواعد الاحکام، (قم: چاپ رحلی، بی تا)، ج ۳، ص ۴۳۰

در کتاب مختلف در ملحقات مبحث قضا در بحث استناد قاضی به علم خود در صدور حکم، پس از بیان دیدگاه سید مرتضی و دلایل وی در انتصار فرموده است: «حق همان است که سید مرتضی و شیخ طوسی در کتاب خلاف گفته‌اند، به دلایلی که پیش از این آمد و نیز به دلیل آن که دلالت علم، برتر و قوی‌تر از دلالت ظن است و هرگاه حکم کردن بر اساس ظن جایز باشد، حکم کردن بر اساس علم به طریق اولی جایز خواهد بود.»^۱

نظر فخر المحققین

از جمله کسانی که به این قول گرایش دارند فخر المحققین فرزند علامه حلی است که در کتاب ایضاح الفوائد در شرح نظریه پدرش علامه حلی در این باره گفته است: «همه فقهای امامیه متفق القولند بر این که امام علیه السلام به دلیل عصمتش می‌تواند بر اساس علم خود حکم صادر کند، چرا که علم وی یقینی است اما غیر امام نیز بنا بر دیدگاه شیخ در خلاف می‌تواند با استناد به علمش در تمام احکام، حکم صادر کند. چنان که سید مرتضی نیز همین قول را پذیرفته است. این قول به نظر من و پدرم و جدم صحیح‌ترین دیدگاه است.»^۲

نظر شهید اول

شهید اول در بسیاری از آثار فقهی اش دیدگاه‌ها و آرای خود را در این مقوله بیان کرده است از جمله در مبحث قضا از کتاب دروس اظهار کرده است: «امام بر اساس علم خود در همه‌ی موارد می‌تواند حکم کند. اما غیر امام در حقوق الناس می‌تواند ولی در موارد حقوق الله تعالی دو قول وجود دارد که نزدیک‌ترین این دو قول به واقع آن است که در حقوق الله نیز می‌تواند حکم صادر کند. بر این اساس چنان چه قاضی علم داشته باشد و از مدعی بخواهد بینه بیاورد، اگر مدعی نتوانست بینه بیاورد در این صورت حاکم شرع فعل حرامی را مرتکب

^۱ همو، مختلف الشیعه، چاپ اول، (قم: مرکز الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۵ ق)، ج ۳ کتاب القضاء مساله ۱۱، ص ۴۰۶

^۲ فخر المحققین، پیشین، ص ۳۱۲

شده است. اما چنان چه مدعی بتواند بینه بیاورد در این صورت آیا قاضی می‌تواند برای رفع از تهمت از خودش مدعی را به آوردن بینه ملزم کند یا نه؟ جای تأمل است.^۱

وی در اللمعه الدمشقیه اظهار داشته: «اما در صورت انکار- یعنی انکار مدعی علیه- اگر قاضی علم به حقیقت موضوع داشته باشد می‌تواند به طور مطلق بر اساس علمش حکم کند.»^۲

شاهد اول در این عبارت اگرچه فتوا به جواز به طور مطلق داده ولی از آن جا که موضوع بحث وی حقوق الناس است- به قرینه‌ی این که گفته است: «در صورتی که مدعی علیه اتهامات مدعی را انکار کند» سخن او چنان اطلاقی ندارد که حقوق الله را نیز دربرگیرد، چرا که در حقوق الله وجود مدعی و منکر متصور نیست. به همین دلیل شاهد ثانی در شرح لمعه واژه «مطلق» در کلام شاهد اول را چنین تفسیر نموده است: «تفاوتی ندارد که قاضی در حین ولایت داشتن و در جایی که ولایت دارد علم پیدا کند و یا در غیر این صورت علم پیدا کرده باشد.»^۳

نظر شهید ثانی

شاهد ثانی در مسالک در شرح نظریات محقق حلی (که قبل از این آمد) و پس از نقل اقوال گفته است: «این خلاصه‌ی شرح در تشریح اختلاف در این مسأله بود و صحیح‌ترین قول آن است که قضاوت قاضی بر اساس علم خود به طور مطلق جایز است.»^۴

نظر شیخ مرتضی انصاری

شیخ انصاری نیز این دیدگاه را در کتاب «قضا» پذیرفته و فرموده است: «اقوی این است که غیر امام نیز می‌تواند با استناد به علم خود به طور مطلق- چه در مواردی که مربوط به

^۱ محمد بن مکی (شاهد اول)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، بی تا)، ج ۲، ص ۷۷-۷۸، درس ۱۳۶

^۲ زین‌الدین جبعی عاملی (شاهد ثانی)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، (قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۳ ق)، ج ۳ کتاب القضاء، ص ۹۰

^۳ همان، ص ۸۳

^۴ همو، مسالک الافهام، ج ۱۳، ص ۳۸۴ و ۳۸۵

حقوق الله می‌شود و چه حقوق الناس - قضاوت نماید، به دلیلی که پیش از این آمد، به این بیان که آن چه قاضی به آن علم پیدا کرده از مصادیق حق و حقیقت و قسط و عدل واقعی است. بر این اساس چنان چه برخلاف علمش حکم صادر کند، در صدور حکم، جائز و ستمگر خواهد بود و از سوی دیگر اگر در صدور حکم توقف نماید تصدی او بر منصب قضاوت، ناروا و جابرانه خواهد بود چرا که توقف در صدور حکم، حبس حقوق است.^۱

نظر امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) همین قول را پذیرفته و بر آن فتوا داده است. وی در مبحث قضای تحریر الوسیله اظهار فرموده:

مسأله ۸- قاضی می‌تواند با استناد به علمش و بی‌نیاز از بینه یا اقرار و یا قسم در موارد مربوط به حقوق الناس حکم صادر کند. در حقوق الله نیز چنین است.^۲

نظر آیت الله خویی

آیت الله خویی در کتاب قضای تکمله المنهاج؛ همین گونه فتوا داده‌اند:

مسأله ۸- همان طور که قاضی می‌تواند با استناد به بینه، اقرار و قسم میان دو طرف دعوا داوری نماید با استناد به علم خود نیز می‌تواند میان آنان حکم صادر کند. در این مسأله فرقی بین حقوق الله و حق الناس وجود ندارد.

وی در «مبانی تکمله» برای این فتوا چنین استدلال کرده است: «زیرا داوری بر اساس علم از مصادیق حکم به عدل است که در بسیاری از آیات قرآن و روایات به آن دستور داده شده است.»^۳

^۱ شیخ انصاری، پیشین، کتاب القضاء، ص ۹۴

^۲ روح... موسوی خمینی، پیشین، ص ۳۶۸

^۳ ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، (قم: موسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۱۲ ق)، ج ۸، ص ۱۲

این شمه‌ای از اقوال و دیدگاه‌های کسانی بود که قائلند بر این که قاضی می‌تواند بر اساس علمش به طور مطلق حکم صادر کند. منابع معتبر فقه شیعه مثل انتصار و خلاف و غنیه در این مسأله به صراحت ادعای اجماع کرده‌اند و همچنین ظاهر عبارت سرائر گویای این اجماع است.

مبحث دوم: عدم حجیت مطلق علم قاضی

این دیدگاه منسوب به ابن جنید اسکافی است.^۱ چنان که در انتصار^۲ - که دیگران از وی تبعیت کرده‌اند- از ابن جنید نقل شده است که وی قائل به عدم جواز استناد قاضی به علم خویش به طور مطلق است اما شهید ثانی در مسالک از ابن جنید نقل می‌کند که وی در کتاب احمدی گفته است: قاضی در مورد احکامی که مربوط به حقوق الله است می‌تواند با استناد به علمش حکم صادر کند اما در مواردی که از حقوق الناس است جز به اقرار یا بینه نمی‌تواند حکم نماید.

توجیه شهید ثانی

شهید ثانی پس از این قول و بازگویی قولی که علم الهدی در کتاب انتصار به ابن جنید نسبت داده در توجیه اختلاف دو قول از ابن جنید اظهار داشته است: «شاید ابن جنید این رأی و نظرش را در کتاب دیگری بیان داشته، اما فقهای شیعه درباره این قولی که ما از کتابش درآورده ایم سخنی نگفته‌اند و تنها این فتوای وی را منعکس کرده‌اند که حاکم شرع در هیچ کدام از موارد مربوط به حقوق و حدود نمی‌تواند با استناد به علمش قضاوت کند.»^۳

بنابراین دو دیدگاه در این مسأله به ابن جنید نسبت داده شده است: سید مرتضی عدم جواز استناد قاضی به علمش به طور مطلق را به وی نسبت داده و شهید ثانی در مسالک از کتاب احمدی تألیف ابن جنید نقل کرده که وی قائل به تفصیل میان حقوق الله و حقوق الناس است.

^۱ محمد بن احمد بن جنید اسکافی، فتاوی ابن جنید، (بیروت: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق)، ص ۳۱۹ و ۳۲۰

^۲ سید مرتضی، پیشین، ص ۴۸۸ مساله ۲۷۱

^۳ شهید ثانی، پیشین، ص ۳۸۴

مبحث سوم: حجیت علم قاضی فقط در حقوق الناس

این دیدگاه مبتنی بر تفصیل میان حقوق الناس و حقوق الله است، علم قاضی در حقوق الناس، حجت است ولی در حقوق الله حجت نیست.

نظر شیخ طوسی

این قول از ظاهر عبارت شیخ طوسی در مبحث حدود از کتاب مبسوط برداشت می‌شود. وی هنگام طرح بحث اجرای حد زنا می‌گوید: «اما اقامه حد بر اساس علم قاضی نزد ما ثابت است که حاکم شرع می‌تواند بر اساس علمش در موارد غیر حدود حکم صادر کند. برخی از فقهای ما قائلند که قاضی در حدود هم می‌تواند بر اساس علمش حکم کند. میان فقهای اهل سنت نیز همین دو قول وجود دارد.»^۱

نسبت دادن قول تفصیل به شیخ طوسی مبنی بر این است که ایشان عبارت «فقد ثبت عندنا» را برای فتوای خود و محدوده آن آورده است، نه برای قدر متیقن فتاوی در این مسأله لذا سخن او گویای تفصیل یاد شده است. از طرفی وی در کتاب قضای مبسوط، پس از بحث قاضی تحکیم نگاشته است: «به مقتضای مذهب و روایات ما، امام (ع) با استناد به علمش می‌تواند قضاوت نماید. اما اظهر آن است که دیگر قاضیان نیز می‌توانند با استناد به علمشان حکم صادر کنند. در عین حال در برخی از روایات آمده است که غیر امام نمی‌تواند با استناد به علمش حکم کند، چرا که در معرض تهمت قرار می‌گیرد.»^۲

اگرچه تصور می‌شود این سخن شیخ طوسی، اطلاق داشته و حقوق الناس و حقوق الله را دربرمی‌گیرد اما آشکار است که از سخن او اطلاق بر نمی‌آید بلکه اختصاص به حقوق الناس دارد. چرا که وی این عبارات را برای بیان رأی خود در مسأله‌ای آورده است که موضوع آن حقوق الناس می‌باشد: «هرگاه دو نفر برای مرافعه نزد قاضی بروند و یکی مدعی شود که بر دیگری حقی دارد و دیگری منکر آن باشد و حاکم نیز به صداقت مدعی مدعی علم داشته

^۱ شیخ طوسی، المبسوط، ج ۸، ص ۱۲

^۲ همان، ص ۱۶۵

باشد، مثل این که قاضی بداند بر مدعی علیه دینی است که باید پرداخت نماید یا قصاصی است که باید اجرا شود در این صورت آیا قاضی می‌تواند بر اساس علمش حکم کند؟ مسأله مورد اختلاف است. گروهی گفته‌اند: قاضی نمی‌تواند بر اساس علمش حکم کند برخی دیگر گفته‌اند: او می‌تواند بر اساس علمش حکم کند اما این که قاضی می‌تواند در موارد جرح و تعدیل شهود با استناد به علمش حکم نماید اختلاف نظری وجود ندارد؛ زیرا اگر قاضی علم به جرح شاهدان داشته باشد، شهادت آنان را نمی‌پذیرد و به علم خود عمل می‌کند و باز به این دلیل که اگر بر اساس علمش قضاوت نکند منجر به تعطیلی احکام یا فسق قاضی (در صورت حکم به خلاف علم خود) می‌شود.

شیخ طوسی پس از آن که در تبیین این دلیل سه مثال از حقوق الناس می‌آورد، می‌گوید:
«.... والذی یقتضیه مذهبننا...»^۱

بنابراین سیاق عبارت، برای بیان نظر شیخ طوسی در مسأله مرافعه دو نفر نزد قاضی است که یکی مدعی حقی و دیگری منکر آن است و این مسأله از مصادیق حقوق الناس بوده و اطلاقی نسبت به غیر حقوق الناس ندارد.

سخن شیخ طوسی در مبحث دیگری از کتاب مبسوط مانند عبارت پیشین وی یا شاید روشن تر از آن، اختصاص به حقوق الناس دارد:

اگر مدعی بینه نداشته باشد اما حاکم به یاد بیاورد که مدعی علیه قبلاً اقرار به حق مدعی کرده است، آیا قاضی می‌تواند بر اساس علم خود عمل کند یا نه؟ گروهی گفته‌اند: قاضی می‌تواند بر اساس علمش قضاوت کند.

برخی دیگر فتوا داده‌اند: نمی‌تواند قضاوت کند اما نزد ما اگر قاضی در معرض اتهام قرار نگیرد، می‌تواند طبق علمش حکم صادر کند، ولی اگر از اتهام در امان نباشد نباید بر اساس علم خود حکم کند.^۱

^۱ همان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶

موضوع سخن شیخ در این جا، علم قاضی به اقرار قبلی منکر است و حتی در سایر موارد حقوق الناس اطلاق ندارد تا چه رسد به حقوق الله. بلی، حداکثر می‌توان گفت سخن شیخ خالی از اشعار به اطلاق در موارد حقوق الناس نیست.

خلاصه مطلب آن که از کنار هم چیدن هر سه عبارت شیخ طوسی می‌توان به این نتیجه رسید که وی در این مسأله قائل به تفصیل است: قاضی در حقوق الناس می‌تواند بر اساس علم خود حکم کند ولی در حقوق الله نمی‌تواند.

اگر کسی به شیخ طوسی نسبت دهد که در کتاب مبسوط به طور مطلق قایل به جواز استناد قاضی به علم خود شده، حتماً یکی از دو عبارت اخیر شیخ را دیده و عبارت اول او را ملاحظه نکرده است.

نظر ابوصلاح حلبی

ابوصلاح حلبی نیز در کافی قائل به تفصیل است. گرچه وی در ابتدای فصل «علم به آنچه موجب حکم می‌شود» گفته است: «علم حاکم شرع به آنچه موجب اجرای حکم می‌شود در صحت حکمش کافی است و او را بی‌نیاز از اقرار، بینه و قسم می‌کند، چه قاضی در هنگام داشتن منصب قضاوت علم پیدا کرده باشد و چه قبل از آن، چرا که قاضی عالم به موضوع، در حال صدور حکم، با تکیه بر علم خود، با اطمینان خاطر حکم صادر می‌کند.»^۲

نفس این سخن او مطلق است و حقوق الناس و حقوق الله هر دو را در برمی‌گیرد اما وی در ذیل فصل اول- در پاسخ سئوالی پیرامون جواز حکم امام یا حاکم شرع بر اساس علم حاصل از مشاهده- گفته است:

اما در مورد آنچه موجب حد می‌شود، اگر شخص عالم به جرمی که موجب اجرای حد می‌شود، امام (ع) باشد بر او فرض است که بر اساس علم خود حکم صادر کند، چرا که وی

^۱ همان، ص ۱۲۰ و ۱۲۱

^۲ ابوصلاح تقی‌الدین بن نجم‌الدین بن عبید... بن محمد حلبی، الکافی فی الفقه، (قم: مکتبه الامیر المومنین، ۱۳۶۲ ق)، ص

معصوم است و مأمون از خطا و اتهام، اما اگر آن فرد عالم، غیر امام باشد یعنی از قاضیان متعارفی باشد که احتمال کذب درباره‌ی آنان می‌رود، نمی‌تواند به مقتضای علمش حکم نماید، چرا که اولاً اقامه‌ی حد از وظایف او نیست و ثانیاً وی با علمی که دارد به عنوان شاهدی بر زنا یا لواط و یا غیر این دو به حساب می‌آید، در حالی که یک نفر است و شهادت یک نفر در موارد ذکر شده موجب قذف است و قذف هم موجب حد می‌شود هرچند شاهد، عالم باشد.^۱

این عبارت وی قرینه‌ای است بر تقیید اطلاق سخن وی در اول این فصل و یا موارد دیگر، به این معنا که علم غیر امام، فقط در غیر حدود می‌تواند مستند قضا قرار گیرد. به هر حال این فقیه متقدم، از جمله کسانی است که قائل به تفصیل بین حقوق الناس و حقوق الله است و حکم قاضی را بر اساس علم خود تنها در حقوق الناس جایز می‌داند.

نظر ابن حمزه طوسی

از جمله فقهای متقدم شیعه که قائل به این تفصیل است ابن حمزه محمد بن علی بن محمد طوسی می‌باشد. وی در «وسیله» در انتهای فصل «سماح البینات» از مبحث «القضایا و الاحکام» آورده است: «قاضی که ایمن از اتهام باشد، می‌تواند در حقوق الناس بر اساس علم خود حکم کند اما امام در تمامی حقوق می‌تواند.»^۲

نظر شیخ طوسی در نهاییه

شیخ طوسی در «نهاییه» در پایان باب اول از کتاب حدود، باب ماهیت زنا می‌گوید: «اگر امام فردی را دید که زنا می‌کند یا شراب می‌اشامد بر او فرض است که حد را بر این فرد جاری سازد، او با مشاهده‌ی خود دیگر درنگ نمی‌کند تا بینه‌ای اقامه شود یا خود آن فرد اقرار

^۱ همان، ص ۴۳۲

^۲ محمد بن علی بن حمزه طوسی، الوسیله، کتاب القضاء، ص ۴

کند؛ اما غیر امام حق ندارد چنین کند بلکه این حکم اختصاص به امام علیه السلام دارد و غیر امام اگر چه که خود مشاهده کرده باشد، نیاز به اقامه‌ی بینه یا اقرار فاعل هست.^۱

این عبارت شیخ که قاضی غیر امام را از حکم کردن بر اساس مشاهدی خود منع می‌کند گویای آن است وی قائل به تفصیل است. نکته‌ی قابل توجه آن که در کتاب «نهایت» سخنی از شیخ در مورد جواز یا عدم جواز استناد قاضی به علم خود نیافتیم.

نظر محقق حلی در مختصر

از جمله فقهای که درستی این تفصیل را محتمل شمرده، محقق حلی در مختصر المنافع است. وی در این کتاب - پس از بیان آداب و سنن قاضی - می‌نویسد: «امام می‌تواند در تمام حقوق با استناد به علمش حکم نماید. اما غیر امام در حقوق الناس می‌تواند قضاوت کند ولی در حقوق الله دو قول وجود دارد.»^۲

آراء فقهای اهل سنت

در میان اهل سنت، شریح و شعبی - از تابعین^۳ - مالک و اوزاعی و ابن ابی لیلی و احمد بن حنبل و اسحاق^۴ و اکثر اصحاب مالک عمل قاضی بنا بر علم خویش را جایز ندانسته‌اند.^۵

مالک می‌گوید: حاکم به علم خود مطلقاً نمی‌تواند قضاوت نماید و بعضی دیگر مانند شافعی می‌گویند: حاکم در حقوق الناس به علم خود عمل می‌کند و در حدود دو قول از وی نقل شده است.

ابوحنیفه معتقد است که حاکم اگر پیش از تصدی امر قضاء علم پیدا کرده به علم خود عمل نمی‌کند، اما اگر پس از تصدی امر قضاء عالم گردیده می‌تواند به علم خود عمل نماید و به هر حال اقوی این است که حاکم می‌تواند به علم خود در کلیه حقوق عمل نماید.^۱

^۱ محمد بن حسن بن طوسی، **النهایه و نکتهها**، (قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق)، ج ۳، ص ۲۸۵

^۲ نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی، **المختصر النافع**، (تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۴ ق)، ص ۲۸۰

^۳ ابن قیم جوزیه، **الطریق الحکمیة فی السیاسه الشرعیة**، (قاهره: چاپ محمد جمیل غازی، ۱۴۱۲ ق)، ص ۱۸۹

^۴ شیخ طوسی، **الخلاف**، مساله ۴۱

^۵ ابن رشد، **بدایه المجتهد**، ج ۲، ص ۴۶۴

استاد فقیه، احمد مصطفی زرقاء در کتاب «المدخل الفقہی العام» می‌گوید: بنابر مذهب حنفی، قاضی می‌تواند در حوادثی که روی می‌دهد با تکیه به علم شخصی اش قضاوت کند. یعنی علم قاضی به وقایع مورد اختلاف می‌تواند مستند قضاوت قاضی قرار گیرد و لازم نیست که مدعی برای اثبات ادعایش بینه اقامه کند. به عبارت دیگر علم قاضی به واقعیت قضیه، خودش یک نوع بینه است؛ در همین خصوص قضاوت‌هایی نیز از عمر و غیر او نقل شده است ولی بعدها دیدند که بیشتر قاضیان به فساد، بدی و رشوه خواری گراییدند و دیگر برای قضاوت، افراد مطمئن، پاک و با کفایت انتخاب نمی‌شوند و اکثر قاضیان برای نزدیک شدن به حکام و راضی نگاه داشتن آن‌ها و کسب درآمد بیشتر قضاوت می‌کنند. از این رو فقیهان متأخر مذهب حنفی فتوا دادند که قاضی نمی‌تواند در منازعات با تکیه به علم شخصی خود قضاوت کند، بلکه قضاوت وی باید به بینه‌ای مستند باشد که در دادگاه ارایه می‌شود. حتی اگر خود قاضی در خارج از دادگاه شاهد عقد، قرض یا واقعه‌ای میان دو نفر باشد، سپس یکی از طرفین واقعه مدعی و دیگری منکر چیزی شود، قاضی نمی‌تواند بدون بینه به نفع مدعی قضاوت کند. چون با توجه به فاسد شدن بسیاری از قاضیان، اگر چنین روندی در محاکم جا بیفتد، بسیاری از آن‌ها به دلیل تمایل به قضاوت به نفع طرف قوی تر، مدعی علم به آن واقعه خاص خواهند بود.

البته این که گفتیم قاضی نمی‌تواند به علم شخصی خودش عمل کند، اگرچه ممکن است به پایمال شدن حق طرفی منجر شود که برای اثبات مدعای خود دلیل ندارد اما باعث دفع ناروایی‌های بسیاری می‌شود. دلیل فقیهان متأخر نیز مبنی بر معتبر نبودن عمل قاضی به علم شخصی خویش، همین مطلب بوده است. ولی قاضی می‌تواند در مواردی که به قضاوت مربوط نمی‌شود مانند امور حسبیه و تدابیر پیشگیرانه اداری، به علم خود عمل کند. مثلاً اگر قاضی بداند که رابطه زوجیت بین مرد و زن از بین رفته اما در عین حال هنوز این دو با هم ارتباط دارند؛ قاضی می‌تواند مانع ارتباط آن‌ها با هم شود؛ و یا این که مثلاً بداند فلان مال

^۱ علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة، (تحقیق حامد الفقی)، چاپ دوم، (قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ ق)، ص ۷۰

مغضوب است، در این صورت نیز قاضی می‌تواند مال مغضوب را تا وقتی که مالک آن مشخص شود، نزد امینی بگذارد.^۱

مبحث چهارم: دلایل حجیت مطلق علم قاضی

اقوال فقها در حجیت مطلق علم قاضی با ذکر گزیده‌های اجمالی از عبارات آنان گذشت. مهم، تبیین مقتضای ادله در این مسأله است:

ادله موافقان حجیت مطلق علم قاضی، به ظاهر آنچه از ادله برداشت می‌شود همان است که مشهور گفته‌اند و در شماری از کتب فقهی مانند انتصارسید مرتضی و خلاف شیخ طوسی و غنیه ابن زهره و برخی دیگر از کتب فقهی ادعای اجماع بر آن کرده‌اند، البته نه به دلیل این اجماعی که ادعا شده است، زیرا به فرض که بپذیریم این اجماع منعقد شده باشد، نمی‌توان به آن استناد کرد، چرا که به احتمال قوی سند اجماع کنندگان همه یا برخی از جوهری است که سید مرتضی ذکر کرده یا جوهری است که دیگران ذکر کرده‌اند. با این وصف، چنین اجماعی نه رأی معصوم را برای ما آشکار می‌سازد و نه از دلیل دیگری غیر از ادله‌ای که به دست ما رسیده، خبر می‌دهد. افزون بر این، با وجود مخالفینی چون ابن حمزه و ابوصلاح حلبی و شیخ در مبسوط که قائل به تفصیل شده‌اند اجماعی در این مسأله محقق نشده است بلکه از دو راه می‌توان بر رأی مشهور استدلال کرد. اول تمسک به عمومات مبحث قضا و دیگری تمسک به ادله‌ی خاصی که دال بر حجیت و اعتبار علم قاضی است.

استدلال به عمومات

۱- بی شک هر قاضی که به طور عام یا خاص از ناحیه ولی امر مسلمانان برای قضاوت میان مردم گمارده شده باشد، موظف به رعایت احکام خداوند متعال در قضاوت‌های خود می‌باشد لذا بر قاضی واجب است که بر طبق حکم خداوند، حکم صادر کند- چه در منازعات و دعواهایی که از نوع حقوق الناس است و چه در حدود و تعزیراتی که مربوط به حقوق الله است. این آیه نیز به همین معنا رهنمون است:

^۱ مصطفی زرقاء، المدخل الفقهي العام الى حقوق المدنيه في بلاد السوریا، چاپ سوم، (بی نا، ۱۹۵۲ م)، ج ۲، ص ۵۶۶

و كتبنا عليهم فيها أن النفس بالنفس و العين بالعين و الانف بالانف و لاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفاه له و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون؛^۱ در تورات بر بنی اسرائیل داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان می‌باشد و هر زخمی قصاص دارد. اگر کسی آن را ببخشد، کفاره گناهان او محسوب می‌شود. هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.

خداوند متعال در این آیه، حکم قصاص نفس و اعضای بدن را در برابر مثل آن بیان فرموده. پس از آن و در انتهای آیه فرموده:

«هر کس به آنچه خداوند فرو فرستاده حکم نکند، ستمگر و متجاوز به حدود خدا است» بنابراین ابتدای آیه قرینه مسلم و قطعی است بر این که مراد از حکم به «ما انزل الله» در ذیل آیه بعد از ثبوت موضوع آن، رعایت احکام الهی و صدور حکم بر اساس آن است. در غیر این صورت در زمره‌ی کسانی قرار می‌گیرد که بر اساس «ما انزل الله» حکم نکرده و در نتیجه طبق آیات قرآن، فاسق و ظالم و کافر خواهد بود.

۲- مقتضای نصب قاضی - چه نصب عام و چه نصب خاص - آن است که احکام

وی برای همه لازم الاتباع باشد.

در مقبوله‌ی عمر بن حنظله به صراحت به این لازمه‌ی آشکار، اشاره شده است. آن جا که امام صادق (ع) پس از نهی کردن از طرح شکایت نزد حاکمان طاغوت در پاسخ ابن حنظله که عرض می‌کند: «پس آن طرفین دعوا چه کنند؟» فرمود:

باید بنگرند و فردی از میان خود شما را که راوی احادیث ما باشد و به حلال و حرام ما نظر داشته و آشنا با احکام ما باشد به عنوان حکم بپذیرند. من او را برای شما قاضی قرار داده‌ام. اگر او بر اساس حکم ما قضاوت کرد ولی حکمش مورد پذیرش (طرفین دعوا یا یکی از

^۱ مانده / ۴۵

آن دو) واقع نشد در حقیقت چنین شخصی حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است و هر کس ما را رد کرده باشد، خدا را رد کرده و این در حد شرک به خدا است.^۱

امام صادق (ع) در این حدیث به صراحت فرموده‌اند که پذیرش حکم چنین قاضی ای واجب است و نپذیرفتن و رد آن به مثابه رد حکم ائمه است و این کار در حد شریک ورزیدن به خدا است.

۳- حکم شرعی قاضی در یک واقعه‌ی مشخص، مستلزم ثبوت و تشخیص موضوع آن حکم نزد قاضی است؛ زیرا آن رویداد مشخص از مصادیق موضوع آن حکم کلی است. بنابراین فقط هنگامی که برای قاضی ثابت شد که فلان شخص از مصادیق زن یا مرد زناکار در آیه «الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماه جلد»^۲ است او را محکوم به حد زنا و شلاق می‌کند. بر این اساس چنان چه خداوند تعالی حکم قاضی را حجت شرعی قرار داده و پیروی کردن از آن را لازم شمرده باشد و از طرفی این حکم متفرع بر تشخیص موضوع از ناحیه‌ی قاضی باشد و نیز متفرع بر این باشد که قاضی احراز کند که این موضوع از مصادیق حد زنا است، پس به ناچار تشخیص قاضی - که در روند صدور و اجرای حکم قرار گرفته - نیز حجت است و مشروع و گرنه حکم وی حجت نخواهد بود، چرا که نتیجه تابع احس مقدمتین است.

به عبارت دیگر: بی شک چنان چه برای فردی ثابت شده موضوع حکمی بر یک مورد جزئی و شخصی منطبق است و حکم آن موضوع بر آن مورد جزئی نیز به اثبات رسید، در این صورت تنها برای خود آن فرد حجت است نه برای دیگران. آری شاید بتوان گفت: از باب شهادت یک فرد عادل زمانی که شرایط قبول شهادت در آن جمع باشد، حجت است. اما چنان چه نزد قاضی ثابت شد که فلان موضوع که دارای حکم است بر آن مورد جزئی و خاص منطبق است و با تطبیق حکم آن موضوع کلی بر این مورد خاص حکم خود را صادر کند، در

^۱ محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، (بیروت: دار التراث العربی، ۱۳۹۱ ق)، ج ۲۷، ص ۱۳۶

باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی ح ۱

^۲ نور/ ۲

این صورت این حکم قاضی برای غیر او حجت شرعی است و پیروی از آن واجب است و خصومت را فیصله می‌دهد و نقض آن جایز نیست. این مطلب به تفصیل در کتب فقه آمده است.

با توجه به آنچه گفته شد، چنان چه فرضاً قاضی خود شاهد باشد که شخصی به عمد فرد دیگری را به قتل رساند، سپس ولی مقتول نزد این قاضی اقامه‌ی دعوا کرده و خونخواه مقتول شود و از نظر او همان شخص، متهم به کشتن مقتول باشد، این قاضی که برای قضاوت و حکم به «ما انزل الله» در مرافعات گمارده شده به یقین می‌داند که «ما انزل الله» در این مورد خاص، اگر ولی دم بخواهد، قصاص آن قاتل است. در این صورت بر قاضی فرض است به مقتضای قاضی بودنش حکم به قصاص دهد و بر مردم هم واجب است که حکم او را بپذیرند و اگر حکم به قصاص نکند از زمره‌ی کسانی به شمار می‌رود که خداوند درباره‌ی آنان فرمود: «من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون... هم الظالمون... هم الفاسقون»^۱

«ما انزل الله» در این واقعه برای قاضی روشن است و در این جا همان قصاص است و کسی که حکم او را نپذیرد حکم خدا را سبک شمرده و این کار در مرز شرک به خدا قرار دارد.

این حکم متفرع بر این است که موضوع نزد قاضی ثابت شده باشد و در ثبوت موضوع، احتمال خطا و اشتباه می‌رود ولی از آنجا که در تمام موارد، حکم قاضی متفرع بر ثبوت موضوع نزد وی است دیگر مجالی برای توجه نمودن به احتمال خطای قاضی در تشخیص موضوع باقی نمی‌ماند و تشخیص وی از موضوع حکم بر دیگران حجت است.

بر این اساس، عمومات باب قضا، اقتضای جواز بلکه وجوب استناد قاضی به علم خود و انشای حکم مطابق با موضوع حکم را - که نزد وی ثابت شده است- دارد، چرا که موضوع اصلی در آیات، حکم به «ما انزل الله» است. پس حکم به «ما انزل الله» واجب است و کسی که چنین حکم نکند از جمله‌ی فاسقین محسوب می‌شود. از سویی اطلاق «ما انزل الله» اقتضا

^۱ مانده / ۴۴، ۴۵، ۴۷.

می‌کند که در این امر، حقوق الله و حقوق الناس یکسان باشد و مقتضای این اطلاقات اعتبار علم قاضی در هر دو مورد (حقوق الناس و حقوق الله) است.^۱

مبحث پنجم: جایگاه و اعتبار علم قاضی در قوانین موضوعه

گفتار اول: جایگاه علم قاضی

در ارتباط با علم شخصی قاضی یادآور می‌شویم که در قوانین موضوعه بعد از انقلاب، علم قاضی به عنوان یکی از ادله‌ی اثبات جرائمی مانند قتل، لواط و مساحقه پذیرفته شده است و ماده‌ی ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی نیز با این عبارت که حاکم شرع می‌تواند طبق علم خود که از طرق متعارف حاصل شود حکم کند «به بیان حکمی کلی در ارتباط با قابلیت اثبات همه‌ی جرائم با توسل به علم مبادرت ورزیده و بدین ترتیب در قوانین موضوعه‌ی ایران علم شخصی قاضی در زمره‌ی دلایل ممنوعه محسوب نشده است. لیکن امروزه اغلب کشورها علم شخصی قاضی را در تعریف سایر ادله یا در رأس همه‌ی آن‌ها پذیرا نیستند و در اثبات عقیده‌ی خود به قاعده‌ای که به موجب آن «نمی‌توان هم قاضی و هم طرف دعوا بود» استناد می‌کنند. به نظر اینان، وظیفه‌ی قاضی اظهارنظر بی طرفانه نسبت به دلائلی است که اصحاب دعوا برای اثبات مدعای خود باید ارائه دهند و این دلائل باید به گونه‌ای توافقی مورد بحث در دادگاه واقع شود. در مواردی که علم شخصی قاضی مستند حکم قرار گیرد، ممکن است قاضی از حدود بی طرفی خارج شود. به علاوه دادگاه‌های عالی نمی‌توانند مستند علم قاضی را در مواردی که ناشی از مشهودات یا مسموعات شخصی اوست کنترل کنند. اما مشهور فقهای امامیه را نظر بر این است که چنان چه قاضی که باید مجتهد جامع الشرایط باشد، به علم خود عمل نکند صفت عدالت از او سلب می‌شود و لازمه‌ی صدور حکم بر مبنای «حق و علم» قرار گرفتن علم قاضی در رأس ادله است.^۲

^۱ محمد مومن قمی، "حجیت علم قاضی"، فقه اهل بیت، شماره ۳۰، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۷

^۲ آشوری، پیشین، ص ۲۲۶

گفتار دوم: اعتبار علم قاضی در حقوق موضوعه

حقوقدانان در حجیت علم قاضی اختلاف نموده و نظریه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند که آن نظریات بدین شرح است:

نظریه اول: قاضی می‌تواند به علم خود از هر جا و به هر کیفیت که به دست آورده باشد عمل کند به شرط اینکه علم وی منشأیی متعارف داشته باشد. این شیوه نظام ادله اخلاقی یا اقناع وجدان قاضی نامیده می‌شود.^۱

نظریه دوم: قضاوت مقید به ادله قانونی می‌باشد و قضاوتی حق است که بر طبق ادله اثباتی که قانون آن را تعیین کرده انجام گرفته باشد و قاضی نمی‌تواند از حدود ادله که قانون برای کشف حقیقت قضایی تعیین نموده تجاوز نماید، جمعی از حقوقدانان طرفداران این نظریه که به نظام ادله قانونی معروف است می‌باشند.^۲

مقایسه‌ای بین این دو نظریه: با دقت در کتب حقوقی به دو نکته برخورد می‌کنیم که هر کدام نتیجه‌ای مخالف نتیجه دیگری دارد و آن دو نکته عبارت است از:

۱- آزاد گذاشتن قاضی در مقام قضاوت تا از هر راه معمول و متعارف و به هر کیفیت، تحصیل علم و باور نماید. این مسأله موجب آفت بزرگ استبداد و تک روی قاضی شده و گاه ممکن است منجر به تضییع حق مدعی یا متهم گردد.

۲- گاه می‌شود که حقیقت قضایی با واقعیت و نفس الامر مطابقت پیدا نمی‌کند. مثلاً ادله‌ای که قانون آن را تعیین نموده ایجاب می‌کند که رأی به قاتل بودن متهم، صادر شود در حالی که واقعیت بر خلاف آن است در این صورت اگر بنا باشد قاضی ملزم به دلیلی باشد که قانون آن را تعیین نموده و از آن تخطی نکند این امر مستلزم آن است که قاضی برخلاف واقعیت قضاوت نموده و رأی ظالمانه‌ای را صادر نماید.

^۱ محمود آخوندی، پیشین، ج ۶، ص ۶۶

^۲ حسنعلی موذن زادگان، علم قاضی در حقوق جزای ایران، (تهران: پژوهش سیاست، ۱۳۸۱ ش)، ص ۱۸۱

اما اگر نظریه اول را پذیرفته و گفتیم که قاضی در مقام قضاوت آزاد است تا از هر طریق و به هر کیفیت تحصیل علم نماید در این حال قاضی بر مبنای علم خود و نه طریق و دلیل قانونی، رأی خواهد داد و اگر دلیل قانونی برخلاف واقعیت نتیجه دهد قاضی موظف به تبعیت از آن نیست چون ملاک و معیار در این مورد علم قاضی است اما این نظریه هم قاضی را به استبداد می کشاند و اگر طرفدار قضاوت محدود شده و گفتیم که قاضی موظف است از دلیلی که قانون آن را برای کشف حقیقت تعیین نموده پیروی کند در این صورت گرچه قاضی از خطر تک روی و استبداد مصون می ماند، ولی مواجه با خطر محور شد بی چون و چرای دلیل شده و نتیجتاً قاضی را از واقعیتها دور خواهد ساخت.

نظریه سوم: گروهی بین دو نظریه سابق تلفیق کرده اند بدین صورت که در بعضی موارد معتقد به نظریه قضاوت آزاد شده و در بعضی موارد دیگر نظریه قضاوت محدود و مقید به طرق قانونی را پذیرفته اند. پیروان این نظریه معتقدند که در امور جنایی، قاضی آزاد است از هر راه و به هر کیفیت تحصیل علم نماید ولی در امور مدنی و تجارت قاضی را مقید و ملزم به تبعیت از ادله قانونی دانسته اند.^۱

اما این نظریه مشکل گذشته را حل نمی کند، زیرا بر فرض که قاضی در امور جنایی آزاد باشد که از هر راه و از هر قرینه و شهادتی تحصیل علم نماید، ولی جنایی بودن قضیه؛ قاضی را از استبداد باز نمی دارد و یا اگر او را در امور مدنی و تجاری مقید بدانیم قاضی به حقیقت و واقعیت نزدیک نمی شود؛ چرا که دلیل قانونی برای قاضی تحصیل علم نمی نماید بلکه تنها موجب ظن و گمان می باشد.

دکتر جعفری لنگرودی در زمینه حل مشکل مزبور، تمام ادله قانونی را علم آور می داند و می گوید: «به نظرم روح مشترک ادله اثبات دعوی و پایه ی همگی آنها علم عادی است، علم عادی یا قطع متعارف که نام اطمینان هم به خود گرفته است، علمی است که متعارف مردم در برخورد با قضایا و حوادث پیدا می کنند. آدم ابله و ضعیف، زود قطع به مسایل مورد توجه

^۱ ایرج گلدوزیان، حقوق کیفری تطبیقی، ص ۸۲؛ محمود آخوندی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰

خود پیدا می‌کند. آدم تحصیل کرده در سطح بالا به علت این که غالباً با کشف مجهولات دست و پنجه نرم می‌کند به هرگونه شک و شبهه‌ی عجیب و غریب توجه دارد و به همین جهت دیر جزم برای او حاصل می‌شود. پس معیار نه این است و نه آن. بلکه متعارف مردم که اکثر را تشکیل می‌دهند معیار هستند. علم آنان را علم عادی نامیده‌اند. علامت علم عادی، سکون نفس است که از آن با لغت اطمینان یاد می‌شود.^۱

اما این نظریه که همه ادله اثبات قانونی، موجب علم عادی و اطمینان می‌باشد مشکل تضاد بین حجیت و اعتبار علم قاضی و حجیت و اعتبار ادله قانونی را حل نمی‌کند، زیرا این مبنا خود ادعایی است بدون دلیل خصوصاً این که بعضی از ادله قانونی ممکن است با قطع نظر از تنازع و خصومت، موجب اطمینان باشد ولی با توجه به ادعای مقابل و فرض خصومت، موجب اطمینان نباشد. مثلاً قاعده «ید» و «تصرف» را که دکتر لنگرودی می‌گوید: بر اساس غلبه موجب اطمینان می‌باشد ممکن است با صرفنظر از خصومت و تنازع موجب اطمینان باشد ولی با توجه به فرض خصومت، ممکن است صفت اطمینان بخش بودن خود را از دست بدهد.

اما با دقت و توجه بیشتری روشن می‌شود که بین نظریه اول و دوم هیچ گونه تضاد و تنافی وجود ندارد و می‌توان گفت که قاضی در راه به دست آوردن مجهول قضایی می‌تواند به هر وسیله‌ای که ممکن است برای او ایجاد علم کند متوسل شود و اگر تحصیل علم برای وی میسر نشد آن گاه موظف به استفاده از ادله قانونی خواهد شد، خواه آن که ادله قانونی وی را به واقع و حقیقت به طور جزم و یقین برساند و یا آن که تنها مفید ظن و گمان باشد اما در هر حال اعتبار ادله قانونی منحصرراً در مواردی است که قاضی علم به خلاف آن نداشته باشد وگرنه آن ادله ارزش و اعتبار خود را از دست خواهند داد.^۲

^۱ محمد جعفر جعفری لنگرودی، دایره المعارف علوم اسلامی و قضایی، (تهران: گنج دانش، ۱۳۵۹ ش.)، ج ۱، ص ۴۴

^۲ علی اکبر محمودی دشتی، پیشین، ص ۱۰

مبحث ششم: بررسی مفهوم علم

علم از نظر اهل لغت مقابل جهل و به معنای دانستن است و به معنای درک حقیقت امری نیز آمده است. در اصطلاح قضایی درباره‌ی مفهوم و مصداق علم، به ویژه در مساله علم قاضی، برداشتهای مختلفی وجود دارد و برای روشن شدن محل نزاع، ابتدا باید مراد و مقصود فقها از علم در مساله قضا مشخص شود.

گفتار اول: مراد از علم در قضا و داوری

حجیت و اعتبار علم منحصر به علم منطقی که هیچ گونه احتمال خلاف در آن نباشد نیست. بلکه علم عادی در حد اطمینان را نیز شامل می‌شود. این موضوع با دلایلی چند قابل اثبات است:

دلیل اول: بنای عقلا در طول تاریخ بر آن بوده است که به اطمینان و علم عادی عمل کنند و اگر کسی به حکم و تکلیفی اطمینان پیدا کند و بدان عمل نماید مورد تحسین عقلا واقع می‌شود و چنانچه بر طبق اطمینان خود عمل نکند مورد ملامت و سرزنش عقلا قرار می‌گیرد و اگر اطمینان به نفی تکلیفی پیدا کرده بر آن مبنا عمل نماید او را ملامت و سرزنش نمی‌کنند و منعی از طرف شرع و قانونگذاری نسبت به این رویه صادر نشده است بلکه خود اهل شرع نیز همواره به این رویه عمل می‌کرده‌اند.

دلیل دوم: در قرآن کریم در سوره ممتحنه کلمه «علم» به معنای اطمینان آمده است آنجا که می‌فرماید: (فأَنْ عَلِمْتُمُوهُمْ مُّؤْمِنَاتٍ فَلَا تُرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ)^۱ جریان از این قرار بود که: برخی از زنان به پیغمبر ایمان آورده و از مکه فرار کرده به سوی مدینه هجرت نمودند. شوهران آنها از پیغمبر درخواست کردند تا بر اساس صلح نامه حدیبیه تقاضای پناهندگی زنان مزبور را رد کرده و آنان را به مکه بازگرداند. در این باره وحی آمد که این دسته از زنان را امتحان کنید اگر معلوم شد که که آنان برای حفظ ایمان خود هجرت کرده‌اند آنها را به کفار باز نگردانید. که در این آیه «علم» به معنای «اطمینان» است؛ زیرا آزمایش آنان از طریق «قسم»

^۱ ممتحنه / ۹

بوده و قسم هم علم و قطع نمی‌آورد. پس آیه فوق، دال بر آن است که پیامبر به «اطمینان» عمل می‌کرده است و عمل پیامبر هم معتبر و ملاک حجیت است.

دلیل سوم: باز هم تمسک به آیات قرآن است که علم و ظن را در مقابل هم قرار داده و صریحاً با اشاره به کفار اعلام می‌کند که کفار علم ندارند و تنها به ظن و گمان تکیه می‌کنند. این آیات به شرح زیر است:

۱- (ما لهم به من علم إلا اتباع الظن)^۱

۲- (ما لهم بذلك من علم إن هم إلا یخرسون)^۲

۳- (و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا یظنون)^۳

۴- (و ما لهم به من علم إن یتبعون إلا الظن)^۴

مفهوم این آیات آن است که ظن و گمان، حجیت نداشته و علم حجیت دارد و این‌ها (کفار) باید به دنبال علم باشند، و مفهوم علم اختصاص به علم منطقی صد در صد ندارد بلکه علم عادی و عرفی را نیز شامل می‌شود. اما این سه دلیل اگر در حد قطع، قانع کننده باشند می‌توانند حجیت و اعتبار اطمینان را ثابت کنند و اما اگر در حد افاده علم عادی و اطمینان باشند نمی‌توانند اعتبار علم عادی را ثابت نمایند؛ زیرا نمی‌توان حجیت اطمینان را با اطمینان ثابت نمود و مثل آن است که حجیت علم را به واسطه خود علم ثابت نماییم.

دلیل چهارم: حجیت و اعتبار علم عادی و اطمینان همچون اعتبار علم قطعی بدیهی است. مانند اذعان به واقعیت خارجی و وجود محسوسات در جهان عینی. در مقام توضیح باید گفت: قسمت اعظم علوم و دانستنی‌های بشر به نحو اطمینان است. مثلاً علم تاریخ، علم تفسیر، علم فقه، علم اصول و علوم تجربی و... کلاً بر مبنای اعتبار علم عادی و اطمینان استوار است و اگر

^۱ النساء / ۱۵۷

^۲ زخرف / ۲۰

^۳ جائیه / ۲۴

^۴ نجم / ۲۸

بنا باشد که اطمینان فاقد ارزش و اعتبار باشد قسمت اعظم این علوم باید از مجموعه علوم و فرهنگ بشر حذف شود چرا که مثلاً علم تاریخ که علم به حوادث گذشته و تجزیه و تحلیل آن و فهم عوامل موثر در آن است اکثراً بر پایه منقولات است و منقولات هم اگر مفید علم باشند تنها در حد علم عادی و اطمینان فایده خواهند داشت.

همچنین «علم تفسیر» که علم به ظهورات قرآن کریم است و ظهورالفاظ هم برای انسان علم یقینی نمی آورد بلکه نهایتاً می‌تواند اطمینان بخش باشد و نیز علم فقه به استثنای ضرویات آن که به طور قطع و یقین ثابت است بقیه احکام آن تنها در حد اطمینان ثابت است.

همین طور «علم اصول» که عبارت است از علم به قواعد خاصی که مجتهد در مقام استنباط احکام به طور مستقیم از آن استفاده می‌کند. حجیت اکثر قواعد آن تنها در حد علم عادی معلوم می‌شود. «علوم تجربی» نیز بنا بر تحصیل اطمینان است. دانشمند وقتی در موردی پس از تجربه‌ها و بررسی‌های مکرر نظریه‌ای را به دست می‌آورد حداقل در آغاز کار به آن نظریه تنها اطمینان خواهد داشت و نه قطع منطقی. پس با توجه به شمول و گسترش عمل به علم عادی در جامعه بشری می‌توان بدیهی بودن حجیت و اعتبار اطمینان را پذیرفت. لذا محقق نراقی در کتاب «عوائد» چنین می‌گوید: «اعلم ان العلم الذی هو الحججه فی الشرعیات من غیر احتیاج الی دلیل و برهان هو العلم العادی.»^۱ یعنی علمی که در مسائل شرعی حجت و معتبر است و حجیت و اعتبار آن محتاج به دلیل و برهان نمی‌باشد همان علم عادی است. ملاحظه می‌شود که محقق نراقی حجیت و اعتبار علم عادی را بدیهی دانسته و لذا آن را محتاج به دلیل و برهان نمی‌داند.

گفتار دوم: مفهوم علم عادی

میرزا ابوالحسن شعرانی در تعریف «علم عادی» چنین می‌گوید: علمای علم اصول فقه بعضی از علوم را علم عادی می‌نامند و آن عبارت است از: «علمی که احتمال خلاف آن عادی باشد؛ مثل پرواز کردن انسان در آسمان، اگرچه عقلاً محال نمی‌باشد. در مقابل علم عادی، علم

^۱ احمد بن محمد نراقی، عوائد الایام، چاپ سوم، (قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۵ ق)، ص ۱۵۳

فلسفی و منطقی قرار دارد که احتمال خلاف در آن محال عقل است؛ مانند اجتماع نقیضین، به هر حال شکی نیست که علم عادی، حقیقتاً علم است؛ زیرا عادتاً احتمال خلاف در آن نیست.^۱

دکتر جعفری لنگرودی از کتاب قوامع الفضول نقل می‌کند: «ظن غالب را در فقه امامیه ظن اطمینانی نامیده‌اند. گاه آن را ظن متاخم به علم هم می‌خوانند. پس این همان علم عادی است.»^۲ سپس در ادامه می‌افزاید: ظن غالب ظنی است که نزد متعارف مردم به عنوان یک ظن شناخته نمی‌شود، بلکه به عکس به عنوان علم شناخته می‌شود. به همین جهت آن را علم عادی و علم عرفی می‌نامند.^۳

کوتاه‌ترین تعبیر علم عادی که قدیمی تر از واژه‌ی علم عادی است عبارتست از «سکون نفس». چنانکه شیخ طوسی در کتاب عده الاصول^۴ در تعریف علم عادی می‌نویسد: «العلم ما اقتضی سکون النفس» یعنی علم آن است که آرامش وجدان به آدمی ببخشد، بعداً از این سکون نفس با واژه «اطمینان» یاد کردند به همین جهت علم عادی را «علم طمأنینه» نیز نامیدند.^۵

گفتار سوم: ارزش یابی علم عادی

فقهها و حقوقدانان درباره ارزش علم عادی نظرات متفاوتی دارند که به آنها اشاره می‌شود:

۱- برخی از حقوقدانان به مسأله یقین و ظن و شک از دیدگاه فلسفی نگاه می‌کنند و در مقام عمل با انبوهی از ظن روبه‌رو هستند و نمی‌توانند همه آنها را معتبر بشناسند، ناچار به دنبال قاعده‌ای می‌گردند که در پرتو آن بتواند قسمت محدودی از ظن‌ها را معتبر بدانند و به کمک آنها کارهای روزانه جامعه را حل و فصل کنند و در این راستا پس از قرن‌ها این قاعده را تأسیس کردند که می‌گوید: «هیچ ظنی اعتبار ندارد مگر آن که

^۱ میرزا ابوالحسن شعرانی، المدخل الی عذاب المنهل، ص ۲۱ به نقل از ادله اثبات دعاوی کیفری، ص ۲۲۰

^۲ محمد جعفر جعفری لنگرودی، مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، چاپ دوم، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۰ ش)، ص ۲۶

^۳ همان، ص ۱۹۱

^۴ محمد بن حسن طوسی، عده الاصول، (تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۴۱۳ ق)، ص ۴

^۵ محمد جعفر جعفری لنگرودی، دائره المعارف علوم اسلامی و قضایی، ج ۲، ص ۹۰۹

شارع به آن اعتبار داده باشد مانندظن حاصل از اقرار و شهادت و قسم که شرع به آنها اعتبار داده است و درباره‌ی یکایک آنها نص خاص وارد شده است.^۱ نتیجه این که چون از دید این گروه علم عادی نوعی از ظنون است پس اصل این است که علم عادی اعتبار ندارد مگر به صورت استثنا؛ یعنی در موارد خاص که نص خاص بر اعتبار آن دلالت کند.

۲- از ظاهر کلمات بزرگانی نظیر ملامحمد امین استرآبادی در «الفوائدالمدینه» و محقق نراقی در «عوائدالایام» به دست می‌آید که هرگونه علم عادی را معتبر می‌دانند و سعی شان براین است که اسم ظن را به هر درجه‌ای از قوت که باشد روی این نوع از علم نگذارند و از نظر اینان اصل، اعتبار علم عادی است.

۳- گروهی با دید فلسفی به علم و ظن نگاه می‌کنند، ولی با این تفاوت که بخشی از ظنون، احتمال طرف مرجوحشان در نزد مردم متفی نیست. این قسم ظنون، قابل ترتیب اثر نیستند و بخشی دیگر که احتمال مرجوح آن نزد متعارف مردم متفی است و طرف راجح ظن بر طرف مرجوح آن در اذهان مردم غلبه می‌کند و در اصطلاح، این قسم از ظن را ظن غالب می‌نامند. این همان است که علم عادی نامیده می‌شود و حجیت دارد.

درباره‌ی رتبه‌ی علم عادی و عدم برابری آن با ظن متاخم به علم (ظن اطمینانی) هم وحید بهبهانی، علم عادی را غیر از ظن متاخم به علم به حساب آورده است و آن را از نظر رتبه در مرحله‌ای بالاتر پنداشته است. زیرا به گفته‌ی ایشان «علم عبارت از چیزی است که مطابق با واقع باشد برخلاف ظن و اطمینان»^۲.

مبحث هفتم: اطمینان در عرف فقها و حقوقدانان

ظاهر جمله‌ی «أو لم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی...»^۳ بدو این نکته را به ذهن تداعی می‌کند که مرحله اطمینان، بالاتر از ایمان و در نتیجه علم عادی است، در حالی که بعید

^۱ محمد حسین نائینی، فرائد الاصول (تقریرات)، (قم: کتابفروشی مصطفوی، ۱۳۵۱ ش)، ج ۳، ص ۱۱۹ و ۱۲۶

^۲ وحید بهبهانی، الفوائد الحائریه، چاپ اول، (قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۱ ق)، ص ۱۲۹ و ۱۳۰

^۳ بقره/ ۶۰

است چنین باشد؛ زیرا اطمینان، علم نیست بلکه سکون نفس و آرامش نفسانی از آثار برخی از مراتب علم است؛ یعنی علم حصولی کمتر اثر سکون نفس را به دنبال می آورد، ولی علم حضوری غالباً موجب سکون و اطمینان نفسانی می شود.

حضرت ابراهیم (ع) عرض می کند: پروردگارا به من بنمایان که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خداوند می فرماید: آیا باور نداری؟ عرض می کند: چرا باور دارم، ولی می خواهم با دیدن، به مرحله شهود و علم حضوری برسم (که از آثار آن، آرامش و سکون نفس است)

بنابراین تفسیر ایمان به علم صحیح نیست؛ یعنی ایمان صرفاً همان دانستن نیست بلکه عنصر گرایش و گردن نهادن نیز در آن وجود دارد همچنان که علامه طباطبایی گفته است: «سکون نفس از راههای مختلفی پیدا می شود که یکی از آنها از طریق همین علم است و دیگر موقوف بودن راوی خبر است و اجماع؛ پس اطمینان یکی از لوازم علم است نه پایین تر و یا بالاتر از آن»^۱

بعضی از فقهای معاصر از علم به «علم وجدانی» تعبیر می کنند و از اطمینان به «علم عادی»^۲ و در مساله‌ی راه‌های اثبات اعلمیت مجتهد و این که از راه اطمینان قابل اثبات است یا خیر می فرمایند: «بلی؛ زیرا اطمینان نیز علم عادی است و در نزد عقلای عالم، حجیت و اعتبار دارد»^۳ و مهمتر این که بعضی دیگر از محققان گفته‌اند: عقلا در صورتی به خبر ثقه عمل می کنند که اطمینان بخش باشد نه به صرف این که خبر ثقه است؛ زیرا تعبدی در کار نیست، بلکه به هر چیزی که اطمینان آور باشد، عمل می کنند؛ هر چند که خبر ثقه نباشد یا اصلاً خبر نباشد، بلکه اماره‌ی دیگری باشد... پس میزان و ملاک از نظر عقلا اطمینان آوری و اعتماد بخشی خبر است. بلکه بعید نیست که عمل آن‌ها به علم و یقین نیز به اعتبار همین ملاک باشد. لذا اگر در موردی علم و یقین اطمینان آوری وجود نداشته باشد و آرامش بخش به نفوس نباشد عقلا بر

^۱ محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، (قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق)، ج ۲، ص ۳۴۷

^۲ سید محمد سرور واعظ بهسودی، مصباح الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله خویی)، (قم: دار العلم، ۱۳۷۰ ش)، ج ۲، ص ۲۴۰

^۳ سید محمد مهدی موسوی خلیلی، فقه الشیعه (تقریرات درس خارج اصول آیه الله خویی)، (تهران: بی نا، ۱۳۹۶ ق)، ج ۱، ص

طبق آن علم و یقین اقدام نمی کنند. به همین جهت به اماکن ترس آور (مانند قبرستان و غسل خانه در شب) به تنهایی وارد نمی شوند، با این که علم دارند که آن‌ها ضرری نمی رسانند و این سببی ندارد جز سلب اطمینان و فقدان آرامش روان. سؤال حضرت ابراهیم (ع) از پروردگار عالم در مورد چگونگی زنده شدن مردگان به رغم ایمان او به معاد و بعث و نشور نیز به خاطر رسیدن به اطمینان قلبی و سکونت و آرامش روانی بوده است.^۱

و نیز گفته اند: سیره‌ی مستمر و همگانی مسلمانان بدین گونه بوده که احکام دینی خود را از راه اخبار اشخاص موثقی که واسطه‌ی بین آن‌ها و امام معصوم (در عصر حضور) یا مجتهد جامع شرایط (در عصر غیبت) می‌باشند به دست می‌آورند، همچنان که در خارج می‌بینیم پیروان و مقلدان در یادگیری احکام دین، عملاً به آنچه فرد مورد اطمینانی از مجتهدی برای آن‌ها نقل می‌کند، بسنده می‌کنند و ادعای این که در این موارد برای آن‌ها در همه جا قطع پیدا شده باشد دور از انصاف است ولی نمی‌توان وجود اطمینانی را که به خلافش اعتنا نشده را انکار کرد.^۲

با این همه این دسته از محققان در امور قضایی فرق نهاده‌اند و معتقدند: «تنها به وثوق و اطمینان نمی‌شود اعتماد کرد؛ زیرا طرق خاصی برای اثبات دعاوی پیش بینی شده است ولی نسبت به عمل و تکلیف فردی خودش، اطمینان عادی بر او معتبر است و حجت می‌باشد. پس اگر اطمینان پیدا کرد که فلان ملک غصب است، نمی‌تواند بدون اذن مالک اصلی و واقعی، در آن مال تصرف کند، اما نمی‌تواند به غصبی بودن آن هم حکم قضایی دهد.»^۳

مبحث هشتم: کشف واقع و یقین فلسفی یا فصل دعاوی و علم عادی

بعضی از حقوقدانان بر این باورند که: وقتی به یقین فلسفی دسترسی نباشد... دیگر از کشف حقایق و مجهولات صحبت کردن بیهوده است، بلکه مصلحت مقتضی این است که به علم عادی و نفوذ آن تن در دهیم و از مطابقت این گونه علم با واقع گفتگو نکنیم. اگر این

^۱ سید مرتضی فیروزآبادی، غایه الاصول، چاپ چهارم، (قم: بی نا، ۱۴۰۰ ق)، ج ۳، ص ۲۵۰

^۲ همان، ص ۲۴۷ تا ۲۴۹

^۳ همان، ص ۲۵۰

مصلحت اندیشی را نادیده بگیریم، اساساً نباید عدالت خانه باز کرد که مردم دعاوی خود را در آن طرح کنند؛ چون در عدالت خانه، علم عادی حکومت می‌کند و بس. برای این که یقین فلسفی به قدر کافی در دسترس انسان نیست، اگر از علم عادی چشم‌پوشند، روزانه یک پرونده هم فیصله پیدا نمی‌کند.^۱ علاوه بر این، در زندگی قضایی، کشف واقع به آن معنی که در حل مجهولات طبیعی مورد نظر است، مورد توجه نمی‌باشد؛ زیرا مجهولات در زندگی قضایی، بی حد و شمار است و منتظر حل مجهول ماندن، چرخ زندگی را مختل می‌کند. ناگزیر باید در علم حقوق و فن قضا راه‌های دیگری برای حل مجهولات جستجو کرد. برای این منظور، مرحوم ملا احمد نراقی، استاد شیخ انصاری این نظریه را که می‌توان به آن «نظریه علم عادی» نام داد، ارائه کرده است: «أَنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هُوَ الْحُجَّةُ فِي الشَّرْعِيَّاتِ مِنْ غَيْرِ احْتِيَاجِ الْإِلٰهِ دَلِيلًا وَ بَرَهَانًا، هُوَ الْعِلْمُ الْعَادِي، وَ هُوَ الَّذِي لَا يَلْتَفِتُ أَهْلُ الْعُرْفِ وَ مَعْظَمُ النَّاسِ إِلَى احْتِمَالِ خِلَافِهِ، وَ لَا يَتَّبِعُونَ فِي مَطَالِبِهِمْ، وَ لَا يَعْتَنُونَ بِهِ فِي مَقَاصِدِهِمْ. وَ الْحَاصِلُ: أَنَّ لَا يَحْتَمَلُ خِلَافَهُ بِحَسَبِ مَتَعَارِفِ النَّاسِ وَ عَادَاتِهِمْ، لَا مَا لَا يَحْتَمَلُ خِلَافَهُ أَصْلًا، أَوْ لَا يَجُوزُ الْعَقْلُ خِلَافَهُ، أَوْ عَدًّا خِلَافَهُ مَحَالًّا عَقْلِيًّا»^۲

یعنی در حقوق، به کمک علم عادی باید مسائل را درک کرد، علم عادی هم علمی است که اغلب مردم یک جامعه وقتی که به آن حد رسیدند، احتمال خلاف را به معلوم خود راه نمی‌دهند، در حالی که ممکن است عقلاً احتمال خلاف آن توسط اقلیت دانشمند و تحصیل کرده داده شود.^۳ بنابراین از این نظریه دانسته می‌شود که کشف واقع به آن معنی که در علوم طبیعی مورد نظر است، منظور علمای حقوق نیست.

ولی بعضی از محققان، همچون علامه فقید، محمد جواد مغنیه، فقیه نو اندیش معاصر در این باره می‌گوید: «اصل در مسأله قضاوت این است که مثل سایر تکالیف اسلامی از روی علم و یقین انجام گیرد، نه از راهی دیگر. مگر در موردی که شارع مقدس صریحاً بیان فرموده باشد

^۱ محمد جعفر جعفری لنگرودی، مکتب‌های حقوقی در حقوق اسلام، ص ۳۵

^۲ محمد بن احمد نراقی، پیشین، ص ۴۳۵ و ۴۳۶

^۳ همان، ص ۴۳۶

که به راه خاص دیگری باید بسنده کرد؛ زیرا تکلیف با علم و یقین محقق می‌شود و زوال و اتمام و اسقاط آن هم یقین می‌طلبد، نه شک و ظن؛ زیرا اقوی به وسیله اضعف زایل نخواهد شد. از طرف دیگر، دلیل روشن و قطعی شرعی داریم بر روا بودن قضاوت بر طبق اصول و قواعدی که به هیچ وجه افاده‌ی علم و جزم نمی‌کند؛ از قبیل: اقرار، بیّنه، ید، استفاضه و استشهاد محلی. رمز این کار هم آسان کردن امور برای مردم بوده است؛ چون اگر راه قضاوت کردن بین مردم، منحصر و محدود به علم قاضی می‌شد، اصلاً باب قضاوت بسته و حقوق مردم تضییع می‌شد... و برخی بر این باورند که کشف واقع و نیل به آن، به ما هو واقع، هدف قضا نیست، بلکه هدف، حکم کردن به آن چیزی است که ادله و براهین (بیّنات) و قسم‌ها آن را اقتضا می‌کنند. و حدیث هشام بن حکم^۱ را مؤید این سخن می‌دانند.^۲

وی در فرازی دیگر می‌گوید: «در تمام تکالیف، از جمله قضاوت کردن، مطلوب، کشف و نیل به واقع و حقیقت است. لذا وقتی شخصی می‌گوید: «گواهی می‌دهم» یا «داوری می‌کنم»، معنای این دو سخن، گواهی و شهادت دادن به واقع امر و قضاوت کردن مطابق آنچه در خارج رخ داده است می‌باشد، مگر این که دلیل و نص صریح دیگری بیابیم که بگویید قاضی نباید حکم به واقع کند، بلکه فقط موظف به حکم کردن بر طبق شهادت گواهان و نظایر آن است، در حالی که از این چنین دلیلی هم در شرع اثری نیست؛ زیرا با منطق و برهان عقلی تضاد دارد، بلکه برعکس در قرآن و سنت دلیل داریم که از طرفی حکم به واقع کردن را بر قاضی واجب می‌داند و حدیث مذکور را باید حمل بر غالب داوی قضایی نمود که در آن‌ها برای

^۱ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۳۲، باب ۲ از ابواب کیفیت حکم و احکام دعوی، ح ۱. (صحیح هاشم ابن حکم از امام صادق(ع): رسول خدا فرمودند: بی شک بین شما براساس بیّنه و قسم داوری خواهیم کرد. برخی از شما(در نزاع) آگاه‌تر بر صحت و سقم ادعای خود نسبت به طرف دیگر است. بنابراین در مورد هر کس که حکم کردم تا بخشی از اموال برادر دینی‌اش به او پرداخت شود، در حقیقت پاره‌ای از آتش جهنم را به او واگذار کرده‌ام. بی‌شک پیامبر(ص) در اینجا تصریح فرموده که راهکارهای قابل اعتماد و استناد در قضاوت منحصر در بیّنه و قسم است یعنی پیامبر در قضاوت و داوری براساس علمش حکم نمی‌نمایند و پرواضح است که ما نیز نباید از سنت وی پا فراتر نهیم و قاضی در قضاوت خود به علم خود استناد کند).

^۲ محمد جواد مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، چاپ چهارم، (بیروت: دار الجواد، ۱۴۰۲ ق)، ج ۶، ص ۱۳۰

شخص قاضی علم حاصل نشده است و تحصیل آن هم دشوار است و از طرف دیگر، طلب بی‌نه و قسم در صورتی وظیفه‌ی قاضی است که راه دیگری جز آن‌ها را نداشته باشد.^۱

مبحث نهم: طریقت یا موضوعیت داشتن علم قاضی

در علم اصول، علم رابه «طریقی» و «موضوعی» تقسیم کرده‌اند و گفته‌اند که: علم طریقی عبارت است از علمی که هیچ گونه دخالتی در ثبوت اصلی حکم ندارد بلکه تنها کاشف آن حکم و طریقی برای رسیدن به آن می‌باشد. و علم موضوعی عبارت است از علمی که در ثبوت حکم شرعی نقش داشته باشد، مثلاً گاه می‌گوید اگر به بازگشت مسافر علم پیدا کردید یکصد تومان صدقه بدهید، در این مورد وجوب تصدق متوقف بر علم به بازگشت مسافر می‌باشد و علم در اینجا موضوعی است. اما اگر گفت چنانچه مسافر بازگشت یکصد تومان به فقیر صدقه بدهید، در اینجا علم به بازگشت مسافر موضوعی نبوده بلکه طریقی است یعنی آن که وجوب تصدق مربوط به بازگشت مسافر است و علم به بازگشتن وی، نقشی در ثبوت حکم ندارد.

بر مبنای این توضیحات باید گفت که علم قاضی در مقام قضاوت موضوعی است، چون در لسان دلیل و شرع گفته شده است که قاضی باید بر اساس علم خود قضاوت کرده و حکم صادر نماید. پس معلوم می‌شود که علم قاضی در ثبوت حکم نقش دارد و لذا علم او موضوعی است.

آیت الله سبحانی در این باره که علم قاضی طریقی محض است یا موضوعی می‌فرماید: «ظاهراً باید موضوعی باشد؛ زیرا در بخشی از مرفوعه‌ی برقی از امام صادق (ع) آمده است: «رجلٌ قضا بالحقِّ و هو لا یعلمُ فَهُوَ فی النَّارِ»^۲ و اگر علم قاضی طریقی محض بود، نباید چنین فردی تهدید و بلکه وعده آتش به او داده می‌شد؛ زیرا هدف، رسیدن به حق بود و او هم رسیده، گرچه در انتخاب راه اشتباه کرده است و چون که نجات بخشی را منحصر به قسم دیگری: «رجلٌ قَضَى بِالْحَقِّ و هو یعلمُ فَهُوَ فی الْجَنَّةِ»^۳. کرده معلوم می‌شود که مراد از علم (در

^۱ همان، ص ۱۳۱

^۲ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۳۷، باب ۴ از ابواب صفات قاضی، ح ۶

^۳ همان

این زمینه که می‌گوید: علم به حق داشته باشد) علم منطقی به معنای اعتقاد جازم نیست؛ به دلیل این که کسی که به استناد بینه و یا قسم، حکم می‌کند علمی برای او نسبت به واقع پیدا نمی‌شود، بلکه مراد و مقصود، این است که حجتی و دلیلی بر حق اقامه شود. پس به هر حال، علم قاضی از نظر وجوب پیروی از آن و تأثیر گذاری بر اصحاب دعوی (شاکی و متهم) به نحو موضوع، در حکم اخذ شده، نه طریقیّت.^۱

مبحث دهم: اصول اساسی سیستم ادله‌ی اثبات دعوی در فقه امامیه

گفتار اول: طریقیّت ادله‌ی اثبات دعوی

ادله اثبات دعوی در فقه امامیه طریقیّت دارد؛ یعنی قاضی صرفاً درصدد فراهم آوردن صوری ادله نمی‌باشد. برخلاف برخی از سیستمهای دیگر که قاضی با فراهم آمدن صوری ادله، ثبوت جرم (مجرم بودن متهم) را فرض می‌کند و با توجه به ثبوت این حقیقت قضایی، اقدام به اصدار حکم می‌نماید.

شارع مقدس برای این که امور زندگی اجتماعی بشر تعطیل نشود، در صورت عدم حصول علم و یقین، طرق دیگری را تحت شرایط خاصی برای اثبات دعوی تعیین کرده است (بینه، اقرار و...) که کلاً جنبه طریقی دارند. میرزا حبیب الله رشتی در این باره می‌گوید: «روشن شد که استدلال به دلایل مثبت بینه و امور دیگر، برای محصور جلوه دادن ادله اثبات دعوی در چهار تا یا هر عدد دیگر، واقعاً بی مورد است؛ زیرا یقین داریم که موازین شرعی (ادله اثبات دعوی) تماماً امارات بر واقع (قرینه و طریق) کشف اند.»^۲

گفتار دوم: صلاحیت قاضی در تعیین ارزش اثباتی ادله

در فقه جرای امامیه، گرچه اموری به عنوان ادله اثبات دعوی ذکر شده و یک سری شرایطی هم از طریق شارع برای آنها تعیین گشته است، ولی با وجود آن، قاضی مجبور نیست با فراهم آمدن صوری این ادله، حتماً به مقتضی آن حکم کند بلکه او می‌تواند به شهادت،

^۱ جعفر سبحانی، نظام القضاء و الشهاده، چاپ اول، (قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۶ ش)، ج ۱، ص ۱۹۸

^۲ میرزا حبیب... رشتی، کتاب القضاء، چاپ اول، (قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۱ ق)، ج ۱، ص ۱۰۵

اقرار، قسم و... که به نحوی به فاسد بودن آن علم حاصل کرده است، ترتیب اثر ندهد و به استناد امارات - که در فقه از آن به قرینه الحال تعبیر می‌شود و... دعوی را فیصله دهد.

جعفری لنگرودی در این زمینه معتقد است: در حقوق اسلام، تحصیل دلیل از طرف قاضی ممنوع نیست و او می‌تواند از قراین موجود در هر دعوی استفاده کند و علمی که از این طریق به دست می‌آید، حجت است و باید برطبق آن حکم دهد و احقاق حق کند.^۱

^۱ محمد جعفر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۱ ش)، ص ۴۶

فصل سوم: بررسی مصادیق طرق جدید اثبات قتل

علاوه بر علمی که قاضی برای تصدی شغل قضاء لازم دارد، علم قاضی به اعتبار زمان و مکان وقوع جرم از دو طریق به دست می‌آید^۱:

۱- علم قاضی به واقعه‌ی مورد نزاع در خارج از محل محکمه و قبل از مرافعه حاصل شده باشد، به این معنی که قاضی خود، شاهد و ناظر امر خلافی باشد، مثلاً نزاعی پیش می‌آید و او می‌بیند که چه کسی ضارب یا قاتل است.

۲- علم قاضی از بررسی پرونده و تحقیق از اصحاب دعوی و وقایع و قراین، به دست می‌آید نه از طریق اقرار یا بیّنه شرعی، به طوری که اگر قاضی دیگری هم آن مدارک را مطالعه کند به همان نتیجه می‌رسد.

ظاهراً مراد از فقهای که علم قاضی را حجت دانسته‌اند، هر دو نوع بوده است گرچه ظهور در نوع نخست دارد.^۲ قانونگذار نیز مشخص نکرده که کدام نوع از علم قاضی مراد اوست، اما از برخی تعبیرات مانند این که قاضی باید مستند علم خود را ذکر کند، نوع دوم فهمیده می‌شود.^۳ در عین حال برخی از فقها نوع دوم را داخل در بیّنه دانسته و معتقدند: مراد از بیّنه که در روایات آمده، معنای عام است نه صرف شهادت شهود. چون بیّنه در لغت به چیزی گفته می‌شود که به وسیله آن مطلبی کشف و روشن گردد مانند اسناد، تصاویر، فیلم و

^۱ حسینقلی حسینی نژاد، *ادله اثبات دعوی*، چاپ دوم، (تهران: دانش گار، ۱۳۸۱ ش)، ص ۱۱

^۲ شیخ طوسی، *النهایه و نکتهها*، ج ۳، ص ۲۸۵؛ ابو صلاح حلبی، *الکافی فی الفقه*، ص ۴۲۸ تا ۴۳۲

^۳ سید ابوالفضل موسویان، "قلمرو حجیت علم قاضی در فقه"، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۹۷

آنچه در نزد مردم و عقلا بی‌تلفی می‌شود.^۱ به هر حال اکثر فقهای مشهور متأخر، از علم قاضی به عنوان یکی از ادله‌ی معتبر اثبات دعوی به طور مطلق نام برده‌اند.^۲ در قانون مجازات اسلامی هم در مواد ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۹۹ و ۲۳۱ در جرایم لواط، مساحقه، سرقت و قتل از علم قاضی به عنوان یکی از طرق اثبات دعوی نام برده شده است. در ماده ۱۰۵ ق.م.ا نیز مقرر شده است که: «حاکم شرع می‌تواند در حق‌الله و حق‌الناس به علم خود عمل کند و حد الهی را جاری نماید و لازم است مستند علم خود را ذکر کند.» این ماده نشان می‌دهد که در سایر جرایم غیر از موارد مذکور نیز علم قاضی می‌تواند مورد استناد قرار گیرد و منحصر به موارد یاد شده نیست. بنابراین، از طرفی در حجیت مطلق علم قاضی تردیدی نیست و از طرف دیگر منعی حصول علم قاضی در فقه شیعه محدود و منحصر در امر یا امور خاصی نشده است لذا علم قاضی از هر طریق متعارف و عقلایی که حاصل شده باشد می‌تواند مبنای حکم و حل و فصل دعوی قرار گیرد.

برخی از فقها به صراحت، روش‌های یقین آور علمی جدید کشف قتل و دیگر جرائم را جزء منابع حصول علم قاضی می‌دانند.

محمد جواد مغنیه راه‌های حصول علم قاضی را که در خلال بررسی پرونده به وجود می‌آید، به شرح زیر بر شمرده است:

۱- معاینه‌ی محل به وسیله قاضی؛ چنانچه موضوع از رویدادهای مادی و در خور دیدن باشد.

۲- قرینه‌ها و اماره‌های موضوعی (قضایی) که قاضی در حین رسیدگی به پرونده و گفتگوی طرفین و مانند آن، با هوش و دریافت و استنباط خود به دست می‌آورد.

^۱ حسین موسوی تبریزی، میزان القضاء فی الكتاب و السنه و عند العقلاء، (قم: نورعلی، ۱۴۲۱ ق)، ص ۵۵

^۲ روح... موسوی خمینی، پیشین، ص ۴۶۸؛ ابوالقاسم خویی، پیشین، ص ۱۲؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، العروه الوثقی، (قم:

مکتبه دآوری، ۱۳۸۵ ق)، ج ۳، ص ۳۱

۳- اموری که همه‌ی مردم، درستی و نادرستی آنرا به خوبی در می‌یابند؛ مثل ادعای شنیدن کر و دیدن کور.

۴- پزشکی قانونی که شاخه‌ای از کارشناسی است.

۵- مبانی همگانی و متداول شرعی؛ مانند این که کمترین مدت حمل، شش ماه و بیشترین آن دوازده ماه است (در بیرون از مدت نسب منتفی می‌شود)^۱

بنابراین، منابع حصول علم قاضی منحصر در امور خاصی نیست، و قاضی می‌تواند از تمام روش‌های جدید علمی کشف جرم که موجب حصول یقین می‌شود، برای به دست آوردن علم استفاده کند و آن را مبنای قضاوت خود قرار دهد. با این مبنا اگر قاضی از طریق دیدن فیلمی که جانی(قاتل) را در حال ارتکاب جرم نشان می‌دهد و یا آزمایش خونی که از او به جای مانده است و... علم پیدا کند که متهم، مجرم است، می‌تواند براساس آن قضاوت کند. این روش، در یکی از نامه‌های شورای عالی قضایی نیز مورد توصیه قرار گرفته است: «... لزوماً متذکر می‌شود که هر چند در برخی از جرایم، طریق اثبات دعوی در قانون ذکر شده، لکن چون این امر از باب طریقت و حصول علم برای قاضی است و قاضی برای حصول قطع و یقین، از هیچ نوع تحقیقی که علم را تحصیل کند، منع نگردیده است، مقتضی است در رسیدگی‌ها استفاده از طریق علمی کشف جرم را مورد غفلت قرار ندهند و از وسایلی که دانش بشری در این زمینه فراهم نموده است استفاده نمایند.»

مبحث اول: معاینه‌ی محل جرم و تحقیقات محلی

یکی از طرق جدید اثبات قتل، معاینه‌ی محل جرم و تحقیق محلی است. در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (ماده‌ی ۷۸ به بعد) اگر چه مقررات ناظر به انجام معاینه‌ی محل و تحقیق محلی به صورت مشترک تبیین شده است ولی با این وجود، تفاوت‌هایی بین این دو وجود دارد، از جمله:

^۱ مغنیه، پیشین، ص ۱۲۹

در تحقیقات محلی به اطلاعات اهل یک محل تمسک می‌شود که از آن به استفاضه تعبیر می‌گردد، اما در معاینه‌ی محلی برعکس، کشف دلایل و مدارک ارتکاب جرم، قرائن، اسناد و حفظ صحنه‌ی جرم^۱ مد نظر است.^۲ بنابراین معاینه‌ی محل قتل و تحقیقات محلی جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول: معاینه‌ی محل قتل

یکی از وسایل شایع تکوین علم قاضی مشاهده‌ی مستقیم موضوع دعواست و معاینه‌ی محل عنوانی است که برای این اقدام برگزیده شده و افزودن قید محل به دلیل شیاع ارتباط این مشاهده‌ها با محل است و قید را نباید نشان انحصاری اعتبار شمرده و دیدن موضوع را در دادگاه در زمره‌ی دلایل نیاورد.^۳

منظور از معاینات محلی مشاهده و ضبط آثار و علایم و نشانه‌های موجود در محل وقوع جرم است.^۴ گاهی قاضی برای وقوف به صحت و سقم دعوی ناگزیر از معاینه محل جنایت است، در این صورت مشاهده محل می‌تواند مکملی برای علم قاضی به ماهیت دعوی باشد.^۵

بنابراین هدف از اقدام به معاینات محلی جمع آوری دلایل و قرائن و امارات وقوع جرم است.^۶ آثاری که از دیدگاه جرم یابی مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از آثار انگشت پنهان، آثار پا به منظور تشخیص جهت حرکت پا، اختلاف طول قدم، لکه‌های خون (به صورت مایع یا خشک)، محل لکه‌های خون، لکه‌های برخی مایعات بدن در جرائم جنسی، ته سیگار، تار مو و.... البته این آثار به دست آمده از محل وقوع یا کشف جرم، غالباً به اظهار نظر علمی و فنی

^۱ صحنه جرم محلی است که مجرم اقدامات خلاف قانون خود را برای ارتکاب جرم در آنجا انجام داده است. مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۱۷

^۲ محمد آشوری، پیشین، ص ۱۰۰ و ۱۰۱

^۳ ناصر کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، چاپ سوم، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۴ ش)، ج ۲، ص ۱۱۳

^۴ محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۱۱۳

^۵ حسینقلی حسینی نژاد، پیشین، ص ۱۱۸

^۶ محمود آخوندی، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۳

نیاز دارد که این امر هم اکنون با استفاده از آزمایشگاههای مجهز پلیس جنایی به عمل می‌آید و متخصصان مربوط نتیجه را برای مقام قضایی یا ضابط متقاضی ارسال می‌کنند.^۱

گفتار دوم: معاینه‌ی محل در فقه اسلامی

فقیه معاصر مرحوم مغنیه، معاینه محلی را یکی از راههای حصول علم قاضی می‌داند، وی در این مورد می‌گوید: «لیس من شک أن للقاضی أن یکشف و یشاهد بنفسه أثناء سیرة فی الدعوی الواقعه المادیة المتنازع علیها، و یکون علمه الحاصل من المعاینه و المشاهده أصلاً من أصول الاثبات بدون حاجه الی شیء آخر. مثال ذلك أن یتأجر شخص شخصاً آخر علی بناء بیت اتفقها علیها، و بعد التتهاء الجیر من العمل قال له المستأجر: لم تؤد العمل بشورطه، و قال الاجیر: بل أیته علی الوجه المطلوب، فللحاکم أن یعاین و یحکم بدون حاجه الی بیئه و یمین. و كذلك اذا ادعت إمراه علی زوجها بأن البیت الذی أعده لسکنها غیر صالح، فللحاکم أن یدهب بنفسه بطلب منها، أو من تلفاته، ثم یحکم بما رأی. و إن لم یدهب بنفسه، و إتفق الطرفان علی تعیین خبیر. إنتد به الحاکم و أخذ بقوله علی أن للحاکم أن یتجهد، و یرفض قول الخبیر برغم عذا الإتفاق. و إن لم یتفقا علیه، و إنتد الحاکم من تلقائه فإن حصل له العلم من قوله حکم به، و إلا توقف، لأن الظن لا یغنی عن الحق إلا إذا دل الدلیل علی إتباعه. أجل، إذا وجدت قرائن أخرى بحیث إذا ضمت الی قول الخبیر حصل الإطمئنان و الإقتناع، أمکن و جاز، و إلا أهمله کلیه.»^۲

شکی نیست که قاضی در اثنای بررسی دعوی و واقعه‌ای که مادی و مورد نزاع است، می‌تواند آن را مشاهده و کشف نماید و این علمی که از نگریستن و معاینه حاصل می‌شود بدون نیاز به هیچ چیز دیگری به عنوان اصلی از اصول اثبات می‌باشد. مثل اینکه شخصی فرد دیگری را برای ساختن خانه‌ای اجیر کند و بعد از پایان کار اجیر، مستأجر به او بگوید: کار را با تمام شرایط آن انجام ندادی. و اجیر بگوید: من آن کار را به نحو احسن انجام دادم، در اینجا حاکم باید محل مورد نزاع را بنگرد و بدون نیاز به بیئه و یمین حکم نماید.

^۱ محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۱۰۱

^۲ مغنیه، پیشین، ص ۱۲۸

همچنین است هرگاه زنی بر علیه شوهرش ادعا کند که این خانه‌ای که او برای سکونت وی مهیا ساخته، شایستگی او را ندارد. در اینجا حاکم باید خودش به جستجوی آن بپردازد یا شخصی را از طرف خود جهت بررسی و دیدن منزل مسکونی بگمارد، سپس به آنچه در می‌یابد حکم صادر کند و اگر خودش برای دیدن منزل مسکونی نرود، بلکه زن و شوهر بر تعیین کردن کارشناسی در این مورد اتفاق داشته باشند، حاکم او را فرامی‌خواند و سخن او را قبول می‌کند ولی علی‌رغم این اتفاق زن و شوهر بر حاکم لازم است که در این مورد کوشش به خرج داده و تنها به سخن کارشناسی اکتفا ننماید و گفته او را رها سازد. و اگر زن و شوهر بر شخص خاصی اتفاق نداشته باشند، حاکم از پیش خود کارشناسی را فرامی‌خواند و مأمور رسیدگی به این کار می‌سازد. پس اگر از سخن او برای وی علم حاصل شد به آن حکم می‌کند و اگر برای او علم حاصل نشد توقف می‌کند و حکم نمی‌دهد، زیرا گمان، چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌کند مگر دلیلی - از شرع یا عقل - بر پیروی کردن آن، دلالت نماید. آری، هرگاه قراین دیگری یافت شود به طوری که هرگاه به سخن کارشناس ضمیمه شود و اطمینان حاصل شود، در این هنگام امکان دارد و جایز است. و گرنه حاکم به طور کلی آن را مهمل می‌گذارد.

استاد جعفری لنگرودی نمونه‌ای از معاینه محل را ارائه کرده است: «اگر اخذ توضیح راجع به خواسته‌ای که از اعیان است و آوردن آن به دادگاه میسر نیست لازم باشد قاضی شخصاً و یا به وسیله‌ی امین خود، معاینه‌ی محلی صورت خواهد داد و اطلاعات لازم را از راه معاینه به دست آورده و بر پایه‌ی آن اطلاعات رسیدگی را دنبال می‌کند.»^۱

گفتار سوم: دلیل معاینه‌ی محل

همان طور که قبلاً اشاره شد، علم قاضی حجت است و در حقوق کیفری، اصل اقتناع وجدان به قاضی این اجازه را می‌دهد که برای اثبات جرم از همه‌ی وسایل ممکن استفاده کند، که یکی از آن‌ها معاینه‌ی محل جرم در صورت ضرورت و آثار به دست آمده از صحنه جرم است.

^۱ محمد جعفر جعفری لنگرودی، دائرة المعارف علوم اسلامی و قضایی، ج ۲، ص ۱۰۷۰

و دیگر آن که قاضی مأمور به احقاق حق و فصل خصومت است، امر به چیزی امر به مقدمات آن هم هست لذا رأساً قاضی در صورت نیاز اقدام به معاینه محل می‌کند.^۱

گفتار چهارم: تحقیقات محلی و شهادت مطلعین

تحقیق محلی عبارت از استماع گواهی در خارج از دادسرا؛ یعنی نوعی بازجویی از شهود و مطلعین در محل وقوع جرم است.^۲ ماده ۱۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری می‌گوید تحقیق محلی عبارت است از تحصیل اطلاعات اهل محل جهت کشف جرم و روشن شدن موضوع و نکات لازم در مورد شغل و خصوصیات اخلاقی متهم و سوابق زندگی او و یا به طور کلی مواردی که متهم یا شاکی به این اطلاعات استناد کرده و یا قاضی کیفری تحقیق از اهل محل را ضروری بداند. بنابراین در تحقیقات محلی به اطلاعات اهل یک محل تمسک می‌شود که از آن به استفاضه و شیاع تعبیر می‌گردد که اگرچه از نظر فقهی تاثیر استفاضه به اندازه شهادت نیست و لیکن چنان که در مباحث گذشته نیز بیان شد، حقوق اسلام قاضی را در مسیر تحصیل عل و اقناع وجدان از طریق متعارف منع نمی‌کند و در این راستا تحقیق محلی می‌تواند یکی از این راه‌ها باشد از این رو تشخیص اعتبار اطلاعات مطلعین محلی منوط به نظر قاضی و شمّ قضایی اوست.

معنی و مفهوم استفاضه

استفاضه مصدر باب استفعال مشتق از فیض، و در لغت به معنای کثرت، ظهور، سیلان، انتشار و شیاع است. گفته می‌شود: أفاض السیل یفیض فیضاً؛ یعنی در اثر سیل رودخانه‌ها لبریز گردید. و از این قبیل است: استفاض الحدیث؛ یعنی خبر شایع و منتشر گردید.^۳ استفاضه بر حسب اصطلاح شایع گردیدن خبر است به‌اندازه‌ای که برای شنونده آن ظن غالب متاخم (متقارب) به علم حاصل شود.^۴

^۱ همان، ص ۱۰۷۱

^۲ محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۱۳۹

^۳ محمد سنگلیجی، قضا در اسلام، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش)، ص ۱۲۳

^۴ همان، ص ۱۹۸

صاحب جواهر می‌گوید: «الاستفاضه الّتی تسمى بالشیاع؛ الّذی یحصل منه سکون النفس، و اطمئنانها بمضمونه، خصوصاً قبل حصول مقتضی الشک» استفاضه که آن را شیاع هم می‌گویند آن است که پیش از آن که در مخبر عنه تردید و شک پیدا شود، به واسطه مضمون خبری که گروهی آن را نقل نموده‌اند برای شنونده سکون و اطمینان بر صدق آن خبر حاصل شود.^۱

مبحث دوم: پزشکی قانونی

امروزه برای کشف و تشخیص جرم و تحقیق درباره‌ی علل پدید آمدن وقایعی از قبیل مرگ، غرق شدن، برق گرفتگی، تیر اندازی، تجاوز جنسی، ضرب و جرح، مسمومیت‌ها و سایر پدیده‌هایی از این قبیل و مسایل حقوقی چون ارث، مشخص شدن پدر و مادر فرد، سقط جنین و... علوم مختلفی به کمک کارشناسان قوه قضاییه می‌آید. یکی از کلیدی‌ترین این علوم که روز به روز در حال توسعه و پیشرفت می‌باشد «پزشکی قانونی» است.

پزشکی قانونی عملیات و آزمایش‌هایی است که متخصصین برای کشف جرایم، اتهامات یا صداقت افراد یا احراز آسیب‌های پنهان به اجرا درمی‌آورند تا قاضی بر اساس قراین و شواهد بتواند حکم صادر کند. آزمایش‌های پزشکی قانونی در هر موردی که علم آور باشد، از نظر فقه، بیش از سایر راه‌ها معتبر و مقدم بر دلایل شرعی مانند اقرار، شاهد و قسم است.

در احکام دادرسی و در فقه و حقوق اسلامی برای تشخیص بسیاری از جرم‌ها و نقص‌ها و تعیین میزان خسارت وارد بر اعضای بدن به پزشک متخصص عادل ارجاع داده می‌شود.

پزشکی قانونی که در سابق از آن به اطباء عدلیه تعبیر می‌شد، امروزه قادر است علل وقوع مرگ، ساعت وقوع آن، اوضاع و احوال و چگونگی ارتکاب و نیز تجاوزات جنسی، سقط حمل و غیره و زمان و نحوه‌ی ارتکاب آن‌ها را مشخص کند.^۲

عملیاتی که متخصصین برای آزمایش خون و انگشت نگاری، بر روی نوشته‌ها و لباس اشخاص و نیز سوخته‌ها به منظور شناخت عوامل ذی ربط و فشنگ‌ها و اسلحه‌ها برای پی

^۱ محمد حسین نجفی، پیشین، ص ۵۷

^۲ محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، ص ۱۰۲

بردن به منشأ آن‌ها و حتی آزمایش خاک و سنگ و غیره که ممکن است رد پای متهم را روشن کنند انجام می‌دهند در حوزه پزشکی قانونی جای دارد. امروزه در کشورهای مختلف برای پزشکی قانونی آزمایشگاه‌ها و مؤسساتی بنا شده است.

گفتار اول: سابقه و حجیت پزشکی قانونی

در قرآن و روایات به ویژه در قضاوت های علی علیه السلام مواردی از صدور حکم بر اساس قرائن و شواهد و آزمایش مشاهده می‌کنیم که نشانگر سابقه‌ی پزشکی قانونی به طور غیر رسمی از صدر اسلام است.

بند اول: پزشکی قانونی در قرآن

در آیات ۲۵ به بعد سوره یوسف که از قصص پندآموز قرآنی است چنین آمده است:

«قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ. فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ.»^۱

یوسف گفت: این زن بود که خواست مرا بلغزاند، و یکی از نزدیکان زلیخا بدین گونه داوری کرد که: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده بانو راست می‌گوید و یوسف دروغ. و اگر پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده بانو دروغ می‌گوید و یوسف راست.

عزیز دید که پیراهن وی از پشت سر پاره شده گفت این (فتنه) از مکر و حيله‌ی زنانه‌ی شماس‌ت بی شک مکر شما بزرگ است. در این شهادت از نحوه‌ی پاره شدن پیراهن پی بردند که از آن دو نفر، کدام یک راست می‌گوید.

در این آیه شریفه یک قضاوت بر اساس شاهد حال؛ یعنی قرینه‌های خارجی بیان شده و بینه اصطلاحی وجود ندارد، بلکه یک شاهد است که قرینه‌ای را اقامه کرده که برابر با واقع است و از قرینه به حقیقت امر پی برده شده است.

^۱ یوسف / ۲۵ تا ۲۸

انسان دانا و زیرک با گردآوری قرینه‌ها به خوبی می‌فهمد که حقیقت قضیه چیست؟ پاره بودن پیراهن امری آشکار است و با چشم دیده می‌شود و هر کسی درک می‌کند که اگر انسان از پشت سر گرفته شود، لباس از همان جهت پاره می‌شود و اگر از جلو گرفته شود، لباس از جلو پاره می‌شود. با این ملاک و معیار، شوهر زلیخا به روشنی دریافت که فتنه‌گر کیست؟^۱

نمونه‌ی بالا حاوی نکات پندآموز و دارای ابعاد گوناگون و پرارجی است که در ارتباط با علوم جنایی به ویژه جرم‌یابی امروز هم اهمیت دارد و کاربرد آن امروزه در مواردی است که مردان بی‌گناهی در معرض تهمت ناروای زنان قرار می‌گیرند و فرض مقدماتی بر آن است که ادعا صحیح است ولی در مقام بررسی و رسیدگی، خلاف آن ثابت می‌شود.^۲

فقه‌های اسلامی از صحنه بررسی پیراهن یوسف در قرآن و حکم علیه زلیخا، با مشاهده چاک خوردن آن از پشت، نتیجه گرفتند که: «صدور حکم براساس قراین و شواهد از ادله شرعی است که می‌توان آن را در انگشت نگاری، آزمایش خون و دیگر مواردی که در عصر حاضر مرسوم است، ملاحظه کرد.»^۳

بند دوم: پزشکی قانونی در روایات

قرن‌ها پیش از تأسیس مراکز پزشکی قانونی در جهان، امام علی علیه السلام که به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم بهترین قاضی صدر اسلام بود (أفضاکم علی) به این گونه بررسی‌ها و آزمایش‌ها برای کشف جرائم و اتهامات یا صداقت افراد می‌پرداختند. ما در قضاوت‌های شگفت آن حضرت نمونه‌های متعددی برای سابقه‌ی پزشکی قانونی در اسلام می‌یابیم. به عنوان نمونه:

^۱ محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۱۴۲

^۲ ولی الله انصاری، کشف علمی جرائم، چاپ اول، (تهران: سازمان سمت، ۱۳۸۰ ش)، ص ۴۲

^۳ محمد غزالی، تفسیر موضوعی، (ترجمه علی اصغر محمدی)، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ ش)، ج ۱، ص ۳۱۴

الف) روایت اول

عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أتى عمرُ بن الخطابَ بإمرأةٍ تعلقت برجلٍ من الأنصار، و كانت تهواؤه و لم تقدر له على حيلةٍ فذهبت فأخذت بيضه، فأخرجت منها الصفرة و صبّت البياض على ثيابها بين فخذيها، ثم جاءت إلى عمر فقالت يا أمير المؤمنين: إن هذا الرجل أخذني في موضع كذا و كذا ففضحني. قال فهم عمر أن يعاقب الأنصاري فجعل الأنصاري يخلف و أمير المؤمنين جالس و يقول يا أمير المؤمنين تثبت في دمرى. فلما أكثر الفتى قال عمرُ لأمير المؤمنين عليه السلام: يا أبا الحسن ما ترى؟ فنظر أمير المؤمنين عليه السلام إلى بياض على ثب المرأة و بين فخذيها، فأتهمها أن تكون احتالت لذلك فاق: ائتوني بماءٍ حارٍ قد أفي غلياناً شديداً ففعلوا فلما أتى بالماء أمرهم فصبوا على موضع البياض فاشتوى ذلك البياض فأخذه أمير المؤمنين عليه السلام في فيه فلما عرف طعمه ألقاه من فيه ثم أقبل على المرأة حتى أقرت بذلك.¹

زنی علاقه مند به جوانی از انصار شده بود و هر راهی برای جذب وی به کار برد نتیجه نگرفت. ناچار دست به حيله زد و بدن و لباس خود را آلوده به سفیده تخم مرغ کرد و پیش خلیفه دوم آمد تا با متهم کردن آن جوان وی را وادار به ازدوج با وی کند. عمر می خواست وی را کیفر کند. جوان اظهار داشت این تهمت است و در این باره تحقیق و بررسی کنید. خلیفه دوم به حضرت علی (ع) گفت: نظر شما چیست؟ حضرت علی (ع) دستور دادند آب جوش آوردند و به روی سفیده ریختند و با بررسی و آزمایش متوجه شدند که آن سفیده تخم مرغ است و آنگاه نتیجه آزمایش را به زن عرضه داشتند و آن زن اقرار کرد.²

در فقه امام جعفر صادق (ع) پس از ذکر این حدیث چنین آمده است: «و الحكم فی هذه الواقعة، و إن استند إلى الإقرار، لا إلى الفحص و الإختبار، إلا أن لها تدل بصراحة علی أن لهذا الفحص أساساً فی الشریعة الاسلامیة».

¹ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، (تصحیح علی اکبر غفاری)، (تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق)، ج ۷، ص ۴۲۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، چاپ سوم، (بیروت: دار الضواء، ۱۳۰۶ ق)، ج ۶، ص ۳۰۴؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۸۱
^۲ همان

یعنی حکم در این واقعه، اگر چه مستند به اقرار است نه بررسی و آزمایش، اما این واقعه به صراحت دلالت دارد بر اینکه این فحص و بررسی در شریعت اسلام جایگاه و اساس ویژه‌ای دارد.^۱

ب) روایت دوم

عن أبي جعفر عليه السلام قال: كان لِرَجُلٍ علي عهدِ عليٍّ عليه السلام جاريتانِ فَوَلَدَتْهُمَا جَمِيعاً فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ إِحْدَاهُمَا ابْنًا وَ الْأُخْرَى بِنْتًا فَعَمَدَتِ صَاحِبَةُ الْإِبْنَةِ فَوَضَعَتْ ابْنَتَهَا فِي الْمَهْدِ الَّذِي كَانَ فِيهِ الْإِبْنُ وَ أَخَذَتْ ابْنَهَا فَقَالَتْ صَاحِبَةُ الْإِبْنَةِ الْإِبْنِ ابْنِي وَ قَالَتْ صَاحِبَةُ الْإِبْنِ الْإِبْنِ ابْنِي وَ قَالَتْ صَاحِبَةُ الْإِبْنِ الْإِبْنِ ابْنِي فَتَحَاكَمَا إِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَرَ أَنْ يُوزَنَ لِبَنَيْهِمَا وَ قَالَ أَيُّهُمَا كَانَتْ أَثْقَلُ لَبْنًا فَالِإِبْنِ لَهَا.^۲

مردی دو کنیز داشت و هر دو با هم از وی حامله شدند. یکی برایش پسر و دیگری برایش دختر آورد. صاحب دختر، نوزاد خود را در گهواره‌ای که نوزاد صاحب پسر بود گذاشت و پسر وی را برداشت و ادعا کرد که این پسر من است. صاحب پسر گفت: این پسر من است. هر دو قضاوت پیش امام علی (ع) بردند. حضرت امیر دستور دادند که شیر هر دو زن را وزن کنند، شیر هر کدام سنگین تر بود، پسر از آن اوست.^۳

مرحوم مغنیه می‌گوید: «و هذا الحديث، و إن لم يعتبره الفقهاء كأصل من أصول الإثبات، و دليل يعتمدونه في هذا الباب إلا أنه كسابقه، يدل على وجود معالم الطب الشرعي في تراثنا الإسلامي، بخاصة في آثار أهل البيت عليهم السلام

^۱ مغنیه، پیشین، ص ۱۳۰

^۲ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۱۵؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۸۶

^۳ همان.

و قال صاحب الجواهر: «لقد عمل بهذا الحديث ابن بابويه و ابن حمزه، و أهمله المتأخرون من الفقهاء، لعدم الوثوق به، لان قول الطباء يثمر الظن الغالب بالصحة إلا أنه ليس طريقاً شرعياً و معنى هذا أنه لو إنضبط و أفاد العلم لكان شرعياً معتبراً»^۱

هر چند که فقها این حدیث را اصلی از اصول اثبات و دلیلی در این باب قرار نداده‌اند اما سابقه‌ای است بر وجود پزشکی قانونی در شریعت اسلامی و بنا به گفته صاحب جواهر: «بعضی از فقها از جمله ابن بابویه و ابن حمزه به این گونه احادیث عمل کرده و بعضی به جهت عدم اطمینان آن را رها کرده‌اند؛ زیرا گفته پزشکان گمان آور است و طریق شرعی نیست» از این گفته چنین بر می‌آید که اگر بررسیهای پزشکی قانونی قطعی و مفید علم باشد، از نظر شرعی معتبر است.

گفتار دوم: پزشکی قانونی در فقه و حقوق اسلامی

همان طور که در احادیث و در فقه آمده راه‌های اثبات دعوا عبارتند از:

۱- علم و یقین قاضی

۲- دلایل شرعی (اقرار، شهادت و سوگند).

اعتبار در اصل به معنای علم و یقین است چنان چه قاضی از طرق و وسایل مطمئن امروزی پزشکی قانونی مانند انگشت نگاری، آزمایش خون و ادرار، معاینه و سونوگرافی، دوربینی که از گذشته عکس می‌گیرد (اینفرارد) و سایر دستگاه‌های تشخیص دهنده‌ی جرم، نسبت به موردی علم و یقین پیدا کند، این علم برای وی بیش از سایر راه‌ها معتبر است و دلایل شرعی دیگر مانند اقرار، شاهد و قسم در مرحله‌ی بعد قرار دارند.

در کتب احادیث بابی است در مورد این که قاضی می‌تواند بدون بینه و شاهد به علم خود عمل کند.^۲ و در این باره در تحریر الوسیله‌ی امام خمینی (ره) می‌خوانیم: «قاضی می‌تواند

^۱ محمد جواد مغنیه، اصول الاثبات فی الفقه الجعفری، (بیروت: دار العلم للملاوین، ۱۹۶۴ م)، ص ۱۶۴ و ۱۶۵

^۲ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰۰

به علم خود حکم کند بدون این که نیاز به اقرار یا قسم داشته باشد چه در حقوق انسانی و چه در حقوق الهی بلکه جازز نیست به دلیل مخالف با علم و یقینش یا سوگند کسی که در نظرش دروغگو باشد حکم صادر کند»^۱

همان طور که در بحث دیات آمده در صورت اختلاف مجرم و شاکی در مورد نقص عقل، شنوایی، بینایی، بویایی و غیره قاضی باید به متخصصان عادل پزشکی قانونی مراجعه کند و از وسایل جدید برای کشف جرم و مقدار آن کمک بگیرد و یا در صورت امکان، خود به آزمایش پردازد.

مغنیه در کتاب فقه الامام الصادق (ع) در مورد پزشکی قانونی چنین می‌گوید: «المراد بالطب الشرعی العمليات التي يقوم بها إخصائون لتحليل الدماء، و فحص البصمات، و الكتابات، و الملابس لمعرفة أصحابها، و فحص الحرائق لمعرفة أسبابها، و القانِب لمعرفة مصدرها، بل حتى التراب و الإحجار، و ما إليها مما يمكن دن يترك فيه المتهم أثراً منه. و قد شيدوا لهذا الطب المعامل و المعاهد في أمريكا، و أوربا، و قصدتها البعوث من سائر الدول و الإقطار. و قد سبق الإمام علي عليه السلام الجميع إلى هذا الفحص و الإختبار، فلقد وجدنا في أفضيته أساساً لهذا الطب الشرعی، من ذلك...^۲ و قد إعترف الإخصائون في هذا الفن أن الطب الشرعی لا يستدعی العلم القاطع للشك و الريب ف كل ما يقدمه و يرسمه، بل قد يفيد العلم، مفحص بصمات الإبهام التي تعين شخصیه المتهم و هويته، بعد أن أثبتت التجارب أن لكل انسان بصمه خاصه، بحيث يمكن التشابه في الوجه و الملامح، و لو من وجه، و لا يمكن التشابه في البصمات بوجه. و قد لا يفيد الطب الشرعی العلم، و لكنه يزود لاحاكم بحلقه جديده من سلسله الدله، أو يقوى و يدعم حلقه ضعيفه منها، كفحص الخط و الكتابه، أو وجود أثر من آثار المتهم في مكان الجريمة: أو من آثار الجريمة أو مكانها على المتهم، بحيث توجب الترجيح و الظن، و لا تفيد العلم. و ليس من شك أن العلم الذي يحصل من الطب الشرعی في غير الإنساب - حجه متبعه، تماماً كالعلم الناشئ من اللزوم العقلي، و المبادئ العامه التي

^۱ روح... خمینی، پیشین، ص ۲۰۹

^۲ شیخ حر عاملی، پیشین، ص ۲۰۶

يشترك فى العلم بها الناس جميعاً، لا يحتاج إعتبار العلم من أى مصدر حصل إلى جعل و إمضاء من الشارع، لأنه حجة بنفسه، بل هو المصدر لكل حجة سواه، حتى للأخذ و التقيد بقول الشارع»^۱

مراد از طب شرعى، عملیاتی است که متخصصین برای بررسی خونریزی ها و جستجوی اثر انگشت و نوشته جات و البسه، برای شناخت صاحبان آن انجام می‌دهند. و جستجو و بررسی آتش سوزی ها برای شناخت علت آن، و بمب گذاری برای شناخت منبع آن، بلکه حتى خاک و سنگ ها و مانند آن از چیزهایی که ممکن است متهم در آن اثری بجا گذارد. و برای این کار در آمریکا و اروپا کارخانجات و مؤسساتی بر پا شده است و قصد نموده‌اند که سایر دولت ها و نواحی دیگر را به سوی این کار تهییج و تشویق کنند.

امام علی علیه السلام، بر این بررسی و آزمایش از همگان پیشی جسته است و ما در قضیه‌ای که بیان می‌شود اساساً این طب شرعى را خواهیم یافت و آن اینک:

زنى به مردى از انصار دل بست و شیفته او شد، و...^۲

متخصصین این فن اعتراف کرده‌اند که طب شرعى، علم قاطع برای شک و تردید در هر آنچه تقدیم و ترسیم شود را نمی‌طلبد بلکه گاهی افاده علم می‌کند مانند جستجو و بررسی اثرات انگشت ابهام که شخصیت و هویت متهم را آشکار می‌کند. زیرا تجربه ثابت کرده که برای هر انسانی اثر انگشت خاصی است به طوری که امکان تشابه در صورت و نظائر آن ممکن است باشد ولی امکان تشابه در اثرات انگشت به هیچ وجه وجود ندارد و گاهی نیز طب شرعى افاده علم نمی‌کند و لیکن حاکم به حلقه جدیدی از سلسله ادله رهنمون می‌گردد یا حلقه ضعیف و دلیل ضعیفی را تقویت می‌نماید. مانند بررسی خط و نوشتار، یا وجود اثری از آثار متهم در مکان جرم به طوری که موجب ترجیح و گمان می‌گردد ولی افاده علم نمی‌کند.

^۱ مغنیه، پیشین، ص ۱۳۰

^۲ شیخ حر عاملی، پیشین

شکی نیست علمی که از طب شرعی در غیر نسب‌ها حاصل شود تماماً حجت است مانند علمی که ناشی از لزوم عقلی و مبادی همگانی هستند که همه مردم در علم به آن مشترک هستند. و معتبر دانستن علم از هر منبعی که حاصل شود به تأیید از سوی شارع نیازی ندارد زیرا علم خودش حجت است.

گفتار سوم: میزان اعتبار پزشکی قانونی

متخصصین فن پزشکی قانونی اعتراف دارند که همه آزمایش‌ها و پژوهش‌های پزشکی قانونی مفید علم قطعی و از بین برنده‌ی شک و تردید نیست، بلکه گاهی مانند انگشت نگاری در تعیین هویت متهم علم آور است، زیرا به تجربه ثابت شده هر انسانی دارای خطوط انگشتان خاصی است که به طوری که خطوط انگشتان هیچ کس مثل دیگری نیست و گاهی پزشکی قانونی مفید علم نیست، اما می‌تواند سلسله دلایل قاضی را تأیید یا تضعیف کند، مانند بررسی خط و نگارش یا وجود اثری از آثار متهم در مکان جرم.

میرزای نائینی در تقریرات خود از درس آخوند خراسانی می‌نویسد:

«سزاوار نیست که در رجوع به کارشناسان (و متخصصین) و اعتماد به گفته آنان، اشکال کرد. و برای اعتماد به گفته‌ی آنان تعدد متخصصین و عدالت و اسلام آنان شرط نیست؛ همچنان که شهادت و گواهی چنین است؛ زیرا شهادت از حس است، اما کارشناسان گفتارشان از روی حدس و رأی است، ولی آن چه بر آن اتفاق است اعتماد بر گفته‌ی کارشناس در صورتی است که از آن اطمینان حاصل شود.»^۱

بنابراین علم حاصل از پزشکی قانونی حجت است، مگر در نسب شناسی که منع شرعی دارد. اعتبار علم از هر سرچشمه‌ای حاصل شود نیاز به امضای شارع نداریم زیرا علم به خودی خود حجت است.^۲

^۱ محمد حسین نائینی، تقریرات، ص ۸

^۲ مفنیه، اصول الاثبات فی الفقه الجعفری، ص ۱۶۴ تا ۱۶۷

استفتاء: در صورتی که ضرورت داشته باشد علت مرگ مقتول برای کشف قاتل مشخص شود آیا می‌توان جسد وی را در پزشکی قانونی تشریح کرد و یا در صورت دفن، آن را نبش قبر و جسدش را بررسی کرد؟

جواب: در صورت ضرورت هر دو مورد جایز است.^۱

استفتاء: آیا تشریح برای تحقیق در علت مرگ در صورت مشکوک بودن، مانند شک در اینکه میت بر اثر سم مرده یا خفگی و یا غیر آن، جایز است یا خیر؟

جواب: اگر کشف حقیقت متوقف بر آن باشد، اشکال ندارد.^۲

گفتار چهارم: آزمایش‌های پزشکی

یکی از عمده‌ترین کارهایی که در سازمان پزشکی قانونی انجام می‌گیرد مربوط به آزمایشگاه‌های این سازمان است. در این مراکز لکه‌های موجود در صحنه‌های جرم روی لباس، بدن و متعلقات متهم^۳ اگر بلافاصله بعد از ارتکاب جرم یا در جریان بررسی صحنه جرم دستگیر شده باشد اعم از خون، منی، بزاق... بوسیله کارشناسان مجرب این سازمان یا شیوه‌های علمی مورد تحلیل و تجزیه و آزمایش قرار می‌گیرد و نتایج حاصله به قضات رسیدگی کننده پرونده‌ها منعکس می‌شود. با توجه به امکان تشخیص هویت ژنتیکی (DNA) از اجزا مختلف بدن همچون قطره‌های خون (به جز گلبول‌های قرمز که فاقد هسته‌اند) لکه‌های منی، پوست،

^۱ ناصر مکارم شیرازی، مجموعه استفتانات جدید، (نشر مدرسه الامام علی، بی تا)، ج ۱، ص ۴۵۱

^۲ سید علی خامنه‌ای، رساله اجوبه الاستفتانات، (مترجم: احمدرضا حسینی)، چاپ سیزدهم، (تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۸۶ ش)، ص ۳۰۷

^۳ بر اساس نظریه «مبادله» که توسط ادmond لوکارد – Edmond Locard رئیس مؤسسه جرم شناسی دانشگاه لون فرانسه در سال ۱۹۳۰ ارایه شده است، اشخاصی که مرتکب جنایت می‌گردند، تقریباً و بطور قهری آثاری از جرم در صحنه جنایت یا نزد مجنی علیه یا هر دو به جای می‌گذارند و به طور متقابل آثاری از صحنه جنایت یا مجنی علیه یا هر دو نزد آن‌ها به جای می‌ماند – (در حقیقت صحنه جرم سرچشمه حقایق و اطلاعات مربوط به جرم و مجرم است لذا بررسی صحیح آن منتهی به مخفیگاه مجرم می‌شود) مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۱۶ و ۱۱۷

استخوان، پیاز مو، مایعات جنینی^۱ ... می توان گفت کمتر پرونده‌ای است که محتاج به اظهار نظر آزمایشگاهی نباشد.

ما در اینجا به آزمایش اشیایی فراوانی بسته به نوع پرونده‌های مطرح می‌شوند نه همه آن‌ها را چون اشیاء فراوانی بسته به نوع پرونده‌های مطرحه ممکن است مورد آزمایش قرار گیرند، مثلاً ممکن است در یک سرقت از یک انبار واقع در خارج شهر در هوای بارانی، خاک‌های چسبیده به چرخ‌های وسیله نقلیه مورد استفاده در سرقت، جهت تطبیق آن با خاک‌های موجود در محل انبار و در نهایت اثبات جرم، مورد آزمایش قرار گیرد.

بند یک: آزمایش DNA^۲

یکی از پیشرفته‌ترین روش‌های کشف جنایت، استفاده از اطلاعات مربوط به DNA است. امروزه کاربرد این روش با سرعت زیادی در حال گسترش است.^۳ مولکولهای DNA به صورت رشته‌های نازک مضاعف و مانند کلاف نخ که به دور خود جمع شده باشد، در هسته سلول وجود دارند. تحقیقات در مورد DNA از سال ۱۸۶۹ شروع شده و برای اولین بار توسط یک دانشمند سوئیسی به نام فردریک میشر از سلول‌های چرکی و اسپرم ماهی آزاد استخراج شده است.^۴ اما شروع و چگونگی استفاده از DNA در تشخیص هویت مجرمان به ترتیب ذیل بود:

در یکی از شب‌های ماه نوامبر ۱۹۸۳، در دهکده‌ای در مرکز انگلستان در نزدیکی یک آسایشگاه روانی، مرد ناشناسی به یک دختر جوان تجاوز کرد و سپس وی را به قتل رساند. تحقیقات پلیس در این زمینه به نتیجه‌ای نرسید تا اینکه سه سال بعد، اتفاق مشابهی در محلی به فاصله یک مایلی مکان پیشین رخ داد و دختر جوانی پس از تجاوز به قتل رسید. پس از یک هفته تحقیقات توسط پلیس، مستخدم آشپزخانه اسایشگاه روانی که هفده سال داشت، به قتل

^۱ همان، ص ۱۶۱

^۲ Deoxyrebo Nucleic Acid

^۳ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۴۱ و ۴۲

^۴ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۵۸

دختر اخیر اعتراف کرد و پلیس در صدد برآمد معلوم نماید که این جوان، قاتل دختر پیشین نیز می‌باشد یا خیر، بدین منظور، موضوع را به پرفسور آلک جفریز - استاد زیست‌شناسی ملکولی دانشگاه لستر انگلستان - محول نمود.

در ژانویه ۱۹۸۷، که پرفسور جفریز مأمور بررسی روی پرونده قتل دو دختر مقتول گردید، از مقایسه DNA گلبول‌های سفید خون مستخدم آسایشگاه و DNA به دست آمده از اسپرم‌های موجود روی اجساد مقتولان، به این نتیجه رسید که اسپرم جمع‌آوری شده از هر دو جسد مربوط به یک مرد است. از سوی دیگر این اسپرم‌ها از لحاظ DNA نمی‌تواند مربوط به مستخدم آسایشگاه روانی باشد. در نتیجه معلوم شد که این شخص، قاتل واقعی نیست و پلیس ناچار شد از پرفسور جفریز بخواهد خون بیش از ۵۵۰ نفر از مردانی را که در دهکده‌های اطراف زندگی می‌کردند، از نظر DNA مورد بررسی قرار دهد و با DNA اسپرم روی اجساد مقایسه کند. این کار انجام شد و بالاخره پس از هشت ماه کار، پرفسور جفریز توانست از طریق آزمایش DNA، قاتل اصلی را که یک مرد ۲۷ ساله و کارگر یک نانوايي بود شناسایی نماید. این شخص در بازجویی به دو فقره قتل همراه با تجاوز یاد شده اعتراف کرد.^۱

DNA یا کد ژنتیکی هویت فرد از آنجا اهمیت بیشتری در مسایل جنایی و کیفری پیدا می‌کند که اولاً در افراد منحصر به فرد است و تکرار آن در فرد دیگر بعید و محکوم به عدم است.^۲ و ثانیاً تمام سلول‌های بدن انسان - بجز گلبول‌های قرمز که فاقد هسته‌اند - از جمله قطره‌های خون، لکه‌های منی، پوست، استخوان، پیاز مو و... حاوی DNA است. و ثالثاً، همان طور که امکان استخراج DNA در افراد زنده وجود دارد در اجساد که مدت‌ها پیش در گذشته‌اند نیز وجود دارد،^۳ که این امکان در موارد زیادی از جمله در کشف هویت قربانیان ناشناخته و مجهول‌الهویه یا تشخیص اجساد از همدیگر در حوادث مختلف کاربرد دارد.

^۱ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۶۶ تا ۱۶۸

^۲ آرک: فرامز گودرزی، پزشکی قانونی، چاپ اول، (تهران، انتشارات انیشتین، ۱۳۷۷ ش) ج ۱، ص ۵۴۹؛ مهدی نجابتی، پیشین،

ص ۱۶۱

^۳ همان

برخی از موارد کاربرد DNA را در کشف جرایم و تشخیص هویت مجرمان به اختصار ذکر می‌کنیم:

الف: در مواقعی که یک مدرک وقوع جرم همانند خون، اسپرم یا ذرات پوست و سایر بافت‌های بدن، چند تار مو که دارای پیاز مو می‌باشند (موهایی که به زور کنده شوند، معمولاً دارای پیاز موبوده و تعداد سلول پوستی نیز با آن‌ها از بدن جدا می‌گردد) استخوان مایعات جنینی و غیره در صحنه جرم یافت شود و لازم باشد که مشخص گردد مدرک مذکور مربوط به کدامیک از مظنونین مورد نظر می‌باشد، کافی است DNA نمونه مشکوک با DNA تک تک افراد مظنون مقایسه گردد.^۱

ب: چنان چه آثاری نظیر خون و سایر ترشحات بدن در صحنه جرمی کشف گردد و صاحب آن ناشناس و متواری باشد، می‌توان کد ژنتیکی آن‌ها را تعیین و در حافظه رایانه نگهداری کرد تا چنانچه بعداً حتی پس از سالیان دراز کسی در این رابطه مورد سوء ظن قرار گرفت، کد ژنتیکی وی را نیز تعیین و با کد ژنتیکی موجود در حافظه رایانه مقایسه کرد و از این طریق در جهت اثبات اتهام یا رفع سوء ظن اقدام نمود.^۲

ج: در مواردی که زنی در اثر ازدواج پنهانی و غیره صاحب فرزندی گردد و شخص مورد ادعای وی یا مظنون زیر بار پدری چنین طفلی نرود و همچنین در مواردی که مادر واقعی طفل مورد شک و تردید باشد و نیز در موارد تعیین وارث واقعی متوفی در دعاوی خصوصی^۳... می‌توان از طریق آزمایش DNA اقدام کرد.^۴

هر چند آزمایش DNA در کشور ما هزینه گزافی را بر بودجه عمومی تحمیل می‌کند ولی از نظر احقاق حق، به خصوص در جنایات و کاهش غیر مستقیم جرم ارزش فوق‌العاده‌ای دارد

^۱ همان، ص ۱۶۹

^۲ همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۰

^۳ چون بوسیله آزمایش DNA روابط برادر و خواهری و قوم و خویشی (عموزاده‌ها، خواهر زاده‌ها، برادر زاده‌ها...) قابل تعیین است. فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۵۵۰

^۴ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۷۱-۱۷۰

خصوصاً اینکه نسبت به سایر طرق اثبات جرم از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار است و تا جایی که احتمال خطا و یکی بودن DNA دو نفر به جز در دو قلوهای تک سلولی^۱ محکوم به عدم است.

نتیجه اینکه تعیین هویت ژنتیک (DNA) دستاوردی مهم از حقوق پزشکی در حقوق کیفری و به عنوان روشی مدرن برای مقابله با بزهکاری امروزه بوده است که کاربرد آن نه تنها می‌تواند برای بررسی بقایای بیولوژیک به فاصله کوتاهی از زمان جرم مطرح باشد، بلکه پس از سپری شدن سالیان متمادی از زمان ارتکاب جرم نیز قابل استفاده است. شواهد و مدارکی که از نتایج این آزمون‌ها، در مراحل مختلف تحقیقات نزد قضات ارایه می‌شوند بسیار موثق است به نحوی که اگر از نظر علمی و قضایی حتی اگر سایر مدارک و دلایل سنتی مانند اقرار و بینه با نتایج آزمون DNA مغایرت داشته باشد، با استناد به نتایج این آزمایش‌ها می‌توان صحت تمامی آن‌ها را رد یا مورد تردید جدی قرار داد.

بند دوم: آزمایش خون

لکه‌های خون یکی از دلایل مهم و غیر قابل انکاری است که در اکثر صحنه‌های جرم ممکن است به یکی از حالات مایع، خشک، شسته شده یا خون آبه یافت شود. با آزمایش خون می‌توان اطلاعات با ارزشی در مورد جرم و مجرم کسب کرد. بنابراین در کشف جرم، پیدا کردن، جمع آوری و آزمایش لکه‌های خون از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.^۲ لذا گفته می‌شود لکه‌های خون برگه مهمی برای کشف جنایات محسوب می‌شود بنابراین پلیس باید این برگه را به دست آورده، در نگهداری آن توجه خاصی مبذول دارد.^۳ در مورد نحوه راه یابی آزمایش خون به حوزه جرم یابی باید گفت: دکتر کارل یکی از اساتید دانشگاه وین در سال ۱۹۰۱ فکر انتقال عوامل وراثتی و قابلیت شناخت هویت اشخاص از طریق آزمایش خون را توسعه داده، آن را به شناسایی هویت مجرمان تسری داد. او در سال ۱۹۳۰ به دلیل این کشف

^۱ همان، ص ۱۶۱

^۲ همان، ص ۱۴۷

^۳ ر.ک: ولی الله انصاری: پیشین، ص ۱۵۴-۱۵۳

خود برنده جایزه نوبل شد. علمای علوم جزایی و جرم یابی با استفاده از کشف دکتر کارل، آزمایشات خون را به عنوان یکی از راه‌های قطعی تعیین هویت اشخاص در قضایای حقوقی و جزایی به کار بردند.^۱

آزمایشگاه‌های جنایی ادارات تشخیص هویت نیروی انتظامی و نیز آزمایشگاه‌های سازمان پزشکی قانونی در رابطه با لکه‌های یافت شده در صحنه جرم یا در لباس افراد مظنون می‌توانند آزمایشات مختلفی را انجام دهند که هر کدام از آن‌ها می‌تواند در تحقیقات جنایی در پرونده‌های مختلف نقش سازنده‌ای داشته باشد. البته شایان ذکر است که تعیین گروه خونی مسأله را تنها از جنبه منفی حل می‌کند بدین معنا که می‌توان گفت این خون به این شخص تعلق ندارد ولی نمی‌توان ثابت نمود که خون مزبور متعلق به فلان شخص است.^۲ مگر از طریق اخراج کد ژنتیکی DNA^۳ چنان که در مبحث مربوط به خود گذشت. در اینجا به برخی از آزمایشات خونی که می‌تواند در پرونده‌های کیفری مثمر ثمر باشد اشاره می‌شود:

۱- لکه‌های مورد نظر خون است یا خیر.^۴ اگر جواب آزمایش این باشد که لکه‌های مزبور خون نیستند پس مثلاً کسی که به اتهام قتل به صرف لکه‌دار بودن لباس یا بدن یا سایر متعلقات او دستگیر شده باید آزاد شود.

۲- اگر لکه‌ها خون است آیا خون انسان است یا خون حیوان.^۵ اگر آزمایش نشان دهد که لکه‌های مزبور خون حیوان است پس مثلاً قصابی که به صرف خونی بودن بدن یا لباس او در پرونده قتلی دستگیر شده و ادعا می‌کند که لکه‌های موجود خون حیوان است باید آزاد شود. برای آزمایشگاه‌های یاد شده نیز این توانایی وجود دارد که تشخیص بدهد خون مزبور مربوط

^۱ همان

^۲ مهدی کی نیا، علوم جنایی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش)، ج ۲، ص ۷۶۰ و ۷۶۱

^۳ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۶۱

^۴ ر. ک: پیشین، ص ۱۵۳؛ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۱۷۵؛ هاری سودرمن و جان اوگانل، پلیس علمی، (مترجم: یحیی افتخار زاده)، چاپ دوم، (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ش)، ص ۳۲۵؛ مهدی کی نیا: پیشین، ص ۷۵۳ و ۷۲۵؛ فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۵۰۴

^۵ ر. ک: مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۵۳؛ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۱۷۵؛ هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۳۲۸؛ مهدی کی نیا، پیشین، ص ۷۶۰ تا ۷۷۰؛ فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۵۰۴

به چه حیوانی است، این توانایی ممکن است در برخی پرونده‌های کیفری کارآیی داشته باشد. مثلاً گاو کسی متعاقب قتل وی به سرقت می‌رود و بعد از چند ماه چاقو، طناب، وسایل قصابی آغشته به خون از منزل شخص مشکوک به دست می‌آید و وی در بازجویی مدعی می‌شود که خون مزبور مربوط به گوسفندی است که در عید قربان چند ماه قبل قربانی کرده است. اگر نتیجه آزمایش بر خلاف ادعای وی باشد دروغگویی او محرز شده و از این رو ممکن است به ارتکاب جرم اقرار کند.

۳- اگر خون انسان است گروه خونی او چیست؟^۱ گروه‌های اصلی خونی در انسان که در سال ۱۹۰۰ میلادی به وسیله دکتر کارل لاندیستینر^۲ کشف گردید،^۳ عبارتند از O، AB، A، B که با آزمایش خون شخص قابل تشخیص است.^۴ این توانایی در اغلب پرونده‌ها یار و یاور قضات است و به وسیله آن گره پرونده‌های زیادی گشوده می‌شود، که به عنوان مثال به چند مورد اشاره می‌شود:

الف: اگر کسی به صرف وجود لکه‌های خونی در لباس و بدنش دستگیر شده باشد و مدعی شود این لکه‌ها از خون خود اوست مثلاً خون دماغ شده است. با آزمایش خون مقتول و لکه‌های موجود و خون متهم می‌توان به حقیقت ادعای وی پی برد پس اگر گروه خونی لکه‌های مکشوفه با گروه خونی مقتول یکی نباشد و با گروه خونی خود متهم یکی باشد به ضرس قاطع می‌توان گفت متهم از این حیث قاتل نیست.

ب: اگر از قاتل لکه‌های خونی در صحنه جنایت باقی مانده باشد و گروه خونی او با گروه خونی فرد یا افراد مظنون یا دستگیر شده یکی نباشد به صراحت می‌توان گفت که آن فرد

۱. ر.ک: مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۵۳؛ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۱۷۵؛ هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۳۳۱؛ مهدی کی نیا، پیشین، ص ۷۶۰ تا ۷۷۰؛ فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۵۰۴

^۲ Dr. Karl Landsteiner

آناهیتا سادات قابم مقامی، "به دنبال مجرم از اثر انگشت تا DNA"، مجله وکالت، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۸۲، ص ۴۲

۴. ر.ک: مهدی کی نیا، پیشین، ص ۷۶۰؛ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ (علاوه بر خون، در هفتاد درصد مردم با آزمایش سایر مایعات بدن نظیر بزاق، منی، شیر، اشک و... می‌توان گروه خونی افراد را تشخیص داد، که این دسته از افراد را در اصطلاح «سکرتور Secretor» می‌گویند.)؛ مهدی کی نیا، پیشین، ص ۷۸۹

یا افراد قاتل نیستند هر چند در صورت یکی بودن گروه خونی آن‌ها با گروه خونی لکه‌های به جا مانده نمی‌توان نتیجه گرفت که آن‌ها قاتل هستند زیرا افراد زیادی هستند که گروه خونی آن‌ها با گروه خونی به دست آمده از صحنه جرم یکی می‌باشد. اما گاهی خود یکسان بودن گروه خونی لکه‌های به جا مانده با گروه خونی فرد مظنون با لحاظ قراین و امارات دیگر، جرم را ثابت می‌کند یا باعث اقرار مرتکب می‌شود، مثلاً در یک پرونده‌ای چند سال قبل، یک مرد نظامی در آشپزخانه منزل خود مورد حمله دو نفر افغانی قرار گرفت و حین دفاع به وسیله کارد آشپزخانه از پای در آمد، قاتلان فرار کرده و اثری از آنان باقی نبود و هویت‌شان بر دستگاه کشف جرم مجهول مانده بود، در بازرسی دقیق منزل مقتول چند قطره خون پیدا شده بود. در نتیجه آزمایش آن اعلام شد که از خون مقتول نیست. بر اثر تجسس‌های پلیس یک نفر افغانی که دستش بریده شده بود مشکوک اعلام شد و مقایسه قطرات خون مکشوفه با خون فرد مزبور نشان داد که خصوصیات آن دو با هم تطبیق می‌کند. گرچه صرف این پاسخ دلیل قطعی بر ارتکاب جنایت نبود ولی ظن ضعیف به ظن معتبر تبدیل شد و با کمک قراین دیگر و اقرار بعدی متهم، راز جنایت آشکار شده، معلوم شد که قاتل همان شخص افغانی است.^۱

ج: امکان تعیین گروه خونی در دعاوی مربوط به نسب و اولاد نامشروع نیز کارایی دارد. مثلاً هرگاه ادعا شود این مرد پدر طبیعی این کودک است ولی مرد مزبور منکر پدری وی گردد، در این صورت اگر گروه خونی طفل با توجه به جدول توارث گروه‌های خونی^۲ (جدول رد ابوت) با گروه خونی مرد مذکور قابل ارتباط نباشد، پدری وی قاطعانه رد می‌گردد.^۳ ولی اگر قابل ارتباط باشد پدری وی اثبات نمی‌شود. زیرا مردان زیاد دیگری هستند که با مرد مورد ادعا دارای گروه خونی مشابهی بوده و ممکن است یکی از آن‌ها پدر طفل باشد. از آزمایش

^۱ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۱۶۸ و ۱۶۹

^۲ ر.ک: محمد حسین ادیب، پزشکی قانونی، چاپ چهارم، (شرکت سهامی چهر، بی تا)، ص ۲۶۶؛ مهدی کی نیا، پیشین، ص ۷۸۲؛ هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۳۳۹ و ۳۴۰. (قانون کلی این است که نوع خون یک طفل حتماً مطابق نوع خون یکی از والدین اش است.)

^۳ ر.ک: مهدی کی نیا، پیشین، ص ۷۸۰؛ هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ (زنی به نام جون بری به یک دادگاه در کالیفرنیا شکایت کرد که چارلی چاپلین هنرپیشه معروف پدر طفل اوست. قاضی دستور داد آزمایش خون داد، نتیجه آزمایش به نفع چارلی بود، زیرا خون خانم مزبور از گروه آ و خون فرزند او از گروه ب تشخیص داده شد. با این ترتیب می‌باید خون پدر یا از گروه ب باشد یا آب ولی خون چارلی از گروه او بود.) ولی الله انصاری، پیشین، ص ۱۷۱

خون می‌توان اطلاعات دیگری را نیز بدست آورد که در فرایند تحقیقات جنایی ارزشمند هستند ولی به دلیل جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم مانند اینکه خون به جا مانده در صحنه جرم مربوط به زن است یا مرد...^۱

در پایان لازم به توضیح است که نتیجه آزمایش خون چنان که گذشت تنها از طرف منفی قطعی و مسلم است. بدین معنا که در تبرئه کردن مظنون، قطعی است ولی اگر نتیجه آزمایش خون مثبت باشد و فرضاً خونی که بر روی لباس شخص مظنون دیده شده است از همان گروه خونی مقتول پرونده باشد نمی‌توان به همین یک قرینه شخص مظنون را قاتل دانست، بلکه باید دلایل دیگری را جستجو و ضمیمه‌ی آن کرد.^۲

بند سوم: آزمایش منی و ترشحات مهبل

کشف لکه‌های منی و ترشحات مهبل در جرایم جنسی و جرایمی که همراه با تجاوزات جنسی است نظیر قتل زن، متعاقب عمل جنسی و تجاوز به عنف، از نظر اثبات وقوع جرم و تشخیص گروه خونی و ویژگی‌های ژنتیکی شخص متجاوز، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.^۳ آی بسا اتفاق می‌افتد که متجاوز به خصوص در تجاوز به عنف بعد از عمل، قربانی خود را به قتل می‌رساند. لذا در موارد قتل‌های جنسی خالی کردن محتویات مهبل زن مقتوله برای تحقیقات بعدی خیلی ضروری است، زیرا اسپرمانوزئید مرد، ممکن است تا مدتی بعد از مرگ هم در داخل مهبل موجود باشد.^۴ هر چند اثبات تجاوز بنا به «موضوعیت» داشتن ادله در اثبات حدود از طریق پیدا کردن اسپرم مرد در مهبل زن و نیز ترشحات مهبل در لباس و بدن مرد متجاوز مشکل است مگر اینکه موجب علم قاضی به ارتکاب جرم باشد و آن را در این مسایل حجت بدانیم، ولی می‌توان از این طریق، قتل را پیگیری و در نهایت ثابت کرد، خصوصاً اگر

^۱ همان، ص ۱۵۶

^۲ مهدی کی‌نیا، پیشین، ص ۷۷۰ و ۷۷۱

^۳ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۷۶

^۴ ر. ک: هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۳۴۵؛ مهدی کی‌نیا، پیشین، ص ۷۹۷. (میزان دوام اسپرم در مهبل کوتاه بوده و حداکثر تا ۳ ساعت بیشتر فعال نمی‌ماند و به ندرت پیش می‌آید که این زمان به ۴ ساعت برسد). چارلز سوانسون، نیل سی، چاملین، لئونارد تری تو، تحقیقات جنایی، (مترجمین: مهدی نجابتی، رضا پرویزی، اصغر شفیعی نیک)، چاپ اول، (تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵ ش)، ص ۴۲۵ و ۴۲۶

متهم یا زن از دسته «سکرتر» که قبلاً اشاره شد باشد می‌توان از طریق آزمایش مایعات منی، و ترشحات مهبل که در لباس یا بدن مرد احیاناً یافت می‌شود، کد ژنتیکی او را که منحصر به خود اوست به دست آورد و در نهایت به شکل غیر قابل تردیدی جرم را ثابت کرد.^۱

راه‌های علمی اثبات جرم از جمله آزمایش مایعات منی و ترشحات مهبل همواره، در راستای اثبات جرم به کار نمی‌رود بلکه از آن‌ها به شکل قابل توجهی در رد دعوی و اتهامات واهی و در نتیجه تبرئه متهم استفاده می‌شود چون در همه انواع جرایم بالاخص در جرایم جنسی بنا به علل مختلف، دعاوی واهی علیه افراد بی‌گناه، زیاد اقامه می‌شود که با استفاده از آزمایش مزبور می‌توان در اغلب موارد واهی بودن ادعا را ثابت و متهم را تبرئه کرد. البته وجود چنین دعاوی اختصاص به عصر و زمان ما ندارد بلکه در صدر اسلام نیز مواردی دعاوی واهی در مسایل جنسی علیه افراد بی‌گناه اقامه شده که توسط قاضی‌ترین شخص امت اسلامی یعنی حضرت علی علیه الصلاة والسلام و با استفاده از راه‌های فنی آن عصر قضیه روشن شده است که یک نمونه از آن را در این جا ذکر می‌کنیم.

در زمان خلافت خلیفه دوم زنی دل‌باخته یک جوان انصاری می‌شود و از او درخواست کام جویی می‌کند ولی جوان مزبور در هر بار جواب رد به وی می‌دهد، چون زن خود را شکست خورده می‌بیند کینه جوان را به دل می‌گیرد و سعی می‌کند آبروی او را ببرد لذا بدین منظور زرده یک تخم مرغ را جدا کرده و سفیده آن را به لباس و بین ران‌های خود می‌مالد، سپس پیش خلیفه آمده عرض می‌کند که فلان جوان انصاری مرا در فلان جا به چنگ آورده و مرا بی‌آبرو کرده است و اثر سفیده تخم مرغ را نیز به عنوان مدرک این ادعا ابراز می‌کند. چون عمر به مجازات جوان تصمیم می‌گیرد، جوان قسم یاد می‌کند و به حضرت علی علیه السلام که در آن جا نشستہ بودند عرض می‌کند ای امیر المؤمنین در این امر تحقیق کن، چون جوان زیاد التماس کرد عمر به امیر المؤمنین رو کرد و گفت: ای ابوالحسن چه نظر می‌دهی؟ حضرت علی علیه السلام به سفیده یاد شده در روی لباس زن نگاه کرد به نظرش آمد که شاید زن حيله‌ای به کار برده باشد، فلذا فرمودند: ظرف آب داغی را که به شدت جوش آمده بیاورید، چون آب را

^۱ مهدی نجابتی، پیشین

آوردند، فرمودند: آن را روی سفیدی مورد نظر بریزید، چون ریختند به صورت تخم مرغ پخته در آمد، پس آن حضرت مقداری از آن را جهت آزمایش به دهان گرفتند چون طعم تخم مرغ را دریافتند به بیرون ریختند و متوجه دروغ زن شدند تا این که زن به واقعیت اقرار کرد و در نهایت بدین وسیله خداوند متعال مجازات را از جوان پاکدامن انصاری دفع کرد.^۱

با این قبیل قضایا می‌توان به اعتبار راه‌های علمی اثبات جرم استدلال کرد که در جای خود ذکر می‌شود. این قبیل قضاوت‌ها نشان می‌دهد که اگر امکانات علمی امروز در صدر اسلام وجود داشت آن حضرت از آن‌ها استفاده می‌کردند.

در پایان لازم به ذکر است که یافت نشدن اسپرمتوزوئید در مهبل زن مدعی و البسه و بدن وی لزوماً به معنی دروغ و واهی بودن ادعای او نیست- هرچند ممکن است که دروغ گفته باشد- چون برخی از بیماری‌ها باعث می‌شود برای همیشه یا مدت کوتاه در منی مرد اسپرمتوزوئید وجود نداشته باشد و نیز در برخی لکه‌های خشک منی ممکن است اسپرمتوزوئیدهای موجود شکسته و ریخته باشند و همچنین ممکن است به علت بروز تأخیر در آزمایش، اسپرمتوزوئیدهای موجود مرده و از بین رفته باشند. لذا در این قبیل موارد باید دقت بیشتری به عمل آمده و حتماً آزمایش‌های شیمیایی تشخیص منی نیز انجام شود که مطمئن‌ترین و متداول‌ترین آن آزمایش اسید فسفاتاز^۲ است.^۳

^۱ محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۰۶

^۲ آزمایشی است که روی قربانیان تجاوزات جنسی جهت بررسی وجود یا عدم وجود مایع منی در نمونه‌های ارسالی به آزمایشگاه‌های پزشکی قانونی انجام می‌پذیرد. تحقیقات نشان می‌دهد که اسید فسفاتاز طبیعی بدن در حدود ۲۰ unit/cc می‌باشد در صورتی که مایع منی حامل اسید فسفاتاز در حدود ۸۰۰-۴۰۰ unit/cc می‌باشد. بنابراین وجود مقادیر بالای اسید فسفاتاز دلیل قابل اعتمادی بر وجود منی می‌باشد.

^۳ ر.ک: مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۷۷؛ هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۳۴ و ۳۵

بند چهارم: آزمایش ادرار و مدفوع

در برخی صحنه‌های جرم از جمله در جرایم جنسی، سرقت، قتل... ممکن است مرتکب از روی ضرورت یا به قصد اهانت به مقتول یا به علل دیگر نظیر ترس، هیجان بیش از حد^۱... دست به قضای حاجت بزنند که در این قبیل موارد اگر شخص از جمله افراد «سکرترا» باشد می‌توان با آزمایش ادرار و مدفوع وی، گروه خونی او را تشخیص داد.^۲ همچنین از طریق آزمایش ادرار و مدفوع می‌توان به امراض احتمالی وی پی برد که بعداً از روی آن می‌توان مجرم را شناسایی و دستگیر کرد و به دست عدالت سپرد.

آزمایش ادرار در مسایل جنایی یک فایده دیگری هم دارد و آن در مواردی است که ادعا شود مقتول در اثر شرب الکل جان خود را از دست داده است که در این صورت ادرار موجود در مثانه را با سوند خارج و آن را آزمایش می‌کنند تا صحت و سقم ادعا محرز شود. در این قبیل موارد خون و محتویات معده جسد برای آزمایش تشخیص الکل مناسب نیست چون بعد از مرگ مواد قندی خون و معده تخمیر و تبدیل به الکل شده و ایجاد اشتباه می‌کند.^۳

مثلاً شب هنگام راننده‌ای با عابری تصادف کرده و وی را می‌کشد و سپس در تحقیقات ادعا می‌کند که مقتول در اثر شرب خمر مست و بی حال بوده لذا خود را به زیر ماشین انداخته است در نتیجه مقتول را مقصر اعلام می‌کند. جهت بررسی صحت و سقم این ادعا هیچ راهی جز آزمایش ادرار وی و آن هم به شکل یاد شده، وجود ندارد. زیرا اولاً مواد موجود در معده مقتول و نیز خون موجود در جسد وی، در اثر فعل و انفعالات تخمیر شده و از این رو آزمایش آن‌ها مقرون به صحت نیست. ثانیاً، از روی خونی که در اثر تصادف بر زمین جاری شده هم تشخیص اینکه مقتول مشروب الکلی مصرف کرده یا خیر، مقدور نیست چون پس از جاری شدن خون بر روی زمین و تماس با هوای محیط، الکل موجود در خون - به

^۱ گفته می‌شود در صحنه‌های قتل باید دنبال ادرار دفع شده جانی گشت و اگر کسی بلافاصله به عنوان متهم دستگیر شده باید خشکت وی لزوماً معاینه شود چون از قاتل، اغلب بدون اراده، بعد از ارتکاب جنایت ادرار دفع می‌شود. ر.ک: مهدی کی نیا، پیشین؛

چارلز سوانسون، نیل سی جاملین، لئونارد توری نو، پیشین، ص ۲۱۴

^۲ همان

^۳ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۵۲

فرض اینکه شخص مقتول هنگام به قتل رسیدن الکل مصرف کرده- متصاعد شده و از بین می‌رود و از این رو نتیجه آزمایش را دچار اشتباه می‌کند.^۱

گفتار پنجم: معاینه اجساد

یکی از پرونده‌هایی که همواره به پزشکی قانونی ارجاع داده می‌شود مربوط به مرگ و میر مشکوک و قتل‌های اتفاق افتاده است. در صحنه‌های قتل در کنار پلیس، باز پرس، پزشک قانونی هم حضور داشته و اقدام به بررسی و اظهار نظر می‌کند. و با توجه به اینکه دفن اموات بدون رعایت نظامات مربوط و اخذ مجوز، از نظر قانونی جرم محسوب می‌شود،^۲ لذا در مورد مرگ طبیعی هم اظهار نظر پزشکی قانونی یا پزشک دیگر^۳ در مورد علت فوت و صدور پروانه دفن، لازم است.^۴ هر چند مرگ و مردن از نظر عموم مردم و عرف، یک مفهوم روشن و واضحی است ولی تشخیص دقیق آن و علت یا علل مرگ و تشخیص زمان وقوع آن، از امور فنی و تخصصی است لذا جهت روشن شدن ابعاد فنی آن، نیاز به اظهار نظر کارشناسان وجود دارد.^۵ از این رو پرونده‌هایی که به نوعی با مرگ افراد ارتباط دارد به پزشکی قانونی ارجاع می‌شود تا ابعاد مختلف فنی آن با اظهار نظر تخصصی پزشکان قانونی روشن شده و صدور حکم قرین صواب و به دور از اشتباهات قضایی و در نهایت متضمن حفظ حقوق شهروندان باشد.

^۱ ر.ک: مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۵۲ (البته شایان ذکر است که در مورد قسمت اخیر مطالب یاد شده نظر مخالفی هم ذکر شده است و آن اینکه از روی آزمایش لکه‌های خون به جا مانده در صحنه جرم می‌توان تحت تأثیر مواد مخدر و الکل.. بودن مقتول را تشخیص داد) ر.ک: ولی الله انصاری: پیشین، ص ۱۶۰ ولی نظر منعکس شده در متن، مقرون به صواب به نظر می‌رسد.

^۲ ماده ۶۳۵ ق.م.ا، مقرر می‌کند: «هرکس بدون رعایت نظامات مربوط به دفن اموات جنازه‌ای را دفن کند یا سبب دفن آن شود یا آن را مخفی نماید به جزای نقدی از یکصد هزار تا یک میلیون ریال محکوم خواهد شد»

^۳ ر.ک: رضا شکری و قادر سیروس، قانون مجازات اسلامی در نظر حقوق کتونی، چاپ اول، (تهران، نشر مهاجر، بهمن ۱۳۸۱ ش)، ص ۶۵۵

^۴ ر.ک: فرامرز گودرزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۰۲

^۵ با وجود پیشرفت برق آسای علوم پزشکی هنوز این نکته بر علمای طب قانونی روشن نگردیده که مرگ حقیقی و قطعی کی و در کدام مرحله از مراحل زندگی فرا می‌رسد، به همین سبب در هنگام برداشتن پیوند از اعضای بدن، همواره بین پزشکان قانونی و جراحان پیوند کننده اختلاف نظر وجود دارد. همان، ص ۳۱۷

همواره در مورد مرگ و میرها - بخصوص اگر مشکوک باشد- احتمال قتل، خودکشی، مرگ ناشی از حوادث و مرگ طبیعی وجود دارد. پزشکی قانونی متعاقب درخواست مقام قضایی، همزمان با پرداختن به جهات دیگر در مورد علت مرگ نیز اظهار نظر می‌کند. در این اظهار نظر عموماً یکی از احتمال‌های فوق مسجّل و به محکمه اعلام می‌شود. که در این جا به ترتیب مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بند یکم: قتل

آدم کشی یکی از بزرگ‌ترین جنایات در عالم حقوق^۱ و یکی از گناهان کبیره در پیشگاه خداوند متعال است و اگر با آن به صورت معقول و جدی مبارزه نشود، امنیت که یکی از مهم ترین بسترهای رشد و ترقی یک جامعه سالم است به کلی از بین می‌رود، قرآن در آیات مختلف آن را با اهمیت فوق العاده‌ای ذکر کرده است، تا آنجا که قتل بی دلیل و نامشروع یک انسان را همانند کشتن تمام مردم روی زمین معرفی می‌کند.^۲ «آن کسی که انسانی را بدون اینکه قاتل باشد و یا در زمین فساد کند بکشد گویا همه مردم را کشته است»^۳ و نیز پیش بینی «خلود و عذاب جاویدن در آخرت» برای قاتل انسان مسلمان، بیانگر عظمت این جنایت در پیشگاه خداوند است -چون عذاب جاویدان در آخرت مخصوص غیر مسلمانان بوده- ولی عموم آیه آن را برای قاتل مسلمان -اعم از اینکه خود مسلمان باشد یا نه- مقرر می‌کند.^۴

^۱ شاید فتنه به استناد صریح آیه شریفه «.. الفتنه الشد من القتل..» (بقره ۱۹۱) از قتل بالاتر تلقی شود. ولی خود شدید بودن فتنه بدین سبب است که در صورت وقوع منجر به کشته شدن عده زیادی می‌شود. (ر.ک: آیت الله ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ ۲۶، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بهار ۱۳۷۳) ج ۲، ص ۲۳، شایسته بود که قانونگذار همچون مقنن بعضی کشورها از جمله قانون جزای جدید فرانسه که بعد از ذکر جنایات علیه بشریت، قتل را مورد بحث قرار داده است) با قرار دادن بحث قتل در اولد قانون مجازات اسلامی -بعدها کلیات- اهم بودن آن را از نظر اسلامی و دستگاه قضایی نشان می‌داد چنان که در روایتی امام صادق علیه السلام قتل را صراحتاً بالاتر از حدود معرفی می‌کنند.

^۲ ر.ک: آیت الله ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۲۱، ۱۳۷۷) ج ۴، ص ۶۷

^۳ مائده / ۳۲

^۴ نساء / ۹۳: «و هر کس فرد با ایمان را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او غضب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است» در حدیثی می‌خوانیم که رسول اکرم فرمودند: «از بین رفتن جهان در پیشگاه خدا از کشتن یک فرد مسلمان کوچکتر است». به نقل از: ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۴، ص ۷۰.

با وجود همه این‌ها همواره عده‌ای بنا به علل گوناگون در صدد قتل دیگری بر می‌آیند و با توجه به سنگین بودن مجازات آن^۱ سعی می‌کنند با حیل‌های مختلف از تحمل مجازات فرار کنند به همین منظور قاتلان حرفه‌ای دست به صحنه سازی زده تا وانمود کنند که مسأله قتل نبوده بلکه خود شخص اقدام به خودکشی کرده^۲، یا قتل در اثر حوادث گوناگون اتفاق افتاده است یا اینکه به شکلی اقدام به قتل می‌کنند که با مرگ طبیعی مشتبّه باشد، در چنین مواردی کار دستگاه تعقیب و پلیس و پزشکی قانونی سنگین و بس دشوار است در چنین مواقعی ضرورت وجود سازمان پزشکی قانونی و پلیس جنایی بیش از پیش احساس می‌شود چرا که تعیین علت و چگونگی مرگ متوفی در جرایم ارتكابی، از مهمترین اقدامات تحقیقی و کارشناسی پزشکی است که به ترسیم صحیح عمل ارتكابی و شناسایی مرتکب آن، کمک شایانی می‌نماید. به همین جهت پزشکان قانونی در بدو امر باید روشن نمایند که آیا مرگ متوفی امری طبیعی و یا مشکوک و غیر طبیعی است، و در صورت اخیر باید معاینه و تحقیق بیشتر توأم با دقت فراوان به عمل آید تا چگونگی مرگ و علت قطعی آن مشخص شود.^۳ آقای دکتر گودرزی در این خصوص می‌گوید:

«اساسی ترین وظیفه پزشکی قانونی در صحنه مرگ‌های غیر طبیعی آن است که تشخیص دهد نحوه حدوث مرگ به صورت آدم کشی بوده است و یا اتفاقی موجب پیش آمد آن شده است، در صورتی که مسئله قتل یا حادثه اتفاقی رد شده خودکشی مطرح می‌گردد. از آنجا که بسیاری از آدم کش‌ها پس از ارتكاب قتل، صحنه را به نحوی تغییر می‌دهند که با نظر اول و حتی با تجسس‌ات سطحی بعدی، مرگ به صورت خودکشی جلوه می‌کند، تشخیص خودکشی از آدم کشی یا سانحه اتفاقی، اهمیت حیاتی دارد»^۴.

^۱ «... ان النفس بالنفس...» مائده / ۴۵ و مواد ۲۰۹-۲۰۷-۲۰۵ قانون مجازات اسلامی.

^۲ ر.ک: فرامرز گودرزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۳۲

^۳ ر.ک: یوسفعلی باقرپور، معاینات محلی در حقوق ایران و فرانسه، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه مفید، شهریور ۱۳۷۹، ص ۱۴۴

^۴ فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۶۲۸

جهت پی بردن به واقع امر و احراز خودکشی از دیگر کشتی در اغلب موارد، به کالبد شکافی و تشریح جسد نیاز است، که پزشکان قانونی با تشریح اجساد در مورد قتل و خودکشی اظهار نظر می‌کنند ولی در مواردی با استفاده از قراین موجود در روی جسد و اطراف آن بدون نیاز به تشریح، خودکشی یا قتل قابل تشخیص است که در اینجا به پاره‌ای از این قراین اشاره می‌شود:

اگر کسی به وسیله اسحه از بین رفته باشد می‌توان با استفاده از یک سری آثار و علائم به جا مانده، در مورد قتل یا خودکشی اظهار نظر کرد. در این مورد از تعیین فاصله تیرانداز می‌توان نتیجه خوبی گرفت، مثلاً هر گاه تیراندازی با فاصله باشد احتمال خودکشی منتفی است، اما اگر بدون فاصله بود^۱ به سادگی نمی‌توان خودکشی و قتل را از هم تشخیص داد. در چنین مواردی از روی آزمایش دست مقتول و مقایسه محل ورود گلوله با چپ دست یا راست دست بودن وی و در دسترس بودن نقاط ورود گلوله می‌توان نتیجه مطلوبی گرفت.^۲ وجود ذرات ذیل الذکر در دست مقتول قرینه خوبی بر خودکشی است.

۱. ذرات باروت: معمولاً بعد از تیراندازی -به ویژه تیراندازی با اسلحه کمری- مقداری ذرات باروت روی انتهای شست و میچ دست شخص تیرانداز به جای می‌ماند که می‌تواند مؤید تیراندازی با آن دست باشد. این قبیل ثار را به کمک پارافین مذاب یا وسایل دیگر جمع آوری کرده و آزمایش می‌کنند.

۲. ذرات چاشنی: بعد از تیراندازی -به ویژه با اسلحه کمری- امکان دارد ذرات ریز ترکیبات شیمیایی چاشنی فشنگ در انتهای شست و میچ و حتی آستین شخص تیرانداز به جای

^۱ سوراخ ورودی گلوله در تیراندازی با فاصله کوچکتر از سوراخ خروجی آن خواهد بود. ولی اگر لوله اسلحه به بدن چسبیده باشد به ویژه اگر منسوج مورد اصابت نرم باشد همانند شکم و زیر گردن، ضایعه محل ورودی گوله بزرگتر از ضایعه محل خروج آن خواهد بود، چون گاز باروت بلافاصله بعد از گلوله وارد زخم شده و آن را متورم می‌کند. و نیز آثار سوختگی و دود زدگی ناشی از شعله خارج شده از دهانه لوله اسلحه بیانگر تیراندازی بدون فاصله یا فاصله بسیار کم است. ر.ک: مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۹۲ و

بماند که در صورت دسترسی به امکانات آزمایشگاهی لازم، می‌توان به وجود آن پی برد، در صورتی که چنین آثاری روی دستی کشف شود، می‌تواند مؤید تیرانداز با آن دست باشد.

۳. ذرات روغنی: در مواردی که اسلحه بعد از روغن کاری مورد استفاده قرار گیرد، احتمال دارد ذرات ریز روغن که لای قطعات فلزی اسلحه قرار دارد، در اثر جذب ناشی از شلیک روی انتهای شست شخص تیرانداز بریزد که این خود می‌تواند مؤید تیراندازی با دست مذکور باشد.

۴. آثار خون: بعضاً در اثر تیراندازی با اسلحه کمربند و از فاصله‌ی نزدیک ممکن است مقداری خون به دست شخص تیرانداز بپاشد که این امر نیز می‌تواند مؤید تیراندازی با دست مذکور باشد.^۱

۵. آثار خراش: در اسلحه‌هایی که هنگام تیراندازی گلنگدن یا روپوش سلاح در اثر فشار گاز باروت به عقب رانده می‌شود، بعضاً مشاهده شده که به علت بی‌دقتی تیرانداز سه‌ویژه اشخاص مبتدی یا کسانی که از نظر روحی در حالت عادی نیستند - پوست دست در قسمت انتهای شست خراش برمی‌دارد که این امر نیز مؤید تیراندازی با دست مذکور است.

۶. آثار تماس با فلز: در موارد خودکشی با اسلحه لزوماً باید اسلحه در دست یا نزدیک متوفی یافت شود. از آنجا که بدنه اسلحه فلزی است، طبعاً کسی که آن را به دست گرفته و تیراندازی نموده است، سطح کف دست و انگشتان او با قسمت‌های فلزی اسلحه تماس پیدا می‌کند و آثار فلز، به صورت نامرئی روی دست وی به جای می‌ماند که به کمک معرف‌های شیمیایی و نور ماورای بنفش قابل تشخیص است.^۲ و نیز آثار دست و انگشتان وی روی اسلحه به جا می‌ماند که با انگشت‌نگاری می‌توان به خودکشی پی برد با توجه به اینکه در کشور ما اسلحه گرم عموماً در دست مردم به جز افراد شرور و مأموران ذی صلاح و نظامیان، یافت نمی‌شود خودکشی با آن به ندرت اتفاق می‌افتد و خود این در بیشتر موارد می‌تواند قرینه

^۱همان

^۲مهدی نجابتی، پیشین، ص ۱۹۷ و ۱۹۸

بر قتل باشد. قراین دیگری که می‌تواند در این مبحث مورد استفاده باشد در ذیل بند بعدی ذکر می‌شود.

بند دوم: خودکشی

یکی از قالب‌های مرگ و میر در جوامع مدرن، خودکشی است.^۱ این پدیده شوم کم و بیش در کشورهای شرقی و کشورهای اسلامی نیز پیدا می‌شود. ولی این عمل در بین مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان به دلیل حرام و گناه کبیره بودن آن در اسلام و نهی صریح قرآن کریم^۲ به شدت نادر است.^۳ خودکشی در اثر عوامل مختلفی همچون ناراحتی‌های خانوادگی، یأس از عشق و حسادت، مستی و می‌خواری، درد و رنج جسمی، خودکشی ناشی از جنایت و تجاوز، بیماری‌های روحی و روانی... به وقوع می‌پیوندد.^۴ و به طور کلی به گفته آقای دکتر گودرزی «هنگامی که گره کور زندگی گلوی آدمی زاد را می‌فشارد و همه راه‌های نجات و فرار به روی او بسته می‌شود در این صورت مرگ را بر زنده ماندن توأم با شکنجه ترجیح می‌دهد.»^۵

هدف ما در اینجا بررسی عوامل خودکشی نیست بلکه منظور اشاره کردن به نکاتی است که در تبریئه متهمان احتمالی و احراز خودکشی از دیگر کشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. هر چند خودکشی مطابق مقررات جاری کشور جرم محسوب نمی‌شود.^۶ ولی آن بدین معنا نیست

^۱ خودکشی دهمین علت عمده مرگ در ایالات متحده امریکا است (هر سال ۲۵۰۰۰ نفر در ایالات متحده خود را از بین می‌برند) «در مردان سفید پوست پانزده تا نوزده ساله خودکشی دومین علت بزرگ مرگ و میر است... در مجموع در جوامع غربی... چهارمین علت مهم مرگ و میرها خودکشی می‌باشد.» فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۶۲۵ و ۶۲۸

^۲ نساء/ ۲۹

^۳ ر.ک: فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۶۲۲ و ۶۲۸

^۴ ر.ک: امیل دورکیم، خودکشی، (مترجم نادر سالارزاده امیری)، چاپ اول، (تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۸ ش)، ص ۱۵۸

^۵ فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۶۱۸

^۶ سیستم جزایی کشورهای مختلف در مورد مجرمانه بودن خودکشی به سه قسمت مهم تقسیم می‌شود: الف) کشورهایی که در آن‌ها خودکشی جرم است. ب) کشورهایی که فقط معاونت و شرکت در خودکشی را جرم می‌دانند نه خودکشی را. ج) کشورهایی که خودکشی مطلقاً جرم نیست. در رم قدیم مجازات خودکشی مصادره اموال وی بود. در انگلستان تا سال ۱۸۷۰ خودکشی از نظر قانونی جرم بود و بستگان وی می‌باید مبلغی غرامت به دولت می‌دادند و تا اندکی قبل از جنگ جهانی دوم اگر کسی از خودکشی نجات می‌یافت به مدتی حبس محکوم می‌شد و هم اینکه بستگان شخص خودکشی کننده از دریافت غرامت بیمه عمر وی محروم هستند. همان، ص ۶۱۹ تا ۶۲۱

که دخالت دستگاه تعقیب در آن لازم نیست چون از یک طرف، چنان که در بند یک این گفتار اشاره شد، اغلب قتل‌ها به شکل ماهرانه به صورت خودکشی ترتیب داده می‌شود که اگر دخالت مستقیم دستگاه تعقیب در میان نباشد هرگز حقیقت امر کشف نمی‌شود و از طرف دیگر، ممکن است عکس آن نیز -هرچند به شکل نادر- اتفاق بیفتد، یعنی شخص اقدام به خودکشی کند ولی آن را به شکلی انجام دهد که دیگری را متهم به قتل خود سازد مثلاً در یک زندگی مشترک که بین زوجین ناسازگاری جدی حاکم است یکی از آن‌ها اقدام به خودکشی می‌کند تا بدین وسیله دیگری را به اتهام قتل به بالای چوبه دار بکشاند، یا مثلاً بچه‌ای خود را می‌کشد تا هم از دست مادر ناتنی خود که همواره مورد آزار و اذیت وی بوده برهد و وی را نیز به قتل خود متهم کند تا از این رهگذر انتقام سال‌های درد و رنج خود را از وی بستاند. از این رو در خودکشی -که در بدو امر محتمل القتل هم هست- دخالت دستگاه‌های ذی ربط ضرورت دارد تا بدین وسیله با استفاده از برخی قراین و آثار، حقیقت امر به خانواده متوفی و دادگستری و دیگران روشن شود. در اینجا به برخی از قراین و اماراتی که در تشخیص خودکشی از قتل به پلیس و پزشکی قانونی کمک می‌کند اشاره می‌کنیم.

معمولاً خودکشی در محیط دربسته‌ای که از داخل قفل است صورت می‌گیرد و اغلب با جستجو می‌توان نامه‌ای که از طرف خودکشی کننده به جای مانده به دست آورد و با پی بردن به اصالت آن به علت خودکشی دست یافت. منظم بودن وسایل موجود در صحنه و مرتب بودن البسه و وجود خودزنی‌های التیام یافته مانند بریدگی‌های جوش خورده میچ دست، که دلیل بر اقدامات قبلی به منظور خودکشی است و به دست آوردن اسلحه یا شیشه محتوی ماده سمی مصرف شده و نظایر آن در کنار جسد، که با سم به دست آمده در امعاء و احشاء در آزمایش سم شناسی، تطابق داشته باشد و عدم وجود آثاری، که می‌تواند مربوط به وقوع جنایت باشد، مانند فقدان آثار مقاومت و ضرب و جرح در بدن متوفی و عدم وجود آثار مشخص دیگر در صحنه مرگ یا بدن متوفی، مانند پیدا نشدن مو یا پوست در زیر ناخن متوفی

و پیدا نشدن لکه خونی با گروه خونی متفاوت در بدن وی یا در اطراف جسد. همه می‌توانند دالّ بر خودکشی باشد.^۱

در موارد خودکشی با اجسام برنده و اسلحه معمولاً شخص دکمه لباس خود را باز کرده و در حالی که لباسش منظم و مرتب است، اقدام به شلیک به سینه خود در محاذات قلب، یا فرو کردن چاقو به سینه یا شکم یا بریدن رگ دست خود، در حالی که آستین خود را بالا زده است، می‌نماید. در موارد بریدن گلو و گردن خودکشی کننده یقه خود را باز می‌کند و برش‌های مایلی از چپ به راست یا از راست به چپ در قسمت پایین گردن خود ایجاد می‌نماید بسته به اینکه راست دست یا چپ دست باشد شروع و ختم بریدگی متغیر است. کسانی که در آب خودکشی می‌کنند معمولاً ابتدا لباس‌های خود را در می‌آورند و سپس اقدام به خودکشی و غرق شدن می‌کنند. اشخاصی که از طریق دار آویختن اقدام به خودکشی می‌کنند گاهی برای کاستن از درد حاصله در اثر ساییده شدن پوست به وسیله بند یا طناب خشن، ابتدا پارچه یا حوله‌ای به دور گردن خود می‌پیچند، سپس طناب را روی آن حلقه می‌اندازند.^۲ در موارد خودکشی با دار زدن خود هیچ گونه آثار ضرب و جرح که مشعر به قتل بودن آن باشد دیده نمی‌شود ولی در دار زدن به عنوان قتل غالباً آثار منازعه و ضرب جرح دیده می‌شود.^۳ و اگر بعد از کشتن برای رد گم کردن، جنازه را به دار بزنند پزشکی قانونی آن را تشخیص می‌دهد.^۴ معمولاً به وسیله قراین یاد شده به حقیقت امر پی برده می‌شود.

گاهی پیش می‌آید که کسی را می‌کشند و جهت رد گم کردن، جنازه وی را به داخل آب می‌اندازند تا وانمود کنند خودش غرق شده است، در چنین مواردی می‌توان با تشریح جسد پی به حقیقت برد پس هرگاه برخی مواد یا گیاهان یا بعضی جانوران کوچک که در آب وجود دارد در شش متوفی یافت شود دلیل محکمی است بر اینکه شخص زنده در آب افتاده و به وسیله ورود آب به شش وی خفگی اتفاق افتاده است زیرا اگر شخص مرده را در آب

^۱ همان، ص ۶۳۲ و ۶۳۳

^۲ همان

^۳ محمد حسین ادیب، پیشین، ص ۱۱۶

^۴ همان، ص ۱۱۶

بیاندازند این مواد هرگز نمی‌توانند از شاخه‌های دوم نای دورتر روند و در خانه‌های شش به هیچ وجه دیده نمی‌شوند، همچنین ممکن است در صورت زنده بودن شخص این مواد را در معده وی یافت.^۱

بند سوم: مرگ ناشی از حوادث

یکی از معضلات جوامع امروزی که هرچه قدر هم به طرف صنعتی شدن پیش می‌رود تشدید می‌گردد مرگ و میرهای ناشی از حوادث گوناگون است. یکی از بارزترین مصداق‌های آن، مرگ و میر ناشی از حوادث کار است. با توجه به اینکه امروزه قریب به تمام مایحتاج عمومی مردم توسط کارخانه‌های بزرگ و با استفاده از دستگاه‌ها و ماشین‌های تولیدی غول پیکر، تولید و به مردم عرضه می‌شود، به موازات آن مرگ و میر ناشی از کار با آن دستگاه‌ها همواره رو به تزاید است. در نتیجه جهت اظهار نظر در مورد تعیین علت مرگ و احراز رابطه سببیت، این دسته از پرونده‌ها به سازمان پزشکی قانونی گسیل می‌شود. البته این کار به پرونده‌های مرگ ناشی از حوادث کار منحصر نیست بلکه پرونده‌های عوارض و بیماری‌های ناشی از کار هم به پزشکی قانونی ارسال می‌شود که به دلیل متنوع بودن عوارض^۲ ناشی از کار رقم بالایی را تشکیل می‌دهد که مورد بحث ما نیست.

این سازمان پزشکی قانونی است که باید نحوه فوت متوفی را مشخص کند که آیا آن شخص واقعاً در اثر سانحه کار فوت کرده یا اینکه بدان شکل صحنه سازی شده است و در صورت وجود جراحات نیز سازمان پزشکی قانونی باید در مورد نوع و مدت درمان آن و این که این جراحیات موجب از کارافتادگی اعم از موقت و دائمی شده است یا نه... اظهار نظر کند.

بند چهارم: مرگ طبیعی

مرگ طبیعی یک قانون کلی است که بر همه موجودات زنده‌ی جهان حاکمیت دارد و به تعبیر قرآن کریم «همگان مزه‌ی مرگ را می‌چشند»^۳ مرگ طبیعی به خودی خود نیازمند اظهار

^۱ همان، ص ۹۶

^۲ ر.ک: فرامرز گودرزی، پیشین، ص ۳۰۴

^۳ آل عمران/ ۱۸۵

نظر پزشکی قانونی نیست و تنها جهت اخذ گواهی فوت و صدور پروانه دفن نیاز به اظهار نظر پزشک وجود دارد که اغلب با گواهی پزشک معالج و صدور پروانه دفن این نیاز مرتفع می‌شود. ولی هرگاه مرگ مشکوک باشد و احتمال قتل داده شود، پیرو درخواست اولیاء متوفی یا دادستان، جنازه جهت اظهار نظر تخصصی به پزشکی قانونی ارسال می‌شود. بنا به گفته‌ی دکتر ادیب: «در همه کشورهای جهان مرگ‌های مظنون و مشکوک محتاج به معاینه پزشکی قانونی و مداخله مأمورین شهربانی و دادگستری است».^۱ مرگ‌های به ظاهر طبیعی که دارای وضع غیر طبیعی و مشکوک هستند توسط متخصصین مربوطه به دو دسته ذیل تقسیم می‌شوند:

۱. مرگ‌هایی که بدون ضایعات خارجی اتفاق افتاده است، این مرگ‌ها ممکن است فوری یا سریع باشند یا بدون اطلاع از طریقه مرگ جنازه در منزل یا معابر عمومی دیده می‌شود. منظور از مرگ فوری این است که شخص دفعتاً می‌میرد و ظن و شک نسبت به جنایت یا خودکشی را بر می‌انگیزد. و ممکن است در تشریح جسد احیاناً علت مرگ را به واسطه ضایعات اعضاء درونی یافت. و منظور از مرگ سریع، مرگی است که در فاصله کمی (بعضی وقت‌ها چند روز) اتفاق می‌افتد در صورتی که شخص در نهایت سلامت بوده است.

۲. مرگ‌هایی است که همراه با ضایعات خارجی در جنازه است. این ضایعات ممکن است هیچ رابطه‌ای با مرگ اتفاق افتاده نداشته باشد و یا خود ضایعات نتیجه مرگ یادشده باشد و بالاخره ممکن است ضایعات موجود سبب اتفاقی مرگ باشد ولی کافی برای اثبات و بیان مرگ نباشد. بدیهی است در غالب این موارد، تشریح جنازه لازم است و باید سعی شود که تشریح درست و دقیق انجام شود که اگر ضایعاتی که باعث مرگ شده‌اند و در جنازه موجود است کشف و حتی المقدور علت مرگ روشن شود و شایان ذکر است که همیشه علت مرگ حتی بوسیله تشریح دقیق هم روشن نمی‌شود چنان که گفته می‌شود تنه‌ایک سوم علل مرگ و میرها به این شکل معلوم می‌گردد. با توجه به اینکه علل و عوامل این گونه مرگ‌ها متعدد است و بستگی به کهولت سن ندارد لذا در اطفال نیز مرگ و میرهای ناگهانی و فوری

^۱ محمد حسن ادیب، پیشین، ص ۲۳۰

اتفاق می‌افتد.^۱ بدین وسیله پرونده این قبیل مرگ‌ها نیز احیاناً به پزشکی قانونی ارسال می‌شود تا ابعاد آن با اظهار نظر پزشک قانونی روشن شود تا حق کسی از بین نرود. مثلاً شخصی بعد از انجام عمل جراحی فوت می‌کند. حال اگر جراحان عمل‌های یاد شده، مورد تعقیب قرار بگیرند و مدعی شوند که کوتاهی از ناحیه ایشان نبوده بلکه مواد بیهوشی فاسد و اطلاق عمل استریلیزه کامل نشده بوده است، در این پرونده افراد متخصص به امور جراحی و بیهوشی باید به عنوان کارشناس نظر تخصصی و فنی بدهند، سپس قضات با در نظر گرفتن نظرات داده شده، تصمیم قضایی را بگیرند.

گفتار ششم: تشخیص اصالت سند

با پیشرفت علم و دانش بشری، تنظیم و استفاده از سند کتبی بیش از پیش رواج یافته است.^۲ حتی در برخی معاملات تنها سند مورد قبول در ادارات دولتی، سند کتبی است که به ثبت رسیده باشد.^۳ از این رو سند کتبی، ارزش و اعتبار زیادی پیدا کرده است و همین امر باعث شده که عده‌ای جهت رسیدن به اهداف شوم خود، دست به جعل سند و دست خط و امضای افراد بزنند. صرف نظر از جرم و قابل پیگیری بودن جعل و تزویر سند،^۴ از طریق آن ضررهای قابل توجهی به مردم وارد و هر ساله پرونده‌های زیادی در این راستا در دادگستری تشکیل می‌شود. و رسیدگی به این قبیل پرونده‌ها و احقاق حق و به مجازات رساندن مرتکبان، نیازمند اظهار نظر کارشناسی است مثلاً هر گاه صادر کننده چک مفقود شدن یا کم بودن مبلغ آن را از مبلغ مندرج در چک ادعا کند، جهت تشخیص اصالت امضاء و مبلغ اولیه چک و یا احراز دروغ گویی صادر کننده، قاضی رسیدگی کننده باید اصل برگ چک را جهت کارشناسی به متخصص امر ارسال کند و خود نمی‌تواند صحت و سقم ادعای صادر کننده، را تشخیص دهد مگر اینکه خود نیز کارشناس خط باشد. لذا یکی از مسایلی که نیازمند به اظهار نظر

^۱ همان، ص ۲۳۱ تا ۲۳۳

^۲ در چهارده قرن قبل که امکانات کتابت و تعداد افرادی که قادر به نوشتن بودند، در نهایت کم بود، مع الوصف قرآن کریم بزرگترین آیه خود را به امر به نوشتن دین اختصاص داده است. بقره/ ۲۸۳

^۳ ماده ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۲۶ اسفند ۱۳۱۰

^۴ قانون مجازات اسلامی بیست ماده خود را از ماده ۵۲۳ تا ۵۴۲ به بحث جعل و تزویر اختصاص داده است.

کارشناسی است، تشخیص اصالت سند است بر همین منظور در نیروی انتظامی افرادی به عنوان کارشناس خط تربیت شده‌اند که در مواقع لازم، به قضات و دستگاه قضایی کمک و مشکلاتی از این قبیل را حل می‌کنند.

گفتار هفتم: نوارهای صوتی و تصویری و عکس

دادگستری که مرکز تظلم و دادخواهی مردم است پرونده‌های مختلفی بدان رسیده و مورد بررسی و رسیدگی قرار می‌گیرد، مطالب متنوع و دلایل گوناگون ارایه می‌شود و به زعم مدعیان پرونده‌ها همه این ممکن است مطالب و دلایل باید مورد پذیرش دادگستری قرار بگیرد و حق از دست رفته آن‌ها ستانده شود. در پرونده‌ای ممکن است نوار صوتی یا تصویری و نیز عکس به شکلی مطرح شود مثلاً ممکن است در مزاحمت تلفنی - که جرم است^۱ - مطالب شخص مزاحم توسط شاکی در یک کاست ضبط شده و جهت رسیدگی به دادگاه ارایه شود، یا قذف، اهانت و افترا در یک نوار صوتی یا تصویری ضبط شده و جهت رسیدگی به دادگاه ارایه شود، یا از صحنه‌های غیر اخلاقی عکس یا فیلم تهیه شده و به عنوان دلیل به دادگاه ارایه شود و نیز اتفاق می‌افتد که در یک منطقه توریستی که بازدید کنندگان مشغول فیلم برداری از مناظر طبیعی هستند هل دادن کسی را از بلندی که منجر به فوت شده نیز تصویر برداری کنند و بعداً به دادگاه ارایه شود، و نیز در خیلی از پرونده‌های جنایی، ضابطین قضایی بعد از اخذ مجوز از مقامات قضایی، مکالمات تلفنی متهمان و افراد مشکوک را ضبط و به دادگاه ارایه می‌کنند،^۲ و مثال‌های گوناگون دیگر.

با توجه به مثال‌های فوق این سؤال مطرح می‌شود که در مواردی که نوار صوتی، تصویری و عکس به عنوان مدرک یک بزه یا بیانگر وقوع آن توسط شخص خاص در محاکم

^۱ ماده ۶۴۱ ق.م.ا

^۲ با توجه به اینکه اصل ۲۵ قانون اساسی و ماده ۵۸۲ قانون مجازات اسلامی، ضبط مکالمات تلفنی اشخاص را در غیر موارد قانونی جرم دانسته است، قانون ایین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری موارد مجاز آن را در تبصره ماده ۱۰۴ خود منحصر به دو مورد ضروری اختصاص داده است و آن هم باید به تشخیص و اجازه قاضی ذی صلاح باشد. تبصره یاد شده مقرر می‌دارد: «کنترل تلفن افراد جز در مواردی که به امنیت کشور مربوط است و یا برای احقاق حقوق اشخاص به نظر قاضی ضروری تشخیص داده می‌شود، ممنوع است».

دادگستری مطرح شده و دلایل و مدارک دیگری وجود نداشته باشد. قاضی رسیدگی کننده چه تکلیفی دارد. به بیان دیگر، مدارک یاد شده از نظر قضایی چه مقدار اعتبار دارد. اگر به عرف عموم مردم مراجعه شود، آن‌ها این قبیل ابزارها را معتبر می‌دانند اما موازین قضایی روش خاص خود را دارد و با جان، مال و آبروی شهروندان سروکار دارد و به سادگی نمی‌تواند از کنار مسایل عبور کند. آن چه که می‌توان در اینجا گفت این است که باید اصل اولی در مورد این قبیل وسایل عدم اعتبار و عدم حجیت باشد خصوصاً در مسایل مهم قضایی زیرا همه این‌ها قابل ساختن است و می‌توان به آسانی همه این‌ها را ساخت و به دادگاه ارایه کرد خصوصاً این که از طریق دستگاه‌های رایان‌های این امر بیش از پیش آسان شده است. ولی می‌توان گفت هرگاه در موارد خاصی به کمک قرینه‌های دیگر و اوضاع و احوال پرونده از این قبیل وسایل برای قاضی رسیدگی کننده اقناع و جدائی حاصل شود و خود نیز از عدم تقلب در آن‌ها مطمئن باشد می‌تواند به استناد آن بالاخص در حقوق الناس حکم صادر کند. به عبارت دیگر، از یک طرف با توجه به اینکه در سیستم اقناع و جدائی قاضی، ادله از پیش تعیین و ارزش گذاری نشده است بلکه اقناع و اعتقاد و جدائی قاضی از طرق مشروع، ملاک عمل است. از طرف دیگر، وسایل یاد شده از جمله ابزارها و راه‌های منهی و مردود و همچون قیاس نیست، لذا هر گاه اوضاع و احوال پرونده، همسو بامحتوا و مدلول این قبیل وسایل باشد و قاضی پرونده از آن‌ها، اعتقاد و اقناع و جدائی نسبت به ذی حق بودن یکی از طرفین پیدا کند می‌باید جهت پاسخ به ندای وجدان خود و احقاق حق و اجرای عدالت مطابق آن حکم صادر کند.

آقای دکتر گلدوزیان در مورد اقرار که از طریق کنترل تلفن مجرمان و ضبط آن به دست می‌آید می‌گوید: «در این موارد اقرار می‌تواند به عنوان قرینه و اماره و علامت مورد قبول واقع شود».^۱ همچنین می‌گوید اگر متهمان اعترافات ضبط شده خود را یا بیانات خود را که از طریق

^۱ ایرج گلدوزیان، پیشین، ص ۲۹

میکروفن به استماع قضات رسیدگی کننده می‌رسد بعداً مورد ایراد و اعتراض قرار ندهند
قضات بدان ترتیب اثر می‌دهند.^۱

در پاره‌ای از کشورها نوارهای صوتی و تصویری در محاکم پذیرفته می‌شود مثلاً دادگاه
انتظامی الجزایر در مورد استفاده از ضبط صوت اعلام داشته است: «گرچه هنوز این وسیله‌ی
کسب دلیل وارد عرف نشده است ولی در کنار قضاوت دارای همان ارزشی است که اطلاعات
و گزارش‌های ژاندارمری واجد می‌باشند. ضبط مغناطیسی مذکور هنگامی که بر دیگر قرائن
افزوده می‌شود موجد قرینه‌ای است که دادگاه می‌تواند اعتقاد باطنی خود را متکی به آن
بنماید».^۲ در حقوق انگلیس نیز عکس‌ها و نوارهای ضبط شده صوتی و ویدیویی به عنوان
دلیل عینی قابل پذیرش‌اند و دادگاه می‌تواند مکالمات ضبط شده را، مشروط بر قابل تشخیص
بودن صدای افراد ذی ربط، متهمی با احتیاط فراوان به عنوان دلیل بپذیرد.^۳

آقای گلدوزیان اقرار ضبط شده هنگام مکالمات تلفنی در حقوق فرانسه را -در غیر موارد
تأمین دلایل پلیسی و قضایی- فاقد ارزش می‌داند، که از مفهوم مخالف آن میتوان اعتبار چنین
اقراری را در موارد تأمین دلیل توسط پلیس یا دستگاه قضایی، استفاده کرد.^۴

با توجه به اینکه قانون اساسی ما در اصل ۲۵ کنترل و ضبط مکالمات تلفنی را به حکم
قانون -البته در موارد لازم- جایز دانسته و متعاقب آن تبصره ماده ۱۰۴ ق.ا.د، در امور کیفری،
موارد آن را بیان داشته است، و همچنین بنا به نقل آقای گلدوزیان^۵ قوانین فرانسه نیز در
مواردی این کار را مجاز دانسته است و ممکن است در اکثر کشورها -چنان که از کشور
الجزایر نقل شد- مواردی چند از این قبیل از نظر قانونی مجاز باشد، می‌توان گفت نوارهای
ضبط شده به کلی بی ارزش و اعتبار نیست و گرنه عمل قانونگذاران و قضاتی که دستور ثبت
و ضبط مکالمات را صادر می‌کنند باید لغو و بیهوده باشد. و در مورد نوارها اعم از صوتی و

^۱ همان

^۲ همان، ص ۴۰

^۳ فیلیس جیمز، ادله اثبات دعوا در حقوق انگلیس، ص ۳۲۹

^۴ ر.ک: ایرج گلدوزیان، پیشین، ص ۴۰

^۵ همان

تصویری که به شکل اتفاقی و بدون دستور مقام قضایی تهیه می‌شود مانند فیلمی که درگیری ورزشکاران، هنرمندان با یکدیگر را در عرصه‌های ورزشی و صحنه‌های تئاتر، نمایش و بازیگری به صورت اتفاقی به تصویر می‌کشد و بعداً جهت روشن شدن ابعاد قضیه در اختیار محاکم قرار می‌گیرد، باید گفت اگر قاضی از آن‌ها با لحاظ اوضاع و احوال قضیه به اقناع وجدانی برسد می‌تواند مطابق آن حکم صادر کند. و در مورد نوارها و عکس‌هایی که به شکل خودسرانه و غیر قانونی و بدون دستور مقام قضایی و به منظور متهم کردن کسی با برنامه ریزی قبلی توسط اشخاص خصوصی و یا حتی توسط مقامات دولتی تهیه می‌گردد باید از نظر موازین قضایی به دلیل نامشروع بودن تحصیل آن، مردود و مطرود شناخته شود. زیرا این کار علی‌رغم اینکه باعث افشاء اسرار خصوصی مردم و مخالف ماده ۱۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر^۱ (که اصل مصونیت اسرار شهروندان را لازم می‌داند) است، جزو تجسس منهی در اسلام نیز می‌باشد.^۲ در حقوق فرانسه چنان که گذشت، علاوه بر اینکه تحصیل خودسرانه این قبیل وسایل فاقد اعتبار و ارزش قضایی است، تهیه کنندگان آن‌ها مورد پیگرد و تعقیب کیفری نیز قرار می‌گیرند.^۳

مبحث سوم: تعیین هویت (تشخیص هویت)

هویت افراد زنده یا مرده به علل مختلفی تعیین می‌گردد. عدم هوشیاری، فراموشی، عقب ماندگی ذهنی و یا اختلالات روانی و یا اختلالات گفتاری سبب می‌شود فرد زنده از گفتن مشخصات خود باز بماند. همچنین تعیین دقیق سن بلوغ برای افراد و مسائل ارث حایز اهمیت بوده و باید هویت حقیقی فرد تعیین گردد.

در اجساد نیز تعیین هویت، ارزش فوق العاده‌ای دارد و در بررسی قتل‌های مشکوک و جنایی به ویژه در مواردی که صورت جسد متلاشی شده و یا دچار تغییرات پس از مرگ

^۱ به نقل از: امیر ساعد وکیل و پوریا عسگری، قانون اساسی در نظم حقوقی کنونی، چاپ اول، (تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۳ ش.)،

ص ۸۶

^۲ حجات/ ۱۲

^۳ ر.ک: ایرج گلدوزیان، پیشین، ص ۴۰

گردیده باشد، احراز هویت لازم است. فساد پیشرفته جنازه حتی در مرگ‌های غیر مشکوک هم شناسایی جسد را با مشکل مواجه می‌کند. از موارد دیگر حایز اهمیت برای تعیین هویت اجساد، تعیین هویت اجساد در حوادث دسته جمعی مانند سوانح هوایی یا بلایای طبیعی مانند زلزله یا آتش سوزی در ساختمان‌های پر جمعیت است. در این مبحث سعی شده بطور مختصر روش‌های مختلف تشخیص هویت توضیح داده شود. برای مطالعه دقیق تر و تکمیلی لازم است به کتابهای مرجع در این زمینه مراجعه گردد.

گفتار اول: انگشت نگاری و نقش آن در تعیین هویت

انگشت نگاری عبارت است از به دست آوردن تصویر خطوط برجسته‌ی سرانگشتان اشخاص و به معنای وسیع کلام، علم استفاده از آثار انگشت در تشخیص هویت اشخاص و کشف جرایم می‌باشد.^۱

تشخیص هویت از طریق انگشت نگاری بر این اصل استوار است که دو اثر انگشت کاملاً یکسان وجود ندارد. آثار انگشت بسیاری از لحاظ شکل، طرح و یا اندازه وجود دارد، اما تا به امروز دو اثر انگشت که کاملاً مشابه هم باشند، به دست نیامده است.^۲

یکی از گزارش‌هایی که همواره توسط کارشناسان به محاکم دادگستری ارسال می‌شود مربوط به آثار خطوط انگشتان به جای مانده در صحنه جرم از مرتکب یا مرتکبان عمل مجرمانه است. در اغلب موارد به طور ناخودآگاه از مرتکب جرم، آثار خطوط انگشت به جای می‌ماند که با بررسی آن توسط کارشناسان، نتایج قابل اعتمادی به دست می‌آید، چرا که مطابق تصریح کارشناسان فن، آثار انگشتان هر کس، منحصر به خود او است.^۳ در این خصوص

^۱ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۳۸

^۲ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۷۷

^۳ در آیات ۳ و ۴ سوره قیامت به طور ضمنی به این معجزه بزرگ خلقت - یعنی خطوط برجسته سر انگشتان - اشاره شده است: «آیا انسان گمان می‌برد استخوان‌های او را پس از مردن و تلاشی شدن جمع آوری نخواهیم کرد؟ اری (جمع می‌کنیم استخوان‌های او را) در حالی که توانا هستیم بر اینکه (حتی) سر انگشتان او را به طور کامل بسازیم». شاید علت اینکه خداوند تبارک و تعالی با وجود داشتن قدرت درست کردن دوباره اعضا و جوارح حساس و مهمی از قبیل چشم، قلب، مغز و... در این آیات از درست کردن دوباره بنان (سرانگشتان) به عنوان کمال قدرت و اعجاز کار خویش یاد فرموده، این باشد که امروزه ثابت شده که شکل خطوط برجسته سر هر یک از انگشتان هر شخص منحصر به خود اوست و با دیگران تفاوت دارد و خداوند تبارک و تعالی آن چنان قدرتی

آقای نجابتی می‌نویسد: «شکل و تعداد خطوط برجسته سر هر یک از انگشتان یک فرد با سایر انگشتان او متفاوت است و به طریق اولی، آثار انگشت افراد مختلف نیز با یکدیگر تفاوت دارد. در مقایسه نقش خطوط برجسته سر انگشتان والدین با فرزندان، اولاد یک خانواده با هم و دوقلوهای همسان (یک تخمکی) با یکدیگر نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. به طور کلی، دو انگشت که کاملاً با هم یکسان باشد نمی‌توان یافت...»^۲

همچنین خطوط سرانگشتان با گذشت زمان و بالا رفتن سن تغییر نمی‌کند،^۳ تنها حجم آن‌ها بزرگتر می‌شود و سوختگی‌ها و جراحات سطحی روی شکل خطوط پوستی تأثیر نمی‌گذارد و پس از التیام زخم، خطوط مذکور بدون تغییر مانند سابق در محل قبل ظاهر می‌گردد.^۴ همین عوامل باعث می‌شود که انگشت نگاری مفید علم باشد و متهم نه تنها نمی‌تواند آن را رد کند^۵ بلکه به محض دیدن اثر انگشت خود که از محل وقوع جرم به دست آمده لب به سخن گشوده و ماقوع را توضیح می‌دهد و به ارتکاب جرم اقرار می‌کند.

پیدا کردن آثار انگشتان به جا مانده در صحنه‌های جرم و ظهور و تطبیق آن با آثار موجود در بایگانی ادارات تشخیص هویت یا با آثار انگشتان متهم یا متهمان دستگیر شده در جریان پرونده از جمله امور فنی و تخصصی است که از حوزه معلومات قاضی رسیدگی کننده خارج است لذا از آن به عنوان یک گزارش کارشناسی یاد می‌شود.

دارد که در روز قیامت، که میلیاردها انسان برانگیخته می‌شوند، نه تنها قادر به جمع آوری استخوان‌های آن‌ها به همان صورت اولیه می‌باشد، بلکه قادر است سر انگشتان هر کس و خطوط و ظرایف آن‌ها را همان گونه که قبلاً وجود داشته (متمایز از یکدیگر) دوباره درست گرداند. و همین اعجاز قرآن بود که باعث تشرف دانشمند آلمانی به دین مقدس اسلام شد. ر.ک: مهدی نجابتی، پیشین، ص ۴۲

^۱ ر.ک: هاری سودرمن و جان اوگانل، پیشین، ص ۱۹۸؛ ولی الله انصاری، پیشین، ص ۷۷؛ آناهیتا سادات قائم مقامی، پیشین، ص ۴۲

^۲ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۴۸

^۳ آناهیتا سادات قائم مقامی، پیشین

^۴ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۴۹

^۵ انگشت نگاری مفید علم است: ر.ک: محمد جواد مغنیه، پیشین، ص ۱۳۷

بند اول: تاریخچه انگشت نگاری

از خلال مطالب متنوعی که در زمینه‌ی تاریخچه انگشت نگاری در کتاب‌های مختلف آمده، در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که بشر از گذشته‌های خیلی دور به خطوط برجسته‌ای که خداوند متعال در کف دست و پا و سر انگشتان او خلق کرده، توجه نموده و این توجه را به صور مختلف از جمله خلق آثار هنری نشان داده است.

بعدها اثر انگشت به عنوان امضای غیر قابل انکار و وسیله‌ای برای تشخیص هویت افراد مورد استفاده قرار گرفت.

در حال حاضر در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دنیا، اشخاص به علت بی سواد بودن یا به حکم قانون به جای امضا از اثر انگشت استفاده می‌نمایند.^۱

در قرآن به طور ضمنی به این معجزه بزرگ خلقت یعنی خطوط برجسته‌ی سر انگشتان اشاره شده است:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ. بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّيَ بَنَانَهُ.»^۲

آیا انسان می‌پندارد که ما می‌توانیم استخوان‌های پوسیده اش را جمع آوری کنیم (و دوباره زنده اش گردانیم؟). آری ما توانا هستیم که سر انگشتان او را به طور کامل بسازیم.

خداوند در پاسخ کسانی که فکر می‌کنند، جمع آوری استخوان‌ها و اجزای پوسیده بدن انسان و تجدید حیات دوباره آن‌ها ممکن نیست می‌فرماید: خداوند قادر است بالاتر از آن را دوباره تجدید کند و آن تجدید بنای خطوط و شیارهای سر انگشتان است.

عظمت این مثال را کسانی که به علم انگشت نگاری و تشخیص هویت آشنایی دارند به خوبی درک می‌کنند؛ زیرا به جز شیارهای انگشتان، سایر اعضای بدن انسان مانند استخوان‌ها، چشم و گوش و بینی ممکن است در اشخاص شبیه هم باشند، اما شیارهای انگشتان در هیچ

^۱ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۴۱ و ۴۲

^۲ قیامت/ ۳ و ۴

دو انسانی شبیه دیگری نیست و در سراسر جهان نمی‌توان دو نفر را یافت که دارای اثر انگشت یکسان باشند و از این رو امروزه در پزشکی قانونی و پلیس قضایی در تمام دنیا تنها راه برای تشخیص هویت افراد، اثر انگشتان آنها است و تا حدود دوازده قرن بعد از نزول قرآن کسی از این ویژگی خبر نداشت. برای اولین بار در سال ۱۸۸۴ میلادی در انگلستان به این امر پی بردند و از آن برای شناسایی افراد به عنوان انگشت نگاری استفاده کردند.^۱

خطوط شیارهای انگشتان در ماه چهارم زندگی جنسی شکل می‌گیرد و تا آخر عمر همچنان باقی می‌ماند و هیچگاه تغییر نمی‌یابد و حتی اگر به واسطه سوختن یا عارضه دیگری پوست انگشتان کنده شود پوست جدیدی که به جای آن می‌روید به همان صورت نخستین خواهد بود.

در این باره که آیا در صدر اسلام از اثر انگشت به عنوان امضا استفاده می‌شده یا خیر، تا کنون مدرکی مشاهده نشده (البته در مورد استفاده از مهر اسم برای تأیید و امضای اسناد، نمونه‌های قابل توجهی وجود دارد) ولی دو حدیث که نشان دهنده‌ی شناسایی جسد اشخاص از روی سر انگشت می‌باشد منقول است:

۱- جابر بن عبد الله انصاری در مورد شناسایی جسد پدرش عبدالله که در جنگ احد شهید شد، می‌فرماید: «ما عَرَفْتُهُ إِلَّا بِبِنَانِهِ» یعنی نتوانستم او را بشناسم، مگر از روی سر انگشتانش.^۲

۲- در صحیح بخاری در باب قول خداوند عزوجل، «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»^۳ در حدیث مفصل راجع به برادر ربیع آمده است: «قال أنسٌ فَوَجَدْنَا بِهِ بَضْعاً وَ ثَمَانِينَ ضَرْبَةً بِأَسِيفٍ أَوْ طَعْنَةً بِرُمحٍ أَوْ رَمِيَّةً بِسَهْمٍ وَ وَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ وَ قَدْ مَثَّلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ

^۱ مهدی نجابتی، پیشین

^۲ مبارک بن محمد بن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، (قم: موسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق)، ص ۱۵۷

^۳ احزاب/ ۲۳

فما عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلَّا أُخْتَهُ بَيْنَانِهِ^۱ کسی نتوانست شخص مثله شده را بشناسد، مگر خواهرش از روی سر انگشتان او.

صفات و خصوصیات خطوط برجسته سر انگشتان

۱- هیچ دو اثر انگشتی با هم یکسان نیست.

۲- خطوط برجسته‌ی سر انگشتان از زمان به وجود آمدن (۳ تا ۴ ماهگی دوران جنینی) تا زمان از بین رفتن (معدوم شدن پوست دست جسد) تغییر شکل نمی‌دهند.

۳- سوختگی‌ها و جراحات پوست سر انگشتان در صورتی که سطحی باشند روی شکل خطوط پوستی تأثیری نمی‌گذارند و پس از التیام و بهبود زخم، خطوط مذکور بدون تغییر و مانند قبل در محل قبلی ظاهر می‌گردند.

۴- برخی بیماری‌های پوستی روی خطوط پوستی بی تأثیرند.

۵- برخی مشاغل همانند بنایی و سیمان کاری یا تماس مستقیم دست با مواد شیمیایی سوزاننده که باعث صافی نسبی خطوط پوستی و ایجاد مشکل در امر انگشت نگاری می‌شود. در صورت معالجات ابتدایی مانند ماساژ دادن یا روغن زیتون و خود داری این قبیل اشخاص از کارهای مذکور خطوط برجسته ترمیم شده و به حالت اولیه برمی‌گردند.^۲

بند دوم: انواع انگشت نگاری

انگشت نگاری از لحاظ عمل به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- انگشت نگاری قضایی (آشکار- ده انگشتی) که از افراد زنده و یا اجساد مرده که در دسترس هستند به عمل می‌آید و معمولاً از زندانیان، متهمین و مظنونین و همچنین از متقاضیان عدم سوء پیشینه و اشخاص و یا اجساد مجهول الهویه به منظور تشخیص هویت آنان صورت می‌گیرد.

^۱ محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، (بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۱۰ ق)، ج ۳، کتاب الجهاد و السیر، ص ۲۷۰

^۲ مهدی نجابتی، پیشین، ص ۴۸ تا ۵۰

۲- انگشت نگاری جنایی (پنهان) و آن در مواردی است که آثار انگشتی از مرتکب جرم خواسته یا ناخواسته در صحنه جرم باقی می‌ماند و بعضاً به طور آشکار قابل رؤیت نیستند که باید آن‌ها را کشف و مورد استفاده قرار داد.^۱

بند سوم: لکه‌های خون و نقش آن‌ها در تشخیص هویت

خون یکی از مدارک قوی در صحنه جرم است که توجه و بررسی دقیق آن می‌تواند گره گشای مجهولات پرونده باشد. معمولاً وقتی با یک لکه‌ی مشکوک در صحنه‌ی جرم مواجه می‌شویم، چند سؤال برای ما مطرح می‌شود: ۱- آیا این لکه‌ی خون است یا خیر؟ ۲- آیا این لکه خون مربوط به انسان است یا حیوان؟ ۳- آیا این لکه خون مربوط به مرد است یا زن؟ و سؤالاتی از این قبیل.

پاسخ به این سؤالات مربوط به پزشکی قانونی است که وجدان قاضی را در کشف جرم و رسیدن به حقیقت یاری می‌دهد که می‌تواند بر اساس آن‌ها حکم صادر کند.

مبحث چهارم: تشخیص جرم با کالبد شکافی

یکی از گستره‌های کار پزشکی قانونی، کالبد شکافی برای کشف بعضی از مسایل مشکوک است. در فقه اسلامی چنانچه مادری حامله بمیرد و احتمال داده شود که جنینش زنده است او را کالبد شکافی می‌کنند و جنین را بیرون می‌آورند. احتیاط آن است که طرف چپ شکم شکافته شود، در صورتی که فرقی بین آن و مواضع دیگر نباشد و گرنه باید موضعی را که بچه سالم تر بیرون آورده می‌شود بشکافند و طفل را بیرون آورند و آنگاه شکم مادر را بخیه کرده، او را دفن کنند. البته در این حکم فرقی نمی‌کند که به زنده ماندن کودک بعد از خارج شدن از شکم مادر امید داشته یا نداشته باشیم.^۲

دستور احتیاطی شکافتن طرف چپ شکم در فقه و پزشکی اسلامی به دلیل ذکر آن در صورت مرگ مادر، مختص کالبد شکافی مادران مرده است و شاید حکمت آن این است که

^۱ همان، ص ۷۱ تا ۷۳

^۲ روح... موسوی خمینی، پیشین، ص ۸۸ و ۸۹

بخیه آن‌ها دیگر خوب نخواهد شد و در صورت شکافته شدن پهلوی راست یا به طور افقی، چون مرده را به پهلوی راست می‌خوابانند، خطر ریزش محتویات امعا و احشا خواهد بود. در عین حال، این حکم احتیاطی منوط به هنگامی است که فرقی میان شکافتن طرف چپ و راست و یا طرف پایین شکم نباشد و بنابراین چنانچه متخصصین پزشکی قانونی قسمتهای دیگر را بهتر و مناسب تر از طرف چپ تشخیص دهند باید آن را انتخاب کرد.

گفتار اول: تشخیص جرایم پزشکی

یکی از وظایف پزشکی قانونی، بررسی و تشخیص جرایم پزشکی و دارویی به ویژه قصور و سهل انگاری پزشکان و تخلف از مقررات صاحبان حرفه‌های پزشکی و دارویی است. سابقه این کار در روایت پیامبر اکرم (ص) مذکور است که فرمودند: «مَنْ تَطَيَّبَ وَ لَمْ يَعْلَمْ مَنْهُ الطَّبَّ قَبْلَ ذَلِكَ فَهُوَ ضَامِنٌ»^۱ هر که علم طب و پزشکی نداند و طبابت کند ضامن است.

در فقه اسلامی آمده است: «طبيب معالج آنچه را تلف کند - در صورتی که از نظر علم یا عمل کوتاهی کرده باشد - ضامن و مسئول است هر چند که با اجازه دست به معالجه زده باشد. همچنین اگر بدون اجازه ولی بیمار یا اجازه خود بیمار - در صورتی که به سن بلوغ رسیده باشد - در معالجه کوتاهی کند، هر چند در کارش متخصص و دانا باشد، مسئول و ضامن است»^۲

گفتار دوم: تشخیص و احراز آسیب‌های نامحسوس با آزمایش‌ها

یکی از کارهای مهم پزشکی قانونی، تشخیص و احراز آسیب‌های نامحسوس مانند آسیب نامحسوس به عقل و حافظه و حس شنوایی، بینایی، بویایی و چشایی است که اغلب مورد ادعای مصدوم یا اولیای وی و انکار مجرم است.

در پزشکی قانونی، کارشناسان متخصص به معاینه و آزمایش برای تشخیص و احراز آسیبها می‌پردازند و در صورت محرز شدن آسیب، مقدار آن را تعیین می‌کنند.

^۱ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، فروع کافی، (تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ق)، ج ۷، ص ۳۶۴

^۲ روح... موسوی خمینی، پیشین، ص ۵۶۲

در فقه اسلامی داوری در این گونه اختلافات به پزشکان متخصص عادل واگذار شده است به عنوان نمونه چنانچه در مورد از بین رفتن یا نقصان عقل حس شنوایی، بینایی، بویایی و چشایی شخص میان مجرم و ولیّ شخص مورد جنایت اختلاف پیش آید تشخیص آن از نظر فقه اسلامی با پزشکان متخصص است و احتیاط این است که با تشخیص چند طبیب عادل باشد. ممکن است شخص را در حالی که باخود خلوت کرده و در غفلت به سر می‌برد مورد آزمایش قرار دهند و در صورتی که زوال یا نقصان عقل توسط متخصص و یا آزمایش تشخیص داده نشد، دلیل گفته متهم است با سوگند.^۱

مبحث پنجم: کارشناسی

در فقه و حقوق موضوعه «کارشناسی» یکی از مهم ترین دلایل اثبات جرم است که در غالب پرونده‌ها مورد استناد قرار می‌گیرد و کم‌تر پرونده‌ای را می‌توان یافت که در آن نظر کارشناس مطرح نباشد. از این رو، ارجاع به کارشناس و صدور قرار کارشناسی به اقدامی متداول در رسیدگی به دعاوی تبدیل شده است. بسیاری از آرای محاکم نیز مبتنی بر نظر کارشناس و مستند به آن است. اهمیت ویژه کارشناسی در رسیدگی به دعاوی، طلب می‌کند که این دلیل و احکام و آثار آن و رابطه آن با شهادت مورد توجه قرار گیرد و با تبیین هرچه بیشتر موقعیت و اعتبار آن، از برخی اشتباهات قضایی در این رابطه، جلوگیری شود.

گفتار اول: نظریه کارشناسی

دکتر سید جلال مدنی در این باره می‌گوید: «یکی از وسایلی که برای اثبات دعوی به کار گرفته می‌شود، کارشناسی است و آن اقدامی است تحقیقی - علمی که بر اساس سوابق تجربی و اطلاعات علمی و عملی نسبت به موردی صورت می‌پذیرد. کارشناس شخصی است که به مناسبت تخصص، علم، فن و اطلاعاتی که دارد، می‌تواند در صدور حکم مقرون به واقع، کمک و یاری نماید... کارشناس در امر قضا دخالت ندارد و لازم نیست به اصول دادرسی و علم حقوق وارد باشد. کارشناس، نظر فنی و علمی می‌دهد و قاضی از این نظر استفاده می‌کند.

^۱ همان، ص ۵۸۸

هر چه دعاوی پیچیده تر باشد، نیاز به کارشناسی بیشتر است و با گسترش علوم صدها رشته کارشناسی پیدا شده است.^۱

کارشناسی در مسایل مدنی و کیفری هر دو وجود دارد، در دعاوی نسب یا ارث برای تعیین تاریخ فوت و همچنین در تشخیص علت قتل و جعل و مسایل دیگر نظر کارشناس راهنمای قاضی است.^۲

فقها نیز در قسمت عیوب، دیات و قسمت‌های مختلف ابواب فقه بدین امر اشاره کرده‌اند که برای حل اختلاف آن دسته از دعاوی که تماس با قسمت‌های تخصصی و فنی دارد برای تشخیص آن باید به اهل معرفت و خبره که منظور همان کارشناس است مراجعه کرد. البته فقها عموماً نظر خبره یا کارشناس را از این جهت که علم و اقناع وجدان قاضی را به دنبال دارد حجت می‌دانند.^۳

واژه «کارشناسی» و «کارشناس» که در فقه با واژه‌های «خبره»^۴ «أهل المعرفة»^۵ «ذوی الخبرات»^۶ «خبیر»^۷ به کار رفته است، از همین مقوله است.

گفتار دوم: مستندات فقهی نظریه کارشناسی

بند اول: قرآن

و ما أرسَلنا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجالاً نُوحِي إِلَيْهِم فَسألُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛^۱ و ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به ایشان وحی کردیم پس بپرسید از اهل ذکر اگر نمی‌دانید.

^۱ سید جلال الدین مدنی، پیشین، ص ۲۵۹ و ۲۶۰

^۲ حسینی نژاد، پیشین، ص ۱۱۸

^۳ ک: محمد جواد مغنیه، پیشین، ج ۵ و ۶، ص ۱۲۹؛ محمد حسن نجفی، پیشین، ج ۴۳، ص ۲۲

^۴ احمد فتیحی بهنسی، نظریه الاثبات فی الفقه الجنائی الاسلامی، چاپ پنجم، (قاہرہ: دار الشروق، ۱۴۰۹ ق)، ص ۲۰۵

^۵ محقق حلی در شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۴۶ می فرماید: و لو اختلف فی الحوامل رجع الی اهل المعرفة

^۶ سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، فقه القضاء، (قم: موسسه امیر المومنین، بی تا)، ص ۲۴۵

^۷ احمد فتیحی بهنسی، پیشین

بند دوم: آراء و نظر فقها

در فقه شیعه به دلیل این که موضوع کارشناسی، در گذشته به این گستردگی و ضرورت امروز نبوده است، علمای شیعه در این باره کمتر به بحث پرداخته‌اند. فقط محقق حلی در شرایع الاسلام در قسمت مقدار دیه قتل شبه عمد، اشاره مختصری به این موضوع نموده است که به این مضمون است: «در روایتی آمده است که دیه قتل شبه عمد، سی شتر بنت لبون، و سی حقه، و چهل خلفه یعنی شتر حامله است. سپس می‌فرماید: اگر (بین ولی دم و پرداخت کننده دیه) در حامله بودن شترها اختلاف به وجود آید، به اهل خبره رجوع می‌شود.^۲»

بعد صاحب جواهر فرموده است: بهتر است که در اهل خبره، تعدد و عدالت را معتبر بدانیم.^۳

آیت الله موسوی اردبیلی در فقه القضا بعد از نقل عبارت محقق حلی و صاحب جواهر می‌گوید: و لکن الشهاده، يعتبر فيها أن تكون عن حس، أو حدس قريب إلى الحسن؛ كالشهادة بالعدالة و الفسق و الملكية، و غيرها.

ثم، لیکن معلوماً، إن قول أهل الخبرة، ليس من هذا القبيل. بل، هو نظرٌ و رأى اجتهادی، ناجم عن مقدمات، ربّما لا تكون حسیّة؛ یعنی عدالت و تعدد در شهادت معتبر است که باید از حس یا ناشی از حدس قریب به حس باشد؛ مثل شهادت به عدالت، فسق، ملکیت و غیره و روشن است که گفتار اهل خبره از این قبیل نیست، بلکه یک نظریه اجتهادی و تخصصی است و از مقدماتی به دست می‌آید که اغلب حسی نیست.^۴

البته گاهی گفته می‌شود: نظریه کارشناس، از این بابت که سبب حصول علم و اطمینان می‌گردد، ارزش دارد؛ به این معنی که اگر فرد کارشناس، مورد اعتماد بود گفتار و نظریه او موجب حصول علم و اطمینان قاضی می‌گردد و همین مقدار در حجیت آن کافی است.

^۱ نحل/ ۴۳ و نیز در سوره انبیاء آیه ۷، (وما ارسلنا قبلك) آمده است.

^۲ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۴۶

^۳ محمد حسین نجفی، پیشین، ج ۴۳، ص ۲۲

^۴ موسوی اردبیلی، پیشین، ص ۲۴۷ و ۲۴۸

به نظر می‌رسد قول دوم به صواب نزدیک‌تر است و شرایط شاهد در کارشناس لازم-
الرعايه نمی‌باشد زیرا اولاً پذیرش نظر کارشناس مشمول ادله حجیت خبر واحد بوده، که در
آن صرف وثاقت کافی است^۱ و ثانیاً چون رجوع جاهل به عالم امری عقلی و مبتنی بر طریقه
عقلا است، عقلا در قضاوت و غیر قضاوت تفاوتی قایل نیستند و شرایطی همچون عدالت،
تعدد یا مرد بودن را لازم نمی‌دانند. علاوه بر اینکه امروزه در مراجع کیفری اعم از دادسرا و
دادگاه رویه‌ای مبنی بر رعایت شرایط شاهد در کارشناس وجود ندارد. چنان که در قانون آیین
دادرسی مدنی چنین شرایطی گنجانده نشده است و تنها وثوق و اعتماد یا شرایطی که در قانون
راجع به کارشناس آمده شرط شده است^۲. مثلاً عدم اشتها به فساد اخلاقی و عدم محکومیت
تا فلان درجه و امثال آن شرط شده است اما شرط اسلام و شرط تعدد و شرط مرد بودن دیده
نمی‌شود.

حضرت آیت الله گلپایگانی از میان فقهای معاصر، در مجمع المسائل به نظریه کارشناس
اشاره نموده است و از نظر شرعی آن را حجت ندانسته است. ایشان در پاسخ به استفتائات، در
چند مورد این گونه اظهار نظر می‌نماید:

با نبودن شرایط شهادت، قول کارشناسان شرعاً حجت نیست ولی با حصول ظن از قول
آنها در جنایات، لوث محقق می‌شود و با حصول علم، حاکم شرع می‌تواند به علم خود حکم
نماید.^۳ سپس می‌فرماید: نظر کارشناس اگر موجب علم و یقین نشود، حجت شرعی ندارد.^۴ و
تشخیص پزشکی در تحقق زنا و لواط و حصول دخول در قبل و دبر، شرعاً کافی نیست.^۵

نتیجه آن که مسلماً پذیرش نظر کارشناس از سوی دادگاه از باب شهادت نیست؛ چون
کارشناسی، شرایط شهادت را در بر ندارد و موضوعاً با آن فرق دارد؛ چنان که آیت الله موسوی

^۱ ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، (قم: موسسه امیر المومنین، ۱۴۱۰ ق)، ج ۲، ص ۹۷
^۲ ماده ۲۵۸ ق.آ.د.م (دادگاه باید کارشناس مورد وثوق را از بین کسانی که دارای صلاحیت در رشته مربوط به موضوع است، انتخاب
نماید و ...)

^۳ سید محمد رضا گلپایگانی، مجمع المسائل، (قم: موسسه دارالقران الکریم، ۱۴۰۶ ق)، ج ۳، ص ۱۵۷

^۴ همان، ص ۱۴۱

^۵ همان، ص ۱۴۲

ارذیلی نیز اعتقادشان چنین بوده و نیز از مفهوم عدم حجیت شرعی نظریه کارشناس به فتوای حضرت آیت الله گلپایگانی هم می‌توان این نتیجه را گرفت. بنابراین در نهایت اگر دادرس به وسیله آن، به موضوع علم و یقین پیدا نماید، از موجبات علم قاضی خواهد بود، ولی قاضی می‌تواند از پذیرش آن خودداری نماید.

بند سوم: بنای عقلا

یکی دیگر از مستندات فقهی کارشناسی بنای عقلاست؛ زیرا بنای اهل خرد بر این است که در تشخیص موضوعات تخصصی به کارشناسی مراجعه شود. شرع مقدس هم این بنا را رد نکرده است.

بنابراین راه‌های علمی اثبات جرم که در اثر پیشرفت علوم در اختیار دادگستری قرار گرفته یک نوع کارشناسی است که به ابعاد و جنبه‌های غیر حقوقی پرونده‌ها می‌پردازد و قاضی رسیدگی کننده به دلیل فقدان معلومات تخصصی در ابعاد یاد شده ناگزیر از استفاده از آن-هاست. از این رو لازم است با قاعده عقلی معروف «رجوع جاهل به عالم» به اعتبار آن‌ها از نظر فقه اسلامی استدلال شود. بنابراین عقل حکم می‌کند که اگر کسی چیزی را نمی‌داند و نسبت به آن جاهل است، باید به کسی که عالم است رجوع کند. سیره عملی همه عقلا در همه زمان‌ها و مکان‌ها هم مبتنی بر آن بوده است و در اموری که خود تخصص ندارند به متخصص آن رجوع می‌کنند. در نتیجه آراء کارشناسان در حوزه تخصصی خودشان و در همه زمینه‌ها و عرصه‌ها از نظر عقلی و در نهایت از نظر فقه اسلامی حجت است و اگر حجت و معتبر نباشد لغویت قاعده یاد شده که از قواعد مسلم عقلی است لازم می‌آید و یکی از عرصه‌هایی که نیازمند نظر کارشناسی است، رسیدگی‌های کیفری است و قضات در رجوع به کارشناسی در موردی که پرونده ایجاب می‌کند، قطعاً مشمول قاعده فوق هستند؛ خصوصاً با توجه به اینکه احکام عقل کلی بوده و استثنا بردار نیستند.

نتیجه‌گیری

از نظر فقه اسلامی ادله اثبات دعوا در حقوق الله و حقوق الناس از جایگاه یکسانی برخوردار نیست. در حقوق الله بالاخص در حدود با توجه به اصل بزه پوشی، اسلام خواهان اعمال و اجرای مجازاتی است که موجب آن از طرق خاص و با شرایط خاص ثابت شده باشد. ولی در حقوق الناس - که مورد اهتمام جدی شارع مقدس است - قاضی می‌تواند از تمام ظرفیت‌های موجود عصر خود در راستای احقاق حق و اجرای عدالت استفاده کند لذا در حقوق الله ادله اثبات دعوی «موضوعیت» دارد بدین معنا که وقوع قتل باید از طریق ادله‌ای از پیش تعیین شده توسط قانونگذار توأم با اقتناع وجدانی قاضی ثابت شده باشد. ولی در حقوق الناس ادله اثبات دعوا «طریقیت» دارد و قاضی از تمام طرق - بجز طرق ممنوعه - جهت احقاق حق استفاده می‌کند.

در اثر پیشرفت علوم و فنون، راه‌های جدیدی در راستای کشف جرم، تعیین هویت مجرم و دستگیری وی و اثبات جرم ایجاد شده است که از آن‌ها تحت عنوان «ادله علمی» یاد می‌شود که ادله اثبات قتل را تشکیل می‌دهد، که شمار دستاوردهای علوم پزشکی نظیر آزمایش‌های مختلف همچون آزمایش DNA، خون، ترشحات مهبل، منی، مو... و سایر علوم و فنون همچون پلیس علمی نظیر انگشت نگاری، تشخیص اصالت سند... است. بدین وسیله پزشکی قانونی نکته‌های مبهم پرونده‌های زیادی را با آزمایش‌های مختلف و معاینه اجساد، روشن می‌کند که پاره‌ای از آن‌ها مفید علم است مثل آزمایش DNA و تعداد کثیری از آن‌ها با لحاظ و اوضاع و احوال قضیه وجدان قضات را اقناع می‌کند.

پیشرفت علوم و صنایع، مشاغلی را به وجود آورده است که علمی و فنی هستند نظیر داروسازی، رشته‌های مهندسی... که قاضی رسیدگی کننده به تخلفات در این قبیل امور، ناگزیر است از کارشناسان مجرب و متعهد در جهت احراز تخلف و میزان مسئولیت مرتکبین، استفاده کند و بنا به احکام صادره از دیوان عالی کشور، قاضی در مسایل فنی و تخصصی نمی‌تواند بدون جلب نظر کارشناس اقدام به اخذ تصمیم قضایی کند.

نوارهای صوتی و تصویری و عکس از نظر موازین قضایی هنوز به جایگاهی نرسیده است که قضات بتوانند در پرونده‌ها از آن‌ها در راستای حل و فصل قضایا استفاده کنند لذا اصل اولی در این قبیل وسایل عدم اعتبار و حجیت است، مگر با لحاظ قراین و امارات دیگر و اوضاع و احوال پرونده در شرایط خاصی بتوان از آن‌ها استفاده کرد، خصوصاً از آن‌هایی که به دستور خود قاضی همچون ضبط مکالمات تلفنی تحصیل می‌شود.

فهرست منابع و مأخذ

فهرست منابع عربی

قرآن کریم

- ۱- ابن اثیر، مبارک بن محمد. **النهايه فى غريب الحديث و الأثر**. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، (۱۴۱۲ق).
- ۲- ابن احمد الازهری، محمد. **معجم تهذیب اللغة**. ج ۳، بیروت: دارالمعرفه، (۱۴۲۲ق).
- ۳- ابن ادريس حلی، ابو جعفر محمد بن منصور بن أحمد. **السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی**. ج ۲ و ۳، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوم، (۱۴۱۰ق).
- ۴- ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد. **فتاوی ابن جنید**. بیروت: مؤسسه نشر اسلامی، (۱۴۱۴ق).
- ۵- ابن حمزه طوسی، محمد بن علی. **الوسيلة الى نيل الفضيلة**. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، چاپ اول، (۱۴۰۸ ه.ق).
- ۶- ابن رشد. **بدایه المجتهد و نهایه المقتصد**. ج ۲، بیروت: دار ابن حزم، چاپ اول، (۱۴۱۶ق).
- ۷- ابن زهره، ابوالمکارم. **غنیة النزوع الى علمی الاصول و الفروع**. قم: چاپ ابراهیم بهادری، (۱۴۱۷ق).
- ۸- ابن قیم جوزیه. **الطرق الحکمیة فی السیاسة الشرعیة**. قاهره: چاپ محمد جمیل غازی، (۱۴۱۲ق).
- ۹- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. **لسان العرب**. ج ۱۱، نشر ادب، (۱۴۰۵ق).

- ۱۰- انصاری، مرتضیٰ. **المکاسب**. قم: المكتبة الفقهیه، (۱۴۱۵ ق).
- ۱۱- بخاری، محمد بن اسماعیل. **صحیح البخاری**. ج ۳، بیروت: دارابن کثیر، (۱۴۱۰ ق).
- ۱۲- بهبهانی، وحید. **الفوائد الحائریه**. قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، (۱۴۲۱ ق).
- ۱۳- جبعی عاملی، زین الدین (شهید ثانی). **الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، ج ۳، قم: مؤسسه اسماعیلیان، (۱۴۰۳ ق).
- ۱۴- ----- **مسالك الأفهام**. ج ۱۳، قم: مؤسسه معارف اسلامی، (۱۴۱۳ ق).
- ۱۵- حر عاملی، محمدبن حسن. **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**. ج ۱۸ و ۲۷، بیروت: دار التراث العربی، (۱۳۹۱ ق).
- ۱۶- حلبی، ابوصلاح تقی الدین بن نجم الدین بن عبید الله بن عبد الله بن محمد. **الکافی فی الفقه**. قم: مکتبه امام امیر المؤمنین، (۱۳۶۲ ش).
- ۱۷- حلبی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلبی). **تحریر الاحکام**. ج ۲، بی جا، مؤسسه الامام الصادق (ع)، چاپ اول، (۱۴۲۰ ش).
- ۱۸- ----- **تذکره الفقهاء**. قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، (۱۴۱۴ ق).
- ۱۹- ----- **قواعد الاحکام**. ج ۳، قم: چاپ رحلی، بی تا.
- ۲۰- ----- **مختلف الشیعه**. ج ۳، قم: مرکز الدراسات الاسلامیة، چاپ اول، (۱۴۱۵ ق).
- ۲۱- حلبی، محمد بن الحسن بن مطهر (فخر المحققین). **ایضاح الفوائد فی شرح القواعد**. ج ۴، قم: مطبعة العلمیة، چاپ اول، (۱۳۸۷ ق).

- ۲۲- حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلی). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ج ۴، تحقیق و تصحیح عبدالحسین محمد علی بقال، قم: موسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، (۱۴۰۹ ق).
- ۲۳- ----- المختصر المنافع. تهران: المكتبة الاسلامیه، (۱۳۹۶ ق).
- ۲۴- خویی، ابوالقاسم. تکمله المنهاج. ج ۸ و ۷، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخویی، (۱۴۱۲ ق).
- ۲۵- رشتی، میرزا حبیب الله. کتاب القضاء. ج ۱، قم: دار القرآن الکریم، چاپ اول، (۱۴۰۱ ق).
- ۲۶- زرقاء، مصطفی. المدخل الفقہی العام الی الحقوق المدنیة فی بلاد السوریا. ج ۲، بی جا، چاپ سوم، (۱۹۵۲ م).
- ۲۷- سبحانی، جعفر. نظام القضاء و الشهاده. قم: مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ اول، (۱۳۷۶ ش).
- ۲۸- سنهوری، عبدالرزاق احمد. الوسیط. ج ۲، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
- ۲۹- طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ج ۲ و ۱۱، قم: جامعه مدرسین، (۱۴۱۷ ق).
- ۳۰- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. العروه الوثقی. ج ۳، قم: مکتبه داورى، (۱۳۸۵ ش).
- ۳۱- طوسی، محمد بن حسن. المبسوط فی الفقه الامامیه. ج ۸، تهران: مکتبه المرتضویه، بی تا.
- ۳۲- ----- تهذیب الاحکام. ج ۶، بیروت: دار الاضواء، چاپ سوم، (۱۳۰۶ ق).

- ۳۳- ----- الخلف. ج ۳ و ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی، (۱۴۱۱ ق).
- ۳۴- ----- عدّه الاصول. تهران: مکتبه المرتضویه، (۱۴۱۳ ق).
- ۳۵- ----- النهایه و نکتها. ج ۳، قم: مؤسسه نشر اسلامی، (۱۴۱۱ ق).
- ۳۶- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول). الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه. ج ۲، بی جا، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- ۳۷- عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن. معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه. ج ۳، قاهره: دارالفضیله، (۱۴۱۹ ق).
- ۳۸- علم الهدی، سید مرتضی. الانتصار. قم، مؤسسه النشر الاسلامی، (۱۴۱۵ ق).
- ۳۹- عوده، عبدالقادر. التشریح الجنائی الاسلامی. ج ۲، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ سیزدهم، (۱۴۱۵ ق).
- ۴۰- الغنیمی الحنفی، شیخ عبدالغنی. الباب فی شرح الكتاب. ج ۲، بیروت: بی نا، (۱۴۰۵ ق).
- ۴۱- فتحی بهنسی، احمد. نظریه الاثبات فی الفقه الجنایی الاسلامی. قاهره: دار الشروق، چاپ پنجم، (۱۴۰۹ ق).
- ۴۲- فیروز آبادی، سید مرتضی. غایة الاصول. ج ۳، قم: انتشارات فیروز آبادی، چاپ چهارم، (۱۴۰۰ ق).
- ۴۳- کاشانی حنفی، الدردیر ابوبکر بن مسعود. بدائع الصنائع. ج ۷، بیروت: مکتبه العلمیه، بی تا.
- ۴۴- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق. الکافی. ج ۷، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، (۱۳۸۸ ق).
- ۴۵- ----- فروع کافی. ج ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه، (۱۳۷۷ ق).

- ۴۶- گلیایگانی، سید محمد رضا. مجمع المسائل. ج ۳، قم: موسسه دار القرآن الکریم (۱۴۰۶ ق).
- ۴۷- ماوردی، علی بن محمد. الاحکام السلطانیة. تحقیق حامد الفقی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، (۱۴۰۶ ق).
- ۴۸- مغنیه، محمد جواد. فقه المام جعفر الصادق. ج ۵ و ۶، بیروت: دارالجواد، چاپ چهارم، (۱۴۰۲ ق).
- ۴۹- ----- اصول الاثبات فی الفقه الجعفری. بیروت: دار العلم للملایین، (۱۹۶۴ م).
- ۵۰- موسوی اردبیلی، سید عبد الکریم. فقه القضاء. قم: موسسه امیرالمومنین، بی تا.
- ۵۱- موسوی تبریزی، حسین. میزان القضاء فی الکتاب و السنه و عندالعقلاء. قم: نورعلی، (۱۴۲۱ ق).
- ۵۲- موسوی خلخالی، سید محمد مهدی. فقه الشیعه (تقریرات درس خارج اصول آیه الله خویی). ج ۱، تهران: بی نا، (۱۳۹۶ ق).
- ۵۳- موسوی خمینی، روح الله. تحریر الوسیله ج ۲ (کتاب النکاح)، قم: دار العلم، (۱۳۷۰ ش).
- ۵۴- نائینی، محمد حسین. تقریرات درس اصول فقه. ج ۳، قم: کتاب فروشی مصطفوی، (۱۳۵۱ ش).
- ۵۵- نجفی، محمد حسین. جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. ج ۴۰ و ۴۳، قم: دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، (۱۳۹۴ ق).
- ۵۶- نراقی، احمد بن محمد. عوائد الایام. قم: مکتبه بصیرتی، چاپ سوم، (۱۴۰۵ ق).

۵۷- واعظ بهسودی، سید محمد سرور. **مصباح الاصول** (تقریرات درس خارج

اصول آیت الله خوئی)، ج ۲، قم: دار العلم، (۱۳۷۰ ق).

۵۸- وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه. **الموسوعه الفقهیة**، ج ۳۲، کویت:

دارالصفوه، بی تا.

منابع فارسی:

- ۱- آخوندی، محمود. آیین دادرسی کیفری. ج ۲ و ۵ و ۶، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، (۱۳۷۴ ش).
- ۲- آشوری، محمد. آیین دادرسی کیفری. ج ۲، تهران: سمت، چاپ پنجم، (۱۳۸۴ ش).
- ۳- ادیب، محمد حسین. پزشکی قانونی. بی جا، شرکت سهامی چهر، چاپ چهارم، بی تا.
- ۴- امامی، سید حسن. حقوق مدنی. ج ۱ و ۶، بی جا، انتشارات اسلامیه، (۱۳۷۷ ش).
- ۵- انصاری، ولی الله. کشف علمی جرائم. تهران: سازمان سمت، چاپ اول، (۱۳۸۰ ش).
- ۶- انصاف پور، غلامرضا. فرهنگ کامل فارسی. تهران: انتشارات زوار، (۱۳۷۲ ش).
- ۷- ایمانی، عباس. فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری با دیاچه محمد علی اردبیلی. تهران: نشر آریان، (۱۳۸۲ ش).
- ۸- باقرپور، یوسفعلی. معاینات محلی در حقوق ایران و فرانسه. پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه مفید، (۱۳۷۹ ش).
- ۹- باقری، صادق و دیگران. ادله اثبات دعاوی کیفری. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، (۱۳۸۷ ش).
- ۱۰- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. ترمینولوژی حقوق. تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ هشتم، (۱۳۷۶ ش).
- ۱۱- ----- مکتبهای حقوقی در حقوق اسلام. تهران: گنج دانش، چاپ دوم، (۱۳۷۰ ش).

- ۱۲- ----- حقوق اسلام. تهران: گنج دانش، (۱۳۵۸ ش).
- ۱۳- ----- دائرة المعارف علوم اسلامی. ج ۱ و ۲، تهران: گنج دانش، (۱۳۵۹ ش).
- ۱۴- ----- دانشنامه حقوقی. تهران: گنج دانش، (۱۳۷۱ ش).
- ۱۵- چارلز سوانسون، نیل سی، چاملین، لئونارد تری تو. تحقیقات جنایی. مترجمین: مهدی نجابتی، رضا پرویزی، اصغر شفیعی نیک، تهران: جهاد دانشگاهی، چاپ اول، (۱۳۷۵ ش).
- ۱۶- حسینی نژاد، حسینقلی. ادله ی اثبات دعوی. تهران: انتشارات دانش نگار، چاپ اول، (۱۳۸۱ ش).
- ۱۷- خامنه‌ای، سید علی. رساله اجوبه الاستفتائات. مترجم: احمد رضا حسینی، تهران: انتشارات الهدی، چاپ سیزدهم، (۱۳۸۶ ش).
- ۱۸- دورکیم، امیل. خودکشی. مترجم نادر سالارزاده امیری، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ اول، (۱۳۷۸ ش).
- ۱۹- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا. ج ۲۱، تهران: انتشارات سیروس، (۱۳۳۹ ش).
- ۲۰- راوندی، مرتضی. سیر قانون و دادگستری در ایران. نشر چشمه و کتابسرای بابل، (۱۳۶۸ ش).
- ۲۱- زراعت، عباس. شرح قانون مجازات اسامی بخش قصاص (جرائم عمدی علیه تمامیت جسمانی)، تهران: انتشارات ققنوس، (۱۳۷۹ ش).
- ۲۲- ساعد وکیل، امیر و عسگری، پوریا. قانون اساسی در نظم حقوقی کنونی. تهران: انتشارات مجد، چاپ اول، (۱۳۸۳ ش).
- ۲۳- سنگلجی، محمد. قضا در اسلام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، (۱۳۷۴ ش).

- ۲۴- شاملو احمدی، محمد حسین. فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی. اصفهان: نشر دادیار، (۱۳۸۰ ش).
- ۲۵- شکاری، روشنعلی. ادله اثبات دعوی. به اهتمام: یاسر صحرائی اردکانی، تهران: نسل نیکان، چاپ اول، (۱۳۸۱ ش).
- ۲۶- شکری، رضا و قادر سیروس. قانون مجازات اسلامی در نظر حقوق کنونی. تهران: نشر مهاجر، چاپ اول، (۱۳۸۱ ش).
- ۲۷- شهیدی، مهدی. مجموعه مقالات حقوقی. ج ۱، تهران: انتشارات مجد، چاپ دوم، (۱۳۸۰ ش).
- ۲۸- صادقی، محمد هادی. حقوق جزای اختصاصی. ج ۱، تهران: نشر میرزا، چاپ هفتم، (۱۳۸۳ ش).
- ۲۹- صدرزاده افشار، سید محسن. ادله اثبات دعوی در حقوق ایران. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، (۱۳۶۹ ش).
- ۳۰- غزالی، محمد. تفسیر موضوعی. ج ۱، ترجمه علی اصغر محمدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (۱۳۷۰ ش).
- ۳۱- قائم مقامی، آناهیتا سادات. "به دنبال مجرم از اثر انگشت تا DNA". مجله وکالت، شماره ۱۸، (۱۳۸۲ ش).
- ۳۲- قرشی، سید علی اکبر. قاموس قرآن. ج ۵، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ نهم، (۱۳۶۴ ش).
- ۳۳- کاتوزیان، ناصر. اثبات و دلیل اثبات. ج ۲، تهران: نشر میزان، چاپ سوم، (۱۳۸۴ ش).
- ۳۴- کی نیا، مهدی. علوم جنایی. ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، (۱۳۴۵ ش).
- ۳۵- گلدوزیان، ایرج. حقوق کیفری تطبیقی. ج ۱، تهران: جهاد دانشگاهی (دانشگاه اصفهان)، (۱۳۷۴ ش).

- ۳۶- ----- ادله اثبات دعوا. تهران: نشر میزان، چاپ اول،
(۱۳۸۲ ش).
- ۳۷- گودرزی، فرامرز. پزشکی قانونی. ج ۱، تهران: انتشارات انیشتین، چاپ اول،
(۱۳۷۷ ش).
- ۳۸- محمودی دشتی، علی اکبر. ادله اثبات دعوی. قم: موسسه تحقیقات و نشر
معارف اهل البیت (ع)، (۱۳۸۴ ش).
- ۳۹- مدنی، سید جلال‌الدین. ادله اثبات دعوی. تهران: نشر پایدار، چاپ نهم،
(۱۳۸۵ ش).
- ۴۰- معین، محمد. فرهنگ فارسی. ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم،
(۱۳۷۵ ش).
- ۴۱- مکارم شیرازی و دیگران، ناصر. تفسیر نمونه. ج ۲ و ۴، تهران: دار الکتب
الاسلامیه، چاپ ۲۱، (۱۳۷۷ ش).
- ۴۲- ----- مجموعه استفتائات جدید. ج ۱، بی جا، نشر
مدرسه الامام علی (ع)، بی تا.
- ۴۳- ----- القواعد الفقهیه. ج ۲، قم: موسسه امیرالمومنین،
(۱۴۱۰ ق).
- ۴۴- موسویان، سید ابوالفضل. "قلمرو حجیت علم قاضی در فقه". مقالات و
بررسیها، شماره ۱، (۱۳۸۴ ش)
- ۴۵- موذن زادگان، حسنعلی. علم قاضی در حقوق جزای ایران. تهران: پژوهش
سیاست، (۱۳۸۱ ش).
- ۴۶- مومن قمی، محمد. "حجیت علم قاضی". فقه اهل بیت، شماره ۳۰، (۱۳۸۱ ش).
- ۴۷- نجابتی، مهدی. پلیس علمی (کشف علمی جرایم). تهران: سازمان سمت،
چاپ اول، (۱۳۸۱ ش).

۴۸- هاری سودرمن و جان اوگانل. پلیس علمی. مترجم: یحیی افتخارزاده، تهران:

انتشارات زوار، چاپ دوم، (۱۳۷۱ ش).



University of Qom

Faculty of Theology

**Thesis for Degree of Master of Science(MSC)
In Jurisprudence and Principles of Islamic Law**

Title:

**Legal and Judicial Review of New Ways
of Killing Proof**

Supervisor:

Dr. Seyyed Mohammad Javad Vaziri Fard

Advisor:

Dr. Hamide Abdollahi

By:

Azam Mohammadbeiki

November, 2013

Abstract

Issues of justice have a special importance because of their deal with the prestige, honor, life and property of humans. Crimes against persons, including murder are criminals and punishable and they are proved in different ways. In this field, everything cannot be used as evidence and any legal system has its principles, rules and a particular framework. In this paper beside the examination of the available comments on judge's authority, evidence of the absolute authority of judges (including the rights of God and rights of humans) is also explained. Then some of the examples of new ways to prove murder, including blood testing, DNA, finger prints, local research and... is discussed. Due to the progress of human knowledge, the use of these scientific achievements in the form of organizations such as forensics, authentication, and... beside the courts, and also the use of various experts in the field of medical, police science, photography, genetics, weapons and etc., the judge's knowledge can be gained in a sure way.

Keywords: Evidence, Reason, Proof, Murder, Judge's knowledge